



تعداد صفحات
۱۵۹



آخرین بروزرسانی
۳۰ مهر ۱۴۰۵

جزوه

حقوق بین الملل عمومی

- ✓ شامل حقوق بین الملل عمومی ۱، ۲ و ۳
- ✓ ویژه آزمون های استخدامی و اخذ مدرک



لینک های مفید آزمون های استخدامی

خرید سوالات حقوق بین الملل عمومی	سوالات رایگان عمومی بانک ها
خرید سوالات بانکدار حقوقی بانک سینا	خرید سوالات حقوق بانک تجارت
خرید سوالات کاردان حقوقی بانک ملت	شبکه های اجتماعی ایران عرضه (فایل های رایگان + تخفیفات هفتگی + اخبار)
(برای مشاهده هر بخش روی آن بزنید )	

فهرست مطالب

- ❖ فصل اول: حقوق بین الملل عمومی به کوشش بینازاده - صفحه ۴
- ❖ فصل دوم: حقوق بین الملل عمومی به کوشش بینازاده - صفحه ۷۸
- ❖ فصل سوم: حقوق بین الملل عمومی به کوشش بینازاده - صفحه ۱۱۹



سوکنڊ به قلم وآنچه می نویسد

جزوه حقوق بین الملل عمومی ۱

جمع آوری:

دکتر فاطمه بینا زاده

مدرس دانشگاه

دکتر امید ملاکریمی

وکیل پایه یک دادگستری و عضو هیأت علمی دانشگاه

دانلود سوالات آزمون 

فصل اول: مفهوم کلی حقوق بین الملل

تعریف حقوق بین الملل

برای ارائه تعریف جامعی از حقوق بین الملل، ابتدا لازم است نسبت به مفاهیم زیر شناخت داشته باشیم:

- **جامعه بین المللی و حقوق بین الملل:** حقوق بین الملل حقوق جامعه بین المللی است؛ یعنی مجموعه قواعد و مقرراتی است که بر جامعه بین المللی حاکم است و در آن جامعه قابلیت اجرایی دارد؛ به عبارت دیگر، جامعه بین المللی تحت پوشش و سیطره یک سلسله قواعد حقوقی به نام «حقوق بین الملل» بوده و متعهد و ملتزم به رعایت و اجرای کامل آنهاست.

جامعه بین المللی، اجتماعی است که در اساس، از همکاری و همبستگی مبتنی بر منافع مشترک و نیازهای متقابل کشورها به وجود آمده و مقررات حقوق بین الملل به آن نظم خاصی بخشیده و بر آن حاکم شده است. از این رو، در می یابیم که میان حقوق بین الملل و جامعه بین المللی ارتباط «جامعه شناختی» برقرار است. حقوق بین الملل، از آن زمان که جامعه بین المللی را از شکلی صرف سیاسی خارج نمود و نمادی حقوقی به آن بخشید، حقوق جامعه بین المللی تلقی گردید.

- **نهادهای بین‌المللی و حقوق بین‌الملل:** منظور از نهادهای بین‌المللی، مجموعه قواعد و ارگان‌های حاکم بر مناسبات میان اعضای بین‌المللی است. دسته مهمی از نهادهای بین‌المللی، برخاسته از مقررات حقوق بین‌المللی هستند که به آنها «نهادهای حقوقی بین‌المللی» می‌گویند. این گونه نهادها، مشتمل بر تشکلهای جمعی و قواعد تأسیسی هستند که طبق حقوق بین‌الملل ایجاد شده‌اند. از جمله نهادهای حقوقی بین‌المللی می‌توان موارد ذیل را نام برد:

* کشورها

* سازمان‌های بین‌المللی (دولتی)

* معاهدات بین‌المللی

* داوری بین‌المللی

* دیوان بین‌المللی دادگستری

- **سازمان‌های بین‌المللی و حقوق بین‌الملل:** امروزه بخش قابل توجهی از مقررات حقوق بین‌الملل را «سازمان‌های بین‌المللی» تشکیل می‌دهند. حقوق سازمان‌های بین‌المللی از یک سو شامل قواعد حاکم بر سازمان‌های بین‌المللی است (مانند اساسنامه سازمان‌های بین‌المللی یا عهدنامه‌وین در زمینه حقوق معاهدات میان کشورها و سازمان‌های بین‌المللی و سازمان‌های بین‌المللی با یکدیگر مورخ ۱۹۸۶) و از سوی دیگر، مجموعه تصمیماتی است که سازمان‌های بین‌المللی طبق اساسنامه‌های خود اتخاذ می‌نمایند (مانند قطعنامه‌های سازمان‌های بین‌المللی)

- **تابعان حقوق بین‌الملل:** از دید حقوقی، واژه «تابع حقوق» یعنی شخصی که هم واضح قواعد حقوقی و هم دریافت‌کننده آن قواعد است. امروز این اشخاص در حقوق بین‌الملل در درجه اول «کشورها» و در درجه دوم «سازمان‌های بین‌المللی دولتی» هستند.

- **روابط بین‌الملل:** روابط بین‌الملل، مقدم بر حقوق بین‌الملل است و تا زمانی که این روابط برقرار نباشد حقوق بین‌الملل به وجود نمی‌آید؛ به عبارت دیگر، روابط بین‌الملل زمینه‌ساز ملی و اساسی حقوق بین‌الملل است. از این روست که حقوق بین‌الملل را ناشی از روابط بین‌الملل می‌دانند، اما هنگامی روابط بین‌الملل انسجام و اتمام می‌یابد که معیارهای حقوقی بر آن حاکم و ناظر گردد و آن ملاک حقوقی چیزی جز حقوقی بین‌الملل نیست.

* انواع روابط بین‌الملل: روابط بین‌الملل به دو صورت مطرح می‌شود:

۱. روابط دوستانه

۲. روابط خصمانه

✓ روابط دوستانه انواع مختلفی دارد که از آن جمله: روابط سیاسی یا دیپلماتیک، روابط اقتصادی، روابط بازرگانی و روابط علمی و فرهنگی

✓ جنگ بارزترین نوع روابط خصمانه است؛ اما این نوع رابطه نیز تحت سیطره حقوق بین الملل است؛ به نحوی که بخش از مقررات آن تحت عنوان حقوق جنگ و حقوق بشردوستانه مطرح گردیده است.

- **سیاست و حقوق بین الملل:** سیاست بین الملل رابطه مستقیم با خطمشی های حکومتی دارد که این خود بستگی به رژیم های سیاسی، سیاست های حزبی و سیاست رهبران کشورهاست. خطمشی های حکومتی، حالت ثابت و دائمی نداشته و همواره در حال تغییر است. در نتیجه، سیاست بین المللی نیز تغییرپذیر است. در صورتی که صرف تنوع و تغییر رژیم های سیاسی و سیاست های حکومتی، قادر به دگرگون ساختن حقوق بین الملل نخواهند بود.

- **حقوق بین الملل خصوصی و حقوق بین الملل عمومی**

* **وجوه اشتراک و تشابه حقوق بین الملل خصوصی با حقوق بین الملل عمومی:** مهم ترین وجوه اشتراک یا تشابه میان حقوق بین الملل خصوصی و حقوق بین الملل عمومی از قرار ذیل است:

۱. اشتراک در بین المللی بودن: حقوق بین الملل خصوصی و حقوق بین الملل عمومی هر دو دارای وصف «بین المللی» هستند؛ اما بین المللی بودن حقوق بین الملل خصوصی صرفاً از این جهت است که قواعد این رشته حقوقی، روابط افراد را در زندگی بین المللی تنظیم می نماید؛ در نتیجه وصف «بین المللی» در حقوق بین الملل خصوصی تنها جنبه شکلی دارد و نه ماهوی.

۲. اشتراک در منابع: مهم ترین قواعد حقوق بین الملل خصوصی را می توان در حقوق داخلی یافت. با این حال، جایگاه قواعد حقوق بین الملل عمومی را نمی توان در حقوق بین الملل خصوصی نادیده گرفت. امروزه یکی از مهم ترین منابع حقوق بین الملل خصوصی، معاهدات بین المللی خاصی است که در زمینه موضوعات آن حقوق منعقد گردیده است.

۳. اشتراک در مرجع رسیدگی: هرگاه میان کشورها، در رابطه با حقوق بین الملل خصوصی اختلافی بروز کند، رسیدگی به آن، اصولاً در صلاحیت مراجع بین المللی و طبق قواعد حقوق بین الملل عمومی است.

* **وجود افتراق یا اختلاف حقوق بین الملل خصوصی با حقوق بین الملل عمومی:** مهم ترین وجود افتراق یا اختلاف میان حقوق بین الملل خصوصی و حقوق بین الملل عمومی از قرار ذیل است:

۱. اختلاف در موضوع: در حالی که حقوق بین الملل عمومی، عمدتاً تنظیم کننده روابط میان کشورها و سازمان های بین المللی است، حقوق بین الملل خصوصی، صرفاً روابط میان اشخاص حقیقی یا حقوقی خصوصی را قانونمند می کند.

۲. اختلاف در منابع: در حالی که بخشی از منابع حقوق بین الملل خصوصی در زمره منابع حقوق داخلی است؛ اما حقوق بین الملل عمومی منابع جداگانه و خاص خود را دارد.

۳. اختلاف در مبانی: مبانی حقوق بین الملل خصوصی عمدتاً اراده یک کشور و مبانی حقوق بین الملل عمومی حداقل اراده دو کشور یا سایر تابعان حقوق بین الملل است.

۴. اختلاف در مرجع رسیدگی: مرجع صلاحیتدار رسیدگی به اختلافات ناشی از حقوق بین الملل عمومی، معمولاً مراجع حقوقی بین المللی، از جمله داوری بین الملل و دادگستری بین المللی (دیوان بین المللی دادگستری) هستند؛ اما مراجع صلاحیتدار جهت رسیدگی به اختلافات ناشی از حقوق بین الملل خصوصی، مراجع قضایی داخلی یا در موارد خاصی، مراجع فراملی و استثنائاً مراجع حقوق بین المللی هستند.

۵. اختلاف در ضمانت اجرا: حقوق بین الملل خصوصی تا حدود زیادی از ضمانت اجرای مؤثر و کاملی برخوردار است؛ اما ضمانت اجرای قواعد حقوق بین الملل عمومی، در بسیاری از موارد چندان مؤثر و کافی نیست

* **آثار متقابل حقوق بین الملل خصوصی و حقوق بین الملل عمومی**: با وجود اختلاف بسیار میان حقوق بین الملل عمومی و حقوق بین الملل خصوصی، اما این دو رشته آثاری بر یکدیگر گذاشته اند. برای مثال هر قاعده ای که از رهگذر معاهده میان کشورها، یعنی روش بین الدول وضع گردد، از حیث شکلی قاعده حقوق بین الملل عمومی است، هرچند موضوع آن ممکن است در زمینه حقوق بین الملل خصوصی باشد؛ بنابراین ملاحظه می گردد مسائلی که ماهیت آنها ناشی از حقوق بین الملل خصوصی است، بعضاً توسط یک معاهده بین المللی به نظم درمی آید و از این طریق، حقوق بین الملل عمومی در قلمرو خاص حقوق بین الملل خصوصی نفوذ واقعی پیدا می کند.

• **قلمرو حقوق بین الملل**: قلمرو حقوق بین الملل، دامنه و حدود اجرای قواعد و مقررات حقوق بین المللی را در جامعه بین المللی مشخص می کند؛ زیرا حقوق بین الملل، حقوق جامعه بین الملل است. برای تعیین حیطه اجرایی و آثار حقوقی قواعد و مقررات حقوق بین الملل از حیث مکان باید این مجموعه قواعد و مقررات حقوق بین الملل را از حیث قلمرو از یکدیگر تفکیک نمود؛ امروزه معمولاً حقوق بین الملل را به دو قلمرو عام و خاص طبقه بندی می کنند:

* **حقوق بین الملل عام** (ناظر بر روابط کلیه اعضای جامعه بین المللی): حقوق بین الملل عام مجموعه قواعدی است که در جامعه بین المللی قابل اجرا است. این قواعد باید از سوی تمام یا اکثریت قابل توجهی از کشورها، از جمله کشورهای بزرگ پذیرفته شده باشد. در این صورت، حقوق بین الملل عام حتی برای کشورهایی که رسماً آن را نپذیرفته اند نیز تعهدآور است؛ مانند عهدنامه های ۱۹۴۹ ژنو در زمینه حقوق بشردوستانه.

* **حقوق بین الملل خاص** (ناظر بر روابط دو یا چند کشور): حقوق بین الملل خاص دسته ای از قواعد و مقررات بین المللی است که رعایت آنها فقط در جوامع بین المللی خاص که در آنها حداقل دو کشور گرد هم آمده باشند، الزام آور است؛ مانند موافقت نامه های همکاری اقتصادی، بازرگانی، علمی و فرهنگی دو یا چندجانبه.

نتیجه گیری

تعریف جامع حقوق بین الملل

با توجه به مطالب فوق، می‌توان تعریف جامعی از حقوق بین‌الملل به شرح زیر ارائه داد:

«حقوق بین‌الملل که از شعبات حقوق عمومی است، حقوق جامعه بین‌المللی است؛ یعنی مجموعه قواعد و مقررات لازم‌الاجرای (حقوق موضوعه) که ناشی از روابط بین‌المللی و تنظیم‌کننده مناسبات میان اعضای جامعه بین‌المللی است. این رشته حقوقی، بر حقوق ملی یا داخلی کشورها تقدم و اولویت داشته و کشورها و سازمان‌های بین‌المللی (دولتی) ملزم به رعایت این قواعد در روابط خود هستند. البته حقوق بین‌الملل در موارد خاصی، حقوق و تکلیف اشخاص حقیقی عادی، شرکت‌های خصوصی خارجی (از جمله شرکت‌های فراملی یا چندملیتی)، سازمان‌های بین‌المللی غیردولتی و نهضت‌های آزادی‌بخش ملی را نیز معین می‌کند.»

نام‌گذاری حقوق بین‌الملل

اصطلاح «حقوق بین‌الملل» برگرفته از اصطلاح لاتین «jus gentium» (به معنای تحت‌اللفظی حقوق ملل) می‌باشد در قرن هفدهم، «گروسیوس» که او را بنیانگذار «حقوق بین‌الملل» می‌نامند در کتاب خود تحت عنوان «حقوق جنگ و صلح» این اصطلاح را به جای حقوق بین‌الملل به کار برد.

نام‌گذاری «حقوق بین‌الملل»، مرهون جرمی بنتام فیلسوف و حقوقدان انگلیسی است. وی برای اولین بار در سال ۱۷۸۰، اصطلاح «حقوق بین‌الملل» را در کتاب خود موسوم به «مقدمه‌ای بر اصول اخلاق و قانون‌گذاری» به کار برد. بعدها، صفت «عمومی» نیز به اصطلاح حقوق بین‌الملل اضافه گردید که آن نیز از حیث تفکیک از حقوق بین‌الملل خصوصی بود.

امروزه، اصطلاح حقوق بین‌الملل عمومی عیناً در زبان‌های مختلف استعمال می‌شود. این اصطلاح از دانشگاه استانبول به ایران وارد شد و در ادبیات حقوقی فارسی ثبت گردید.

ماهیت و ضرورت وجود حقوق بین‌الملل

وجود حقوق بین‌الملل یک ضرورت حیاتی و اجتناب‌ناپذیر در جامعه بین‌المللی است، هر چند برخی به دلایلی که ذکر خواهیم کرد، سعی در توجیه نفی و عدم آن و یا حداقل تضعیف آن دارند. برای پی بردن به ضرورت وجود حقوق بین‌الملل، لازم است ابتدا به موضوع نفی و اثبات حقوق بین‌الملل بپردازیم و سپس با اثبات ضرورت وجود آن، مسأله ضمانت اجرای آن را مورد بحث قرار دهیم.

نفی و اثبات حقوق بین‌الملل

وقوع جنگ‌ها و بحران‌های حاد جهانی و منطقه‌ای و نیز تجاوزهای متعددی که به مقررات حقوق بین‌الملل وارد گردیده، موجب شده است تا در مورد ماهیت و ضرورت وجود حقوق بین‌الملل، به عنوان مجموعه قواعد لازم‌الاجرا به دیده تردید بنگرند. در این زمینه بایستی دیدگاه‌های نفی‌کنندگان و اثبات‌کنندگان حقوق بین‌الملل عمومی را بررسی نماییم.

نفی یا انکار حقوق بین الملل

- **اندیشه‌های سیاسی نافعی حقوق بین الملل:** نظریاتی که در خصوص نفی یا انکار حقوق بین الملل بیان شده، ریشه در بینش‌های سیاسی دارد. از جمله نخستین دانشمندانی که حقوق بین الملل را نفی کرده و وجود آن را انکار نموده‌اند، هابس و اسپینوزا هستند. به عقیده آنان، جامعه بین‌المللی یک جامعه ماقبل تاریخ و مناسبات میان کشورهای حاکم، به مناسبات مبتنی بر قدرت شبیه است؛ زیرا تابع هیچ اقتدار برتر و عالی نیست. قواعدی حقوق موضوعه محسوب می‌شوند که محصول اقتدار برتر و عالی باشند و چون حقوق بین الملل فاقد چنین اقتداری است، پس حقوق موضوعه نمی‌شوند.

پس از هابس و اسپینوزا برخی از فلاسفه و حقوقدانان، به ویژه دانشمندان علوم سیاسی، مانند پوفندرف، جان آستین و هگل از نظریات آنان پیروی کرده‌اند. جان آستین حقوق بین الملل را حتی شایسته نام «حقوق» هم نمی‌داند و آن را به سطح قواعد اخلاقی یا نزاکتی بین‌المللی تنزل می‌دهد. هگل هرچند حقوق بین الملل را به منزله حقوق قبول دارد، اما آن را فاقد قدرت فراکشوری دانسته و در حد یک «حقوق عمومی خارجی» می‌داند. وی معتقد است که در صورت بروز اختلاف میان کشورها و عدم حصول توافق میان آنها، جنگ تنها راه حل تلقی می‌گردد؛ بنابراین، هگل به شکلی دیگر، به حالت طبیعی و ماقبل تاریخ هابس باز می‌گردد.

- **فقدان ارکان عالی و برتر در حقوق بین الملل:** انتقادات مشترک مخالفان حقوق بین الملل ناشی از مفهوم کلی حقوق است. آنان معتقدند که حقوق، نظام قواعد لازم‌الاجرا است و برای کامل بودن نیاز به سازمان اقتدارات عالی دارد، یعنی یک مرجع قانونگذاری که قواعد حقوقی وضع کند، یک مرجع قضایی که اختلافات و دعاوی ناشی از اجرای آن قواعد را حل و فصل نماید و بالاخره، یک مرجع اجرایی که با اقدامات قاهرانه مادی، کسانی را که قواعد حقوقی مذکور را مورد تجاوز و تعدی قرار می‌دهند، مجازات کند. وجود چنین نهادهای عالی و همچنین اقدامات قهری مادی، نقش اساسی در حیات و دوام حقوق بازی می‌کند و جزء لاینفک حقوق است. مخالفان ادامه می‌دهند که در محدوده هر کشور، حقوق داخلی یک حقوق است؛ زیرا کشور یک جامعه مبتنی بر نهاد و دارای یک سازمان حقوقی عالی نسبت به افراد آن جامعه و جدا از آنهاست. مخالفان از این مقدمات نتیجه می‌گیرند که حقوق بین الملل نیز اگر حقوق است باید دارای یک سازمان فراکشوری باشد، ولی چنین سازمانی با حاکمیت کشورها در ناهماهنگی محض است. به علاوه، در جامعه بین‌المللی، نه قانونگذار، نه قاضی و نه مجری وجود دارد و با فقدان این سه عامل اساسی، حقوق بین الملل افسانه‌ای بیش نخواهد بود.

- **ماهیت غیرحقوقی حقوق بین الملل:** نفی‌کنندگان حقوق بین الملل، در پاسخ به این پرسش که آیا بدون حقوق بین الملل، زیست بین‌المللی دچار هرج و مرج می‌گردد یا خیر؟ اختلاف نظر دارند به نحوی که در این زمینه ۳ دیدگاه مطرح است:

۱. گروهی با دادن پاسخ منفی به پرسش مذکور قواعد حقوق بین الملل را فاقد خصوصیت حقوقی می‌دانند و معتقدند که قواعد حقوق بین الملل، قواعد اخلاقی و نزاکتی بین‌المللی هستند که فاقد ضمانت اجرای حقوقی‌اند.

۲. گروه دیگر معتقدند که وجود حقوق بین الملل برای حیات بین المللی لازم و ضروری است، لیکن نه به صورت یک حقوق مستقل، بلکه به منزله حقوق عمومی خارجی، به نظر این گروه، حقوق بین الملل، حقوق عمومی است که در روابط خارجی قابل اجرا بوده و دارای حالتی از حقوق اساسی است؛ بنابراین به تعداد کشورهای جهان حقوق عمومی خارجی نیز وجود دارد.

۳. گروه سوم حقوق بین الملل را به رسمیت می شناسند؛ اما مؤثر بودن آن را انکار می کنند و معتقدند انتظاراتی که از حقوق بین الملل می رود، غیرواقعی است و با واقعیات جامعه بین المللی هماهنگی ندارند؛ زیرا حقوق بین الملل قادر نیست کشورها را در مسائل ذاتاً سیاسی وادار به اطاعت نموده و صرفاً به اتکای قواعد خود، خطمشی های سیاسی را بدان ها دیکته کند. به علاوه اگر مخاصماتی روی دهد، حقوق بین الملل به دلیل ناتوانی در حفظ صلح بین المللی مورد انتقاد واقع می شود. در نتیجه حقوق بین الملل هنوز نتوانسته خود را در مقابل نقض قواعدش محافظت نماید.

- **منافع و مصالح کشورها موجب بی ثباتی با نقض حقوق بین الملل:** مخالفان حقوق بین الملل نظر می دهند که معمولاً کشورها، اصول و مقررات حقوق بین الملل را تا جایی رعایت می کنند که با منافع و مصالح فردی یا جمعی آنها مخالف نباشد. این عامل موجب می گردد تا قواعد حقوق بین الملل دستخوش بی ثباتی ناشی از منافع و مصالح کشورها شود؛ به عبارت دیگر، کشورها اگر هم در موارد به اجرای قواعد حقوق بین الملل گردن می نهند (آن هم عمدتاً به دلایل سیاسی) تا جایی است که آن قواعد با منافع و مصالح آنها در تعارض نباشد، ولی اگر تعارض پیش آید، اجرای آن قواعد کمرنگ شده و حتی رنگ می بازد.

اثبات وجود حقوق بین الملل

- **طرح موضوع:** ایرادات و انتقاداتی که نفی کنندگان حقوق بین الملل به حقوق بین الملل وارد می کنند، در اکثر موارد با استدلال قابل پاسخگویی است و یا حداقل می توان برای آن ایرادات، توجیهی منطقی و واقع گرایانه ارائه داد و این امر، ضمن آن که وجود حقوق بین الملل را به اثبات می رساند، ماهیت و خصوصیات واقعی حقوق بین الملل خصوصی را تبیین می کند. استدلال نفی کنندگان عمدتاً بر محورهای زیر استوار است:

* مقایسه حقوق بین الملل با حقوق داخلی؛

* فقدان سازمان اقتدارات عالی فرا کشوری در حقوق بین الملل؛

* منافع کشورها موجب بی ثباتی یا نقض حقوق بین الملل؛

* فقدان ضمانت اجرای واقعی و مؤثر در حقوق بین الملل.

✓ در مباحث ذیل به بررسی استدلال های فوق می پردازیم:

- **مقایسه حقوق بین‌الملل با حقوق داخلی:** نفی‌کنندگان حقوق بین‌الملل، عمدتاً در توجیه استدلال‌های خود، خواسته یا ناخواسته حقوق داخلی را مبنا و ملاک قرار داده و حقوق بین‌الملل را با حقوق داخلی مقایسه می‌کنند؛ در حالی که بنا به دلایل زیر، این مقایسه به هیچ‌وجه صحیح به نظر نمی‌رسد:

۱. حقوق داخلی، مراحل تحول و تکامل خود را تا حدود زیادی طی نموده و از این حیث قابل مقایسه با حقوق بین‌الملل نیست که حقوقی نوپا و در اولین مراحل تحول و تکامل خود است.
۲. ماهیت و خصوصیات حقوق داخلی نیز با حقوق بین‌الملل متفاوت است؛ زیرا حقوق داخلی در اساس یک حقوق ناشی از تبعیت و فرمانبرداری است؛ در حالی که حقوق بین‌الملل، حقوقی است برخاسته از همکاری، همبستگی، مشارکت و همزیستی مسالمت‌آمیز.
۳. حقوق داخلی از حیث ساختار حقوقی نیز با حقوق بین‌الملل فرق دارد.
۴. حقوق داخلی از جهت مبانی و منابع نیز با حقوق بین‌الملل قابل مقایسه نیست.

- **فقدان سازمان اقتدارات عالی فراكشوری در حقوق بین‌الملل:** سازمان اقتدارات عالی فراكشوری، شرط وجود حقوق بین‌الملل نیست؛ زیرا تاریخ و جامعه‌شناسی به ما می‌آموزند که اتحاد و ائتلاف میان حقوق از یک سو و قانونگذار و قاضی از سوی دیگر، وجود نداشته است. به بیان دیگر، تاریخ و جامعه‌شناسی به ما نشان می‌دهند که قانونگذار و قاضی جزء نظام حقوقی نیستند. در هر جامعه، حقوق عرفی پیش از حقوق نوشته وجود داشته است. در جوامع کشوری، منشاء اقتدار اجتماعی قانونگذار است، ولی در جامعه بین‌المللی که فاقد قوه مقننه فراكشوری است، این اقتدار منبعث از اراده و تراضی کشورهاست.

در پاسخ به ایراد ناشی از فقدان قاضی و قوه قضائیه به طور کلی در جامعه بین‌المللی با مراجعه به تاریخ حقوق، در می‌یابیم که در جوامع داخلی، تأسیس دادگستری در پی یک فرایند بسیار کند و طولانی صورت گرفته و تا ظهور قاضی دائمی، روش حل اختلافات همواره داوری - آن‌هم نه به صورت تأسیسی - بوده است. با وجود این، دادگستری بین‌المللی نزدیک به یک قرن است (با تأسیس دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی در سال ۱۹۲۰) که به رسمیت شناخته شده است. امروزه دادگاه‌های بین‌المللی، همچون دیوان بین‌المللی دادگستری، دیوان کیفری بین‌المللی و دیوان بین‌المللی حقوق دریاهای، فعالانه مشغول به کارند و هر چند اصل، صلاحیت اختیاری آنهاست؛ اما با این حال، به ندرت اتفاق افتاده است که احکام این گونه دادگاه‌ها اجرا نشده باشد.

فقدان قوه اجرایی مستقل در نظام بین‌المللی نیز یکی دیگر از ایرادات نفی‌کنندگان حقوق بین‌الملل است. در حالی که ساختار جامعه بین‌المللی، ساختاری کاملاً متفاوت با جوامع داخلی و وجود یک قوه مجریه مستقل، در ناهماهنگی محض با مفهوم حاکمیت کشوری است، اما این بدان معنی نیست که در نظام بین‌المللی، قواعد حقوق بین‌الملل مجرا نیست و یا هیچ‌گونه مرجع اجرایی که قادر به انجام عملیات قاهرانه و غیر قاهرانه مادی علیه متخلفان باشد، وجود ندارد، بلکه در درجه اول این خود کشورها، به ویژه کشورهای قربانی نقض مقررات بین‌المللی هستند که وظیفه قوه مجریه بین‌المللی را حداقل به طور محدود بر عهده دارند. البته، در این رابطه نمی‌توان نقش سازمان‌های بین‌المللی، به ویژه سازمان ملل متحد و به طور اخص شورای امنیت را به عنوان بازوی اجرایی بین‌المللی از نظر دور داشت.

- **منافع کشورها موجب نقض یا اجرای حقوق بین الملل:** این واقعیت مُسلّم وجود دارد که حقوق بین الملل تا حدود زیادی منعکس کننده منافع و مصالح انفرادی و جمعی کشورهاست، اما این دلیلی برای عدم اجرای قواعد حقوق بین الملل نمی باشد. امروزه، کشورها به طور طبیعی و از جنبه های گوناگون به یکدیگر وابسته اند و این خود زمینه ساز اجرای بسیاری از قواعد حقوق بین الملل است. از سوی دیگر، اگر هم در مواردی، منافع فردی یک کشور، نقض مقررات حقوق بین الملل را ایجاب کند، چنین کشوری به دلیل نفع برتر و آتی که در سطح بین المللی دارد. معمولاً از این عمل خودداری می ورزد؛ به عبارت دیگر، منافع کشورها در اجرای حقوق بین الملل است، نه عدم اجرای آن.

نتیجه گیری

۱. بسیاری از افرادی که به محض بروز بحران میان دو یا چند کشور و یا حتی تخلف یک کشور از حقوق بین الملل، آن را مقصّر می دانند، در صورتی که این عمل متخلفانه ارتباطی با حقوق بین الملل ندارد، بلکه ناشی از دیپلماسی و سیاست های مختلف و متضاد کشورهاست.
۲. تحقق صلح بین المللی در نظامی که صرفاً در پی آن باشد تا کشوری را گناهکار و دیگری را بی گناه محسوب نماید، به آسانی ممکن نخواهد بود؛ بنابراین، حقوق بین الملل باید پیش از آن که به دشمنی بپردازد، مُصلح بوده و راه آشتی در پیش گیرد.
۳. در حقیقت، کشورها پذیرفته اند که حقوق بین الملل یک حقوق است و در اغلب موارد از این حقوق پیروی می کنند. اگر چه این واقعیت وجود دارد که حقوق بین الملل نقض می شود، بدون آن که مجازاتی علیه ناقض آن اعمال گردد؛ اما این امر امکان دارد که در هر نظام حقوقی واقع شود. آیا در جوامع داخلی، همه از مقررات حقوقی پیروی می کنند؟ بدیهی است که پاسخ منفی است. پس چگونه می توان از کشورها انتظار داشت که کلیه مقررات حقوق بین الملل را اجرا کنند و اگر چنین نکردند، معتقد شویم که حقوق بین الملل اساساً وجود ندارد.
۴. حقوق بین الملل به مراتب کمتر از سایر نظام های حقوقی نقض شده است؛ اما مردم تصوّر می کنند که نقض آن همیشگی و دائمی است. حال این برداشت از کجا ناشی می شود؟ در پاسخ می توان ۲ علت را ذکر نمود:

۱. رسانه های جمعی عامل مهمی در به وجود آوردن احساس نقض حقوق بین الملل هستند؛ زیرا آنها معمولاً موارد نقض حقوق را منعکس می کنند. مثلاً حمله یک کشور به کشور دیگر؛ اما مواردی که قانون اجرا می شود، گزارش نمی شود و به منزله امری مسلّم فرض می گردد.
۲. مردم معمولاً تصوّر می کنند که به صرف وجود یک اختلاف بین المللی، باید نتیجه گرفت که حداقل یک کشور، حقوق بین الملل را نقض کرده است، حال آن که چنین نیست. وقوع یک اختلاف بین المللی، لزوماً ناشی از نقض حقوق بین الملل نیست، همان طور که اختلاف میان افراد یک جامعه، ضرورتاً نتیجه نقض حقوق داخلی نیست. حقوق بین الملل برای کلیه اختلافات بین المللی پاسخی پیش بینی نکرده است و یا به عبارت دیگر، حقوق بین الملل پاسخگوی بروز هر اختلاف بین المللی نیست. در این قسمت برخی از عوامل که ممکن است منجر به اختلافات بین المللی شوند را بیان می کنیم:

— امکان دارد برخی از حقایق امور مشخص نباشد

- امکان دارد قوانین مربوط مشخص نباشد.
 - امکان دارد اختلاف، ناشی از درخواست تغییر قاعده باشد.
 - امکان دارد اختلاف، برخاسته از عملی غیردوستانه، اما قانونی باشد.
 - امکان دارد اختلاف، بر اثر نقض قواعد غیرحقوقی باشد.
۵. نمی‌توان آشکار کرد که بدون حقوق بین‌الملل، دنیا دچار هرج و مرج و تباہی می‌گردد. تخلف‌ها از حقوق بین‌الملل نباید موجب یأس شود، بلکه برعکس باید محرّکی باشد برای اینکه فکر کرد و چاره اندیشید که چگونه ممکن است از تخلفات جلوگیری نمود و اگر تخلف صورت گرفت، چگونه باید متخلف را مجازات نمود.
۶. در پایان به این نتیجه کلی می‌رسیم که امروزه کشورها توانسته‌اند از طریق وابستگی و نفوذ متقابل و فزاینده، زمینه‌های ایجاد یک جامعه بین‌المللی را با همه کمی‌ها و کاستی‌ها، روز به روز افزایش دهند. بدیهی است که در این رابطه، حقوق‌دانان عامل حرکت تاریخ نیستند؛ ولی می‌توانیم با این اعتقاد به استقبال قرن بیست و یکم برویم که سیر شتابان وقایع، مؤید اهمیت حقوق بین‌الملل بوده، اقتضای توسعه آن در تمام ابعاد زندگی بشر را دارد. در غیر این صورت، بدون روابط بین‌المللی، حتی امور روزمره نیز مختل خواهد شد.

ضمانت اجرا در حقوق بین‌الملل

استدلال نفی‌کنندگان ضمانت اجرا در حقوق بین‌الملل

کسانی که معتقدند حقوق بین‌الملل فاقد ضمانت‌اجراست، پس نمی‌توان آن را حقوق به معنی دقیق و صحیح کلمه دانست، چنین استدلال می‌کنند: هیچ قاعده حقوقی نمی‌تواند برای وادار کردن تابعان خود به اطاعت، تنها بر قدرت اخلاقی تکیه کند. هر قاعده حقوقی، زمانی قادر است در قبال تابعان متممّر، به طور مؤثر حالت تحمیلی داشته باشد که علاوه بر قدرت اخلاقی، دارای نظام قاهرانه نیز باشد. ضمانت‌اجرا تجلّی وظیفه اجرایی است که معمولاً به دنبال وظیفه قانونگذاری و قضایی نمودار می‌شود. حقوق موضوعه بدون وجود ضمانت‌اجرای مادی که هدفش تضمین رعایت آن است، قابل تصوّر نیست. در نتیجه، ضمانت‌اجراء جزء تفکیک‌ناپذیر قاعده حقوقی است.

پاسخ به استدلال نفی‌کنندگان

۱. آنچه مسلم است، ضمانت‌اجرا جزء خصوصیات قاعده حقوقی نیست، بلکه صرفاً روشی است که هدفش تضمین تأثیرگذاری قاعده حقوقی است؛ مگر نه آن است که امروزه برخی از قواعد حقوقی، مانند قانون اساسی و یا موادی از قانون عادی، به ویژه قانون مدنی (از جمله مواد ۱۱۰۳، ۱۱۰۴ و ۱۱۷۸ قانون مدنی ایران) دارای ضمانت‌اجرا نیستند، اما هیچکس آنها را فاقد خصوصیت حقوقی نمی‌داند. پس آیا حقوق

بین الملل نیز نمی تواند مانند قواعد مذکور باشد؟ از سوی دیگر، ضمانت اجرا تا حدود زیادی در حقوق بین الملل موجود است؛ اما نه به شکل ضمانت اجرای حقوقی داخلی، همچنین ضمانت اجرای حقوق بین الملل در حد ضمانت اجرای حقوق داخلی نیستند.

۲. در اهمیت ضمانت اجرا نباید مبالغه کرد؛ زیرا در هیچ یک از نظام های حقوقی، ضمانت اجرا دلیل اصلی پیروی از قانون نیست، بلکه ضمانت اجرا تنها هنگامی مؤثر است که قانون شکنان در اقلیت باشند؛ اما اگر چنین نباشد، ضمانت اجرا قادر نیست رعایت قانون را تضمین کند؛ بنابراین این صحیح نیست که هر نظام حقوقی را تنها بر اساس ضمانت اجرای آن مورد مطالعه قرار دهیم. بهتر است حقوق را به عنوان مجموعه قواعدی که معمولاً مورد متابعت واقع می شوند، مطالعه کنیم؛ نه اینکه توجه خود را صرفاً معطوف این امر کنیم که اگر آن قواعد نقض شد، چه اتفاقی خواهد افتاد. آسیب شناسی حقوق را نباید با نقض حقوق در هم آمیزیم.

۳. اینکه برخی از نفی کنندگان حقوق بین الملل، تنها جنگ را ضامن اجرای حقوق بین الملل قلمداد کرده اند، به خطا رفته اند؛ زیرا امروز در مقابل حقوق که یک «ارزش» شناخته می شود، جنگ یک «ضد ارزش» است که نمی تواند ضامن اجرای یک «ارزش» باشد. به علاوه، اگر جنگ ضامن اجرای حقوق بین الملل باشد، این خود نقض غرض است، چرا که جنگ مظهر کامل قدرت و زور در روابط بین المللی است و آنجا که زور بر امور حاکم باشد، از حقوق اثر و خبری نیست.

بر خلاف استدلال های یادشده؛ همواره این پرسش مطرح است: چرا کشورها تا حدود زیادی خود را مکلف به اجرای حقوق بین الملل می دانند و در واقع، ضمانت اجرای مقررات حقوق بین المللی چیست؟ امروز، عوامل مهم و مؤثری وجود دارند که اجرای حقوق بین الملل را تا حدود قابل ملاحظه ای تضمین می کنند و نقش مثبت ضمانت اجرا در قواعد حقوق بین الملل را نشان می دهند. در مبحث بعد به این عوامل می پردازیم.

عوامل مؤثر در اجرای حقوق بین الملل

در نظام بین المللی، به دلیل فقدان قوه اجرایی بین المللی از یک سو و کمبود قواعد حقوقی بین المللی از سوی دیگر، نمی توان انتظار داشت که ضمانت اجرا در حقوق بین الملل، همچون ضمانت اجرا در حقوق داخلی، سازمان یافته و به مراحل کمال رسیده باشد. با وجود این، در مجموع نمی توان حقوق بین الملل را بدون هرگونه ضمانت اجرا دانست؛ اما همین ضمانت اجرا زمانی قابل اعمال است که مسئولیت بین المللی کشور ناقض تعهدات بین المللی، محرز و مسلم شده باشد. پس نهاد مسئولیت بین المللی، در واقع ضمانت اجرای معمول و سنتی، صلاحیت در حقوق بین المللی است؛ یعنی هر تابع حقوق بین الملل که صلاحیت های تفویضی مطابق حقوق بین الملل را زیرپا گذاشته و رعایت نکند، مسئولیت بین المللی یافته و ضمانت اجرا در مورد او اعمال می گردد.

امروزه، عوامل متعدد و مؤثری، اعم از حقوقی، سیاسی، اخلاقی یا معنوی وجود دارند که تا حدود زیاد و قابل ملاحظه ای ضامن اجرای حقوق بین الملل هستند. از جمله این عوامل می توان از عامل شناسایی حقوق بین الملل توسط کشورها، ضمانت اجرای حقوقی در حقوق بین الملل، ضمانت اجرای غیرحقوقی در حقوق بین الملل و بالاخره ضمانت اجرا در نظام ملل متحد نام برد.

- **عامل شناسایی حقوق بین الملل توسط کشورها:** امروزه، در اکثر قوانین داخلی کشورها، به ویژه در قوانین اساسی آنها، حقوق بین الملل مورد شناسایی قرار گرفته و حتی در مواردی نیز برتر از حقوق داخلی محسوب شده است. از سوی دیگر اجرای مستقیم حقوق بین الملل توسط مراجع اجرایی و قضایی داخلی بسیاری از کشورها، مؤید پذیرش و شناسایی حقوق بین الملل در حقوق داخلی آنهاست. به علاوه، کشورها در مذاکرات دیپلماتیک با یکدیگر و نیز از طریق مشارکت و عضویت در کنفرانس‌ها، مجامع و سازمان‌های بین المللی، به ویژه سازمان ملل متحد و سازمان‌های تخصصی وابسته به آن، حقوق بین الملل را به شیوه‌های گوناگون مورد شناسایی قرار می‌دهند.
- **ضمانت اجرای حقوقی در حقوق بین الملل:** مقصود از ضمانت اجرای حقوقی در حقوق بین الملل، ضمانت‌اجراهایی هستند که جنبه حقوقی داشته و طبق حقوق بین الملل مجاز هستند. این نوع ضمانت‌اجراها عبارتند از: ضمانت اجرای کیفری، ضمانت اجرای مدنی، ضمانت اجرای اقتصادی، ضمانت اجرای دیپلماتیک یا کنسولی و بالاخره اقدامات متقابل:
 ۱. **ضمانت اجرای کیفری:** در حقوق بین الملل، ضمانت اجرای کیفری در مقابل تقض قواعد خاص و مشخص که عنوان «جرم بین المللی» دارند، تعیین می‌گردد. مراجع تعیین ضمانت اجرای کیفری، در مواردی کشورها (در اعمال صلاحیت جهانی) و در مواردی دیوان کیفری بین المللی یا دادگاه‌های کیفری بین المللی «موقتی» هستند.
 ۲. **ضمانت اجرای مدنی:** در مقابل نقصان ضمانت اجرای کیفری در حقوق بین الملل، ضمانت اجرای مدنی از درجه تکامل نسبتاً بالایی برخوردار است؛ زیرا امروزه در حقوق بین الملل، اصل، ضمانت اجرای مدنی است، یعنی ترمیم و جبران خسارات (اقدامات ترمیمی)، نه ضمانت اجرای کیفری (اقدامات تهریبی یا ترذیلی).
 ۳. **ضمانت اجرای اقتصادی:** محاصره با تحریم اقتصادی کشور متخلف حقوق بین الملل، حقی است که برای کلیه کشورها شناخته شده است، مشروط به اینکه در اعمال آنها، موازین حقوق بین الملل رعایت گردد.
 ۴. **ضمانت اجرای دیپلماتیک و یا کنسولی:** حقوق بین الملل برای کلیه کشورها، اعم از قربانیان نقض حقوق بین الملل یا غیره، این حق را شناخته تا در مقابل کشور ناقض حقوق بین الملل. روابط دیپلماتیک و یا کنسولی خود را با آن کشور قطع کنند یا کاهش دهند، مأموران دیپلماتیک و یا کنسولی خود را از کشور متخلف احضار کنند و یا اینکه روانامه رئیس پست کنسولی کشور فرستنده متخلف را لغو نمایند.
 ۵. **اقدامات متقابل:** یکی از مهم‌ترین عوامل زمینه‌ساز اجرای حقوق بین الملل، اقدامات متقابل کشورها در قبال کشور متخلف از حقوق بین الملل است. مهم‌ترین این اقدامات عبارتند از: دفاع مشروع، اقدامات مقابله به مثل یا تلافی جویانه و بالاخره معامله متقابل.
- **ضمانت اجرای غیرحقوقی در حقوق بین الملل:** منظور از ضمانت اجرای غیرحقوقی در حقوق بین الملل، ضمانت‌اجراهایی هستند که ماهیت حقوقی ندارند؛ اما در حقوق بین الملل به رسمیت شناخته شده‌اند. اهم این نوع ضمانت‌اجراها عبارتند از: ضمانت اجرای اخلاقی، ضمانت اجرای سیاسی، افکار عمومی جهانی، منافع مشترک و متقابل و بالاخره پرهیز از تنش.

۱. **ضمانت اجرای اخلاقی:** این نوع ضمانت اجرا، همان رضایت خاطر کشور قربانی نقض حقوق بین الملل از سوی کشور متخلف از طریق اخلاقی است. از جمله اظهار تأسف یا معذرت خواهی کشور متخلف در قبال کشور قربانی نقض حقوق بین الملل.

۲. **ضمانت اجرای سیاسی:** این نوع ضمانت اجرا می تواند شامل منتشر نمودن اسناد و مدارک حاکی از نقض حقوق بین الملل، به ویژه از سوی کشور قربانی نقض و نیز اعتراض رسمی کشورها در مورد تخلف از مقررات حقوق بین الملل باشد.

۳. **افکار عمومی جهانی:** جلب توجه افکار عمومی جهانی در برابر نقض مقررات حقوق بین الملل و تأثیر آن در عملکرد کشورها، یکی از عواملی است که می تواند به عنوان ضمانت اجرای حقوق بین الملل به حساب آید. بیداری و آگاهی فزاینده ملت ها به تاریخ، مایه ظهور وجدان همگانی بشریت و تشکیل عامل نو پدید «افکار عمومی جهانی» در روابط بین المللی شده است.

ضمانت اجرا در نظام ملل متحد

هدف از ضمانت اجرا در نظام ملل متحد، تنبیه متخلف نیست، بلکه قطع اخلال در نظمی است که ادامه یک وضعیت ایجاد می کند. ضمانت اجرا در نظام ملل متحد، دارای اشکال گوناگونی است که عبارتند از:

۱. **تدابیر انضباطی:** شامل محرومیت موقتی از حقوق و مزایای عضویت (ماده ۵ منشور ملل متحد)، اخراج از سازمان (ماده ۶ منشور ملل متحد) و تعلیق حق رأی (ماده ۱۹ منشور ملل متحد). ایراد اصولی که به این نوع ضمانت اجرا گرفته می شود، این است که اولاً با اعمال تدابیر مذکور، امکان تکرار تخلف از بین نمی رود. ثانیاً محروم کردن کشور متخلف از حضور در سازمان، حتی به طور موقت، شاید آن کشور را در نقض مقررات حقوق بین الملل جری تر سازد. از این رو، مخصوصاً اجرای ماده ۶ منشور اخراج از سازمان هرگز جدی گرفته نشده است. شاید دلیل آن، دشواری های اعمال آن بوده باشد.

۲. **تدابیر توصیه ای:** برخی از تصمیمات سازمان ملل متحد که واکنشی در قبال تخلف از مقررات حقوق بین الملل (به ویژه منشور ملل متحد) هستند، جنبه توصیه ای داشته و متضمن الزام واقعی نیستند. مصوبات مجمع عمومی عمدتاً دارای چنین جنبه ای هستند (مواد ۱۰ تا ۱۵ منشور)، اما این گونه مصوبات، چون از پشتوانه آرای تمام یا اکثر کشورهای عضو برخوردارند، در عمل قادرند از صورت «توصیه» خارج گردند و جنبه «تصمیم» به خود گیرند. در نتیجه، نیروی معنوی - و نه مادی - کشورهایی که به این نوع مصوبات رأی مثبت داده اند، تضمین کننده اجرای آنهاست. مسلماً اگر مصوبات مجمع عمومی در موضوعی تکرار شوند، قدرت معنوی بیشتری را دارا خواهند گردید و در نتیجه زمینه اجرای آنها به شیوه مطلوب تری فراهم خواهد شد. به موازات مجمع عمومی، شورای امنیت و شورای اقتصادی و اجتماعی نیز در مواردی حق صدور قطعنامه های توصیه ای را دارند (مواد ۳۳، ۳۶ تا ۴۱، ۶۲ و ۶۳).

۳. **تدابیر تقبیحی:** شورای امنیت یا در مواردی مجمع عمومی با به کارگیری عباراتی اخلاقی چون «تأسف می خورد» یا «تقبیح یا محکوم می کند» در قطعنامه های گوناگون، ضمانت اجرای خاصی را اعمال نموده که میشل ویرالی، استاد برجسته حقوق بین الملل، آن را «قضاوت سیاسی» نامیده است. این تدابیر، از آنجا که عموماً محکومیتی عاری از نتایج ملموس و فاقد محتوای کیفری هستند تدابیر تقبیحی نامیده می شوند.

۴. **تدابیر الزام‌آور:** سازمان ملل متحد در مواردی، در مقابله با تخلف از مقررات حقوق بین‌الملل، حق اتخاذ تدابیر الزام‌آور علیه کشور متخلف را دارد. کلیه تصمیمات شورای امنیت که بر اساس فصل هفتم منشور ملل متحد (مواد ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۸ و ۴۹) و تصمیمات مجمع عمومی که استثنائاً طبق قطعنامه اتحاد برای صلح اتخاذ می‌شوند، واجد خصیصه الزام‌آور هستند و اعضای سازمان مکلف به قبول و اجرای آنها می‌باشند (ماده ۲۵ منشور).

فصل دوم: سیر تاریخی تحولات حقوق بین‌الملل

همان طور که جامعه بین‌المللی از دوران باستان تحولات و تغییرات قابل توجهی یافته، حقوق بین‌الملل نیز که خود، حقوق حاکم بر این جامعه است، دگرگونی‌های شگرفی پیدا نموده است. بدیهی است بررسی کامل این دگرگونی‌ها و تحولات، ما را با نظام حقوق بین‌الملل بیشتر آشنا خواهد نمود؛ حقوقی که بیش از سایر رشته‌های حقوقی، به تاریخ وابسته است؛ زیرا حقوق بین‌الملل اساساً یک نظام مبتنی بر تحول است. دانشمندان و علمای حقوق بین‌الملل، با توجه به عقاید شخصی، تاریخ تحول حقوق بین‌الملل را به دوره‌های گوناگونی، تقسیم کرده‌اند، اینک با در نظر گرفتن این تقسیم‌بندی آنان، می‌توان تاریخ تحول حقوق بین‌الملل را به ۶ دوره زیر تقسیم‌بندی کرد: (۱ - دوره باستان، ۲ - قرون وسطی، ۳ - عصر جدید، ۴ - از کنگره وین تا کنفرانس‌های صلح لاهه، ۵ - از کنفرانس‌های صلح لاهه تا پایان جنگ جهانی دوم، ۶ - از تأسیس سازمان ملل متحد تاکنون)

بخش اول: دوره باستان

۱. **مشرق زمین:** از زمانی که تاریخ مستند در دست است؛ یعنی از چهار هزار سال پیش از میلاد مسیح، دورنمایی از حقوق بین‌الملل دیده می‌شود. اولین طلّیعه را می‌تواند در سنگ‌نبشته‌ای به زبان سومری یافت که مربوط به ۳۱۰۰ سال پیش از میلاد مسیح است و در دهه اول قرن بیستم کشف شده است. در این کتیبه سنگی اولین معاهده بین‌المللی (نه به مفهوم امروزی) ملاحظه می‌گردد که میان «ایناتوم» فرومانروای فاتح سرزمین مستقل «لاگاش» در بین‌النهرین از یک سو و نمایندگان مردم «اوما»، یکی دیگر از شهرهای مستقل بین‌النهرین از سوی دیگر، منعقد شده است. به موجب این معاهده، عدم تجاوز به نقاط مرزی یکدیگر اعلام شده است.

از میان معاهدات محفوظ هزاره دوم پیش از میلاد مسیح، مهم‌تر از همه، معاهده صلح و اتحاد بین رامسس دوم فرعون مصر و هاتوسیلی دوم پادشاه هیتی‌ها است که به سال ۱۲۷۲ پیش از میلاد منعقد گردیده است. در این معاهده، طرفین متعهد شدند که علیه دشمنان داخلی به یکدیگر یاری رسانند و چنانچه این دشمنان به کشور طرف دیگر پناهنده گردند، مسترد شوند.

مقررات حقوق بین‌الملل در هند و چین باستان نیز کامیاب دیده می‌شود. در هند باستان رسم چنین بود که در زمان جنگ به کشتزارها و خانه‌ها و کشاورزان تجاوز نشود. چینی‌ها نیز در باب جنگ و مسائل مربوط به آن نظریات جالبی داشته‌اند. اتحاد بزرگ ایالات چین که طرح آن را کنفیسیوس در قرن پنجم پیش از میلاد تنظیم کرد، کاملاً با طرح جامعه ملل قابل مقایسه است.

۲. **یونان:** اهمیت یونان باستان در تحوّل حقوق بین‌الملل، از جهت توسعه روابط میان «دولت - شهرهای مستقل» آن کشور، مانند آتن و اسپارت است. شهرهایی که هر یک، دولت یا حکومت خاص و مستقلی داشتند. معاهدات میان دولت - شهرهای یونان، چنان دقیق و کامل تهیه و تنظیم گردیده که تا قبل از قرن نوزدهم میلادی اثری همانند آنها نیست. مهم‌ترین مقرراتی که ناشی از معاهدات فوق می‌باشد و در آینده، توجه خاص جهانیان را برانگیخت و هنوز هم از قواعد بین‌المللی محسوب می‌شود، عبارت است از:

۱. شناسایی حق آزادی شخصی و صیانت از دارایی برای اتباع دولت - شهر متعاقد؛

۲. تأسیس نهاد «نماینده‌گی» یا «سرپرستی». «نماینده» یا «سرپرست» که تقریباً همان کنسول امروزی است، وظیفه حمایت از اتباع را در دولت - شهر خارجی بر عهده داشت.

۳. داوری، طریقه حل اختلافات مرزی و حقوقی طرفین بود

۴. تأسیس اتحادیه‌های سیاسی موسوم «آمفیکسیون».

۵. مصونیت سفیران؛

۶. حرمت، یعنی احترام به بی‌طرفی بعضی از مکان‌ها؛

۷. تحکیم عهدنامه‌های صلح با ادای سوگند؛

۸. احترام به اجساد کشته‌شدگان در جنگ؛

۹. شناسایی حق پناهندگی؛

۳. **روم:** رومی‌ها نیز حقوق بین‌الملل را به دیده مذهبی می‌نگریستند. از این رو بود که از همان اوایل دوره امپراتوران، عده‌ای از روحانیون موسوم به «فیسال»، «سازمان روابط خارجی» را پایه‌گذاری نمودند. وظیفه آنان این بود که مراسم و تشریفات مذهبی مربوط به معاهدات و سایر امور بین‌المللی، از قبیل امور سفارت و استرداد مجرمین را انجام دهند. شاید نمایان‌ترین ارتباط تاریخی حقوق روم و حقوق بین‌الملل، عنوان «حقوق ملل» باشد که در واقع «حقوق ملل مسیحی» بود؛ حقوقی که به طور یکجانبه از سوی روم وضع شده بود.

نتیجه‌گیری: برخلاف کلیه آثار برجسته‌ای که در دوران باستان از حقوق بین‌الملل دیده می‌شود؛ این پرسش مطرح می‌گردد که: آیا اصولاً در دوران باستان، حقوق بین‌الملل وجود داشته است یا خیر؟ عده زیادی از دانشمندان حقوق بین‌الملل معتقدند که آنچه رومی‌ها آن را «حقوق ملل» می‌نامیدند با حقوق بین‌الملل معاصر فرق زیادی داشته است. آنان با استناد به اعمالی چون جنگ‌های وحشیانه، کشتار افراد غیرنظامی، عدم رعایت مصونیت فرستادگان، کشتن زندانیان، صدمات بدنی به رهبران و فرماندهان شکست‌خورده در جنگ و غیره و دکترین‌های کهن بر مبنای تصوّرات مردم نسبت به بیگانگان و اینکه افراد بیگانه در نظر مردم دوران باستان دشمن تلقی می‌شدند، وجود حقوق بین‌الملل را دوران باستان نفی می‌کنند. به طور خلاصه، در دوران باستان میان ملت‌های گوناگون مقررات مشترکی وجود نداشته و

تساوی حقوق نژادهای مختلف نیز پذیرفته نبوده است؛ بدین جهت در این دوران، فقدان مبانی جامعه‌شناختی حقوق بین‌الملل به خوبی احساس می‌شود.

بخش دوم: قرون وسطی

۳_ واقعه مهم در قرون وسطی، در تحوّل حقوق بین‌الملل تأثیرگذار بود؛ پیروزی مسیحیت، ظهور اسلام و جنگ‌های صلیبی.

۱. **پیروزی مسیحیت:** پیروزی مسیحیت آثاری بس شگرف بر حقوق بین‌الملل گذاشت و خلأیی که در دوران باستان در حقوق بین‌الملل جود داشت، مانند فقدان مقررات مشترک میان ملّت‌ها و عدم شناسایی برابری حقوق نژادهای گوناگون، در دوران پیروزی مسیحیت از میان رفت و برای اولین بار، اصل برابری ملت‌ها از حیث زبان، نژاد و موقعیت اجتماعی تأیید و اعلام شد. در جامعه مسیحیت قرون وسطایی، کلیه افراد بشر دارای ریشه و سرنوشت مشترک‌اند و ملت‌ها که متشکّل از افراد مساوی‌اند، خود نیز با یکدیگر مساوی هستند. از سوی دیگر تمام ملت‌ها تابع قانون مشترکی هستند که همان قوانین الهی هستند.

۲. **ظهور دین اسلام:** زمانی که غرب، کلیسا و مسیحیت از یک سو و نظام ملوک‌الطوایفی از سوی دیگر، در اوج قدرت‌نمایی به سر می‌بردند، در شرق یکی از حوادث بسیار مهم تاریخ جهان به وقوع پیوست و آن ظهور دین اسلام در اوایل قرن هفتم میلادی در عربستان و اشاعه آن به کشورهای خاورمیانه، شمال آفریقا، هندوستان، ترکستان، قفقاز و حتی قسمتی از قاره اروپا بود.

ظهور اسلام، از دو حیث در تحوّل حقوق بین‌الملل مؤثّر واقع شد: یکی از حیث مقررات بین‌المللی که در شریعت اسلام وجود داشت و دیگری از حیث زمان و تاریخ پیدایش اسلام که به زمان وحدت جامعه اروپایی از طریق دین مسیح و به دنبال آن بروز جنگ‌های صلیبی مصادف بود. پیروزی و توسعه سریع اسلام در سطح جهانی، آن‌هم نه تنها ظرف نیم‌قرن پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) از دو علت ناشی گردید: اول نیروی ایمان مسلمانان در صدر اسلام و دوم فساد و انحطاط کشورهایی که از حیث تمدّن، در معرض تهاجم مسلمان قرار می‌گرفتند.

حقوق بین‌الملل در اسلام: جامعیت حقوق اسلام به گونه‌ای است که نه تنها قواعد کاملی در زمینه داخلی دارد، بلکه از نظر بین‌المللی نیز دارای قواعد حقوقی بسیار متحوّل است. شناسایی حقوق اسلام، به منزله تنها نظام حقوق مذهبی، یکی از نظام‌های حقوقی معاصر در سیستم حقوق تطبیقی جهان، خود دلیل این مدّعاست. اصول و قواعدی چند از حقوق بین‌الملل در صدر اسلام، به اختصار بیان می‌کنیم:

۱. معاهدات، «پیمان‌های الهی» هستند که به نام خداوند و بر اساس آیین الهی منعقد می‌گردند. قرآن کریم در آیات مختلف و با عباراتی فصیح، چون «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» یا «أَوْفُوا بِالْعَهْدِ»، بر اصل وفای به عهد تأکید دارد.

۲. قرآن کریم با عبارت صریح «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» (هیچ اجباری در دین و پذیرش آن نیست) به طور آشکار، کاربرد زور و اجبار را در مسائل به تبلیغ دینی ممنوع اعلام می‌کند و دلیل و برهان را راه تبلیغ و دعوت به حق قرار داده است.

۳. قرآن کریم و سنت نبوی، به قواعدی خاص زمان صلح، از قبیل شناسایی دولت و حکومت غیر اسلامی، حقوق دیپلماتیک و کنسولی، حقوق بیگانگان و اقلیت‌های مذهبی و روش‌های سیاسی و حقوقی حل اختلافات بین‌المللی از یک سو و به قواعد مخصوص زمان جنگ، از جمله حقوق بشردوستانه از سوی دیگر، توجه ویژه‌ای دارند.

شایان ذکر است که تحوّل حقوق بین‌الملل در اسلام، از زمان ظهور اسلام تا به امروز تداوم داشته است.

۳. **جنگ‌های صلیبی:** جنگ‌های صلیبی را فتودال‌های اروپایی به رهبری کلیسای مسیحی و به منظور استرداد بیت المقدس از مسلمانان آغاز کردند و در هشت مرحله از قرن یازدهم تا قرن سیزدهم (به طور دقیق از سال ۱۹۰۶ تا ۱۲۷۰ میلادی) ادامه دادند. پیروزی در ابتدای جنگ، نصیب اروپاییان گردید، ولی در ادامه، آنها شکست خورده، عقب‌نشینی کردند. نتیجه اولیه جنگ‌های صلیبی، تزلزل نظام ملوک‌الطوایفی در اروپا و خاتمه پیروزی مسیحیت بود. جنگ‌های مذکور هر چند در حدود در قرن قتل و کشتار انسان‌ها و انهدام اموال و املاک را به همراه داشت، ولی از نظر حقوق بین‌الملل مورد توجه است؛ زیرا به روابط میان مسلمانان و مسیحیان شکل تازه و جدیدی بخشید و صلیبونی که دیوانه جنگ و انتقام بودند، به یک‌باره در معاهده ژوفا (۱۲۲۹ میلادی) به نوعی توافق بین‌المللی کاملاً بی‌نظیر تن در دادند. طبق این معاهده امپراتور فردریک دوم، فلسطین، بیت لحم و ناصره را از سلطان الکامل پادشاه مصر، بدون خونریزی و با دیپلماسی هوشمندانه باز پس گرفت.

نتیجه‌گیری: (اصول حقوق بین‌الملل در قرون وسطی): قرون وسطی، صرف نظر از دید تاریخی، از دید حقوقی، نیز حائز اهمیت است؛ زیرا در واقع برخلاف آنچه مدّت زمان زیادی می‌پنداشتند که مبنای حقوق ملل جدید، معاهدات و استقلال نبوده است، بلکه باید ریشه آن در قرون وسطی جستجو کرد.

اصول حقوق بین‌الملل در قرون وسطی را می‌توان به شرح زیر برشمرد:

- تابعان حقوق بین‌الملل، تنها کشورهای حاکم اروپای غربی مسیحی و کلیسا بودند.
- رکن قانونگذاری مرکزی وجود ندارد و منابع حقوق بین‌الملل عبارتند از: عرف و معاهدات
- قضاوت اجباری وجود ندارد و اختلافات میان کشورها با توافق حل و فصل می‌گردد
- فقدان تفاهم، کشور زبان‌دیده را که حق دفاع یا تعقیب دارد، به اقدامات مقابله به مثل یا جنگ سوق می‌دهد. این گونه اعمال تنها در صورتی مجازند که «عادلانه» باشند.

بخش سوم: عصر جدید

با پیدایش عصر رنسانس، چارچوب قرون وسطی فرو ریخت و امپراتوری مقدس ژرمن بر اثر فشار کشورهای جدید از هم فرو پاشید. وحدت مذهبی در برخورد با «اصلاح مذهبی» یا «رُفرم» دچار شکست گردید و فعالیت بشری با قدرت و وسعت بسیار در طریقی نو گام نهاد. قدرت معنوی پاپ و امپراتور ساقط گردید و کشورهایی با حاکمیت کاملاً مستقل در صحنه جهانی پدید آمدند. کشف قاره آمریکا به تدریج در سال‌های بعد مرکزیت

اروپا را از بین برد و روابط بین‌المللی را دگرگون ساخت و سیاست جنبه جهانی به خود گرفت. در قرن شانزدهم، حاکمیت مفهوم جدید و خطرناک «قدرت نامحدود» را پیدا کرد که مضمون آن، خودمختاری کامل کشورها بود. در نتیجه، راه فلج کردن پیشرفت‌های حقوق بین‌الملل در روابط بین‌الملل معمول گردید. نظریه حاکمیت کشوری با مفهوم جدیدش در حقوق موضوعه و به طور ضمنی در معاهدات و ستفالی نیز نفوذ کرد. (معاهدات و ستفالی، معاهدات صلحی است که در تاریخ ۲۴ اکتبر ۱۶۴۸ منعقد گردید و به جنگ‌های وحشیانه و خونین سی‌ساله مذهبی میان پروتستان‌ها و کاتولیک‌ها خاتمه داد.)

در عصر جدید بود که اصل موازنه سیاسی در اروپا پدید آمد؛ بنا بر این اصل، هیچ کشوری اجازه نداشت در صدد تحمیل اراده خود به دیگران باشد. این قاعده صد در صد فنی، جانشین عقیده قرون وسطایی «جامعه مشترک» گردید.

قیام مردم آمریکای شمالی و انقلاب کبیر فرانسه: در اواخر قرن هجدهم، دو واقعه مهم در جهان روی داد که در سیر تحول و تکامل حقوق بین‌الملل تأثیر بسزایی داشت: یکی قیام مردم آمریکای شمالی و دیگری انقلاب کبیر فرانسه.

قیام مردم آمریکای شمالی: استقلال آمریکای شمالی، نه تنها از حیث پیوستن یک کشور متمدن مسیحی به جامعه کشورهای مستقل حائز اهمیت بود، بلکه از آن جهت که این کشور، اعتقاد راسخی به آزادی جهانی و حمایت از قواعد بین‌المللی داشت، مورد توجه بود.

انقلاب کبیر فرانسه: بیدادگری‌های پادشاهان فرانسه در این عصر، چنان به اوج خود رسید که ملت فرانسه یک باره زنجیرهای کهنه استبداد را از هم گسسته و شورش عظیمی را بر پا نمود و با فتح زندان باستیل در ۱۴ ژوئیه ۱۷۸۹، انقلاب کبیر فرانسه را بنیان نهاد. از لحاظ بین‌المللی انقلاب فرانسه حائز اهمیت فراوانی گردید؛ زیرا اصول عدالت، تساوی افراد بشر در مقابل قانون، آزادی وجدان، نسخ غلامی و بردگی، آزادی فردی و خلاصه کلیه اصول عالی‌ای که انقلابیون فرانسه اعلام کردند و به کلیه ملل متمدن تعلق و انتقال یافت، انقلاب کبیر فرانسه در تاریخ حقوق بین‌الملل برای فرانسه مقام و موقعیت بزرگی فراهم کرده است. با صدور اعلامیه حقوق بشر در اوت ۱۷۸۹ توسط مجلس مؤسسان فرانسه آزادی به تمام اروپا گسترش یافت و سلاطین و حکمرانان اروپایی را دچار وحشت و هراس نمود. ناپلئون که خود یکی از رهبران بزرگ انقلاب بود، ناگهان با امپراتور شدن، چنان محور قدرت و عظمت گردید که مفهوم آزادی را از یاد برد و با اشغال سرزمین‌های اروپایی، آزادی دیگران را پایمال کرد، ولی این وضع دوام چندانی نیافت و با شکست در واترلو و تبعید به جزیره سنت هلن در ژوئن ۱۸۱۵، دوران زمامداری‌اش به سر آمد.

نتیجه‌گیری: (اصول حقوق بین‌الملل در عصر جدید): با بررسی تاریخ تحول حقوق بین‌الملل در عصر جدید می‌توان اصول برجسته و اساسی حقوق بین‌الملل را به شرح زیر برشمرد:

- کشورها، تجمعات حاکمی هستند که هر یک قدرت انحصاری را در قلمرو خود اعمال می‌کنند.
- کشورها، نسبت به یکدیگر مستقل و از نظر حقوقی مساوی هستند.
- جامعه مشترک کشورها سازمان نیافته و هیچ گونه قدرت مرکزی در این جامعه وجود ندارد و داوری تقریباً به طور کامل مضمحل گردید.
- کشورها قواعد حقوق ملل را به رسمیت می‌شناسند، لیکن خود را در تفسیر و اجرای آنها آزاد می‌دانند. به علاوه، در مورد واکنشی که باید در برابر یک عمل غیرقانونی صورت گیرد رأساً تصمیم می‌گیرند.

- کشورها حقّ توسّل به جنگ را دارا هستند.
- دکترین قرون وسطایی «جنگ مشروع» به تدریج از بین می‌رود و نظریه دیگری جانشین آن می‌گردد که به موجب آن، هر کشوری که منافعش ایجاب کند، حقّ اعلان جنگ دارد.
- کشورهای ثالث در صورت وقوع جنگ می‌توانند، بی‌طرف بمانند و یا در آن شرکت کنند.

بخش چهارم: از کنگره وین تا کنفرانس‌های صلح لاهه

کنگره وین: کشورهای اروپایی، پس از شکست ناپلئون و پیروزی نهایی و انعقاد صلح، برای بررسی نتایج جنگ و تعیین سرنوشت اروپا، کنگره‌ای در وین تشکیل دادند که منجر به انعقاد عهدنامه‌های وین گردید. در این کنگره، نمایندگان کشورهای بزرگ اروپایی، یعنی اتریش، انگلستان، پروس، روسیه و نیز نمایندگان کشورهای فرانسه، پرتغال و سوئد که عهدنامه‌های صلح را امضا کرده بودند و همچنین اکثر کشورهای دیگر اروپایی شرکت داشتند. بنا بر تصمیمات کنگره وین، خاندان‌های سابق سلطنتی کشورهای اروپایی مجدداً به تاج و تخت خود بازگشتند، خاندان بنپارت خلع و تبعید گردید، فرانسه به سرحدات سابق خود در سال ۱۷۹۲ محدود شد، بلژیک ضمیمه هلند گردید، بی‌طرفی سوئیس رسماً اعلام شد و تغییرات وسیع دیگری نیز در نقشه جغرافیایی قاره اروپا پدید آمد. سرانجام انگلستان نیز هدیه پر ارزشی نصیبش شد و آن قسمت اعظم مستعمرات خارجی بود. تنها چیزی که در این کنگره رعایت نشد، حقوق و آرمان‌های ملت‌های اروپایی بود.

اتحاد مقدّس و پیامدهای آن: امضاکنندگان عهدنامه‌های وین (انگلستان، روسیه، اتریش، پروس) در جهت اجرای تصمیمات متّخذ در ۲۶ سپتامبر ۱۸۱۵ پیمانی به نام «اتحاد مقدّس» منعقد کردند که فرانسه نیز در سال ۱۸۱۸ به آن ملحق گردید. متعاهدین این معاهده که اعضای یک خانواده مسیحی بودند، تعهد کردند که جنبش‌های انقلابی که خواستار آزادی و حقوق مردم باشند، با توسّل به زور سرکوب کنند؛ زیرا این نوع جنبش‌ها را تهدیدی علیه حکومت‌های مشروع خود می‌دانستند.

متأسفانه کشور ایران نیز از سیاست تجاوزکارانه اتحاد مقدّس بی‌بهره نماند و انعقاد تحمیلی عهدنامه ترکمانچای در سال ۱۸۲۸ میلادی، معلول حمایت اتحاد مقدّس از روسیه بود. به موجب این معاهده که این بار نیز مانند عهدنامه گلستان با وساطت سفیر انگلیس میان ایران و روسیه به امضا رسید، ایروان و نخجوان از ایران جدا و ضمیمه روسیه گردید، رود ارس مرز میان ایران و روسیه شناخته شد و رژیم کاپیتولاسیون برای روس‌ها و به دنبال آن برای سایر کشورها در ایران برقرار گردید؛ بنابراین کشور ایران در مدّت کمتر از سی سال، با دو عهدنامه ننگین گلستان و ترکمانچای قسمت زیادی از قلمرو خود را از دست داد و حاکمیت ملی و اراضی اش دچار تزلزل گردید.

به طور کلی اتحاد مقدّس را می‌توان یک سازمان بین‌المللی ناقص دانست که بر اصول مشروعیت سلطنت و برتری قدرت‌های بزرگ، مداخله در امور داخلی کشورهای خارجی از سازمان‌ها و کشورگشایی کشورهای عضو پایه‌گذاری شده بود.

شکست اتحاد مقدس و نظریه «اصل ملیت‌ها»: شکست اتحاد مقدس با اعلان نظریه «اصل ملیت‌ها» بیشتر به ظهور رسید. این اصل که ریشه آن را باید در انقلاب کبیر فرانسه و در ادبیات رومانتیک و بالاخره در نظریات منچینی یافت، در تضعیف و نابودی جاه‌طلبی‌های اتحاد مقدس و سازمان بین‌المللی مربوط، تأثیر بسیار داشت.

اصل ملیت‌ها به این مفهوم بود: افرادی که دارای نژاد، زبان، سنن، رسوم و تمایلات مشترک هستند، یک ملت را تشکیل می‌دهند و حق دارند در کشور مستقلی جمع شوند. مرزهای یک کشور باید منطبق با یک ملت باشد. اگر در یک کشور چندین ملت تجمع کرده باشند؛ این انطباق عملی نخواهد گردید؛ به عکس، اگر یک ملت به چندین قسمت تقسیم و جذب کشورهای مختلف شده باشد، آن ملت حق دارد در یک کشور به وحدت برسد. این نظریه باعث شروع انقلاب ۱۸۴۸ اروپا و وقوع جنگ‌های خونین در آن قاره شد. برای مثال، وحدت ایتالیا (۱۸۷۰)، وحدت آلمان، آزادی ملت‌های بالکان و تشکیل کشورهای مستقلی مانند یونان (۱۸۳۰)، بلژیک (۱۸۳۹)، رومانی، بلغارستان، آلبانی و غیره، نتیجه اعمال و اجرای نظریه اصل ملیت‌ها بود.

اتفاق اروپایی و تصمیمات آن: اتحاد مقدس که از سال ۱۸۲۲ از فعالیت باز ایستاده بود، با مرگ الکساندر امپراتور روسیه در سال ۱۸۲۵ کاملاً محو گردید. اما از آن سال تا سال ۱۹۱۴، کنفرانس‌ها و کنگره‌های کمابیش گسترده یا محدودی در اروپا تشکیل شد و نهادی را در اروپا به وجود آورد که به «اتفاق اروپایی» معروف است. در این کنفرانس‌ها و کنگره‌ها، نه تنها سرنوشت اروپا، بلکه وضعیت سرزمین‌های غیراروپایی نیز معلوم می‌گردید. این کنفرانس‌ها نقش یک حکومت واقعی بین‌المللی را به عهده گرفته بودند که هر چند وقت یک بار ابراز وجود می‌کردند. دولت‌های بزرگ اروپایی در این کنفرانس‌ها به حل مشکلات اروپا بسنده نمودند و سرزمین‌ها را بین خود تقسیم کردند تا این که به بیداری ملت‌ها برخوردند و ناگزیر شدند در بعضی از موارد بدان اعتبار بخشند. بیداری ملت‌ها، گاه موجب تجزیه می‌شد و به استقلال ملی می‌انجامید و گاه، در چارچوب وحدت به تشکلات جغرافیایی منجر می‌شد. مداخله قدرت‌های بزرگ اروپایی، در تجزیه امپراتوری عثمانی بین سال‌های ۱۸۲۵ تا ۱۹۱۴ آشکار شد.

جنگ‌های ناحیه‌ای قرن نوزدهم و پیامدهای آن: حقوق بین‌الملل در سال‌هایی که می‌توانست در پرتو رشد اقتصادی و اکتشافات علمی، پیشرفت قابل ملاحظه‌ای دست یابد، جنگ‌های کوتاه‌مدت و ناحیه‌ای قرن نوزدهم از جمله جنگ معروف به «جنگ تریاک» میان چین و انگلستان در سال ۱۸۴۰، جنگ کریمه در سال ۱۸۵۵، جنگ انفصال در آمریکا در سال ۱۸۶۱ و جنگ روسیه و عثمانی در سال ۱۸۷۷، باعث از میان رفتن صلح و ایجاد وقفه در زمینه این پیشرفت‌ها گردید. با این همه کنگره‌ها و کنفرانس‌های متعددی در پاریس، ژنو و لاهه تشکیل شده و معاهدات بی‌شماری که نفع عمومی را در برداشت، به امضای کشورها رسید.

بخش پنجم: از کنفرانس‌ها صلح لاهه تا پایان جنگ جهانی دوم

کنفرانس‌های صلح لاهه

- **اولین کنفرانس لاهه و پیامدهای آن:** در ۱۸ ماه مه ۱۸۹۹ بنا به پیشنهاد نیکلای دوم امپراتور روسیه، اولین کنفرانس معروف به کنفرانس‌های صلح در شهر لاهه هلند تشکیل گردید. هدف کنفرانس در آغاز، حفظ صلح بود و بدین منظور روسیه پیشنهاد نمود تا تولید و

به کار بردن تسلیحات جنگی و تعرضی به طور آزمایشی محدود شود تا در نتیجه آن، صلح جهانی و همگانی برقرار گردد. در این کنفرانس فقط ۲۶ کشور شرکت نمودند که شامل: بیست کشور اروپایی، دو کشور آمریکایی، یعنی ایالات متحده آمریکا و مکزیک و چهار کشور آسیایی، یعنی ایران، چین، ژاپن و سیام؛ بنابراین کنفرانس مزبور اجتماعی از کلیه کشورهای جهان نبود. کنفرانس، در ابتدا بیشتر جنبه سیاسی داشت، ولی بعداً جنبه حقوقی آن پیدا کرد و روی ۳ مسأله توافق اساسی شد:

۱. تأسیس دیوان دائمی داوری به عنوان مرجع صلاحیتدار برای جلوگیری از جنگ و اقدامات اصلاحی، از جمله میانجی‌گری، آشتی یا تحقیق و داوری،

۲. تهیه و تنظیم قوانین و عرف‌های جنگ زمینی،

۳. شمول عهدنامه ۱۸۶۴ ژنو به جنگ دریایی.

- **دومین کنفرانس لاهه و پیامدهای آن:** دومین کنفرانس صلح لاهه نیز بنا به دعوت امپراتور روسیه از ۱۵ ژوئن ۱۹۰۷ در شهر لاهه با شرکت ۴۴ کشور جهان تشکیل شد. اولین اثر مثبت این کنفرانس آن بود که عده کثیری از کشورهای جهان در آنجا به بعضی معاهدات بین‌المللی که سابقاً منعقد شده بود، ملحق گردیدند. از جمله مقررات کنگره پاریس ۱۸۵۹ راجع به تحریم راهزنی دریایی، مصونیت اموال اتباع دشمن که با کشتی‌های بی‌طرف حمله شود، محاصره دریایی، همچنین عهدنامه ۱۸۶۴ ژنو. کنفرانس دوم لاهه، علاوه بر تکمیل کارهای کنفرانس اول، سیزده معاهده جدید مربوط به حقوق جنگ و بی‌طرفی را به امضا رسانید. در تنظیم این قواعد و سایر امور در این کنفرانس، یک روح آزادی‌خواهی و بشردوستی در بین نمایندگان کشورها حکم‌فرما بود که در کنفرانس‌های بین‌المللی قبل از آن؛ یعنی در تاریخ روابط بین‌الملل سابقه نداشت. اموری که محال بود دیپلمات‌ها را از مجاری خصوصی عادی و در پس پرده حل کنند، در محیط این اجتماع به سهولت انجام یافت.

جنگ جهانی اول و تأسیس جامعه ملل

جنگ جهانی اول

- **وقوع جنگ اول و کنفرانس صلح پاریس:** جنگ اول، جنگی تقریباً جهانی و عالم‌گیر بود و آنچه در ابتدا مسلم است، این است که این جنگ تحوّل و تکامل حقوق بین‌الملل را مدّت زمانی به تأخیر انداخت و با نقض بی‌طرفی کشورهای همچون بلژیک، لوکزامبورگ و ایران یکی از اصول حقوق بین‌الملل به طور کامل نقض گردید. البته مقررات بین‌المللی مربوط به احترام و مصونیت سفیران و سایر نمایندگان دیپلماتیک پا بر جا بود و عهدنامه‌های ژنو (۱۸۶۴ و ۱۹۰۶) و لاهه (۱۹۰۷) نیز کمابیش اجرا می‌گردید، ولی نه آن‌چنان که لازمه چنین موقعیتی بود. پس از خاتمه جنگ، برای چاره‌جویی و اتخاذ تصمیم درباره مسائل زیادی که ناشی از جنگ بود، کنفرانس صلح در ژانویه ۱۹۱۹ با شرکت فاتحان در پاریس تشکیل یافت. وظیفه این کنفرانس به مراتب سنگین‌تر و با اهمیت‌تر از کنگره وین ۱۸۱۵ بود.

- **عهدنامه‌های بین‌المللی:** در کنفرانس صلح پاریس، پس از ۶ ماه مذاکره و تبادل نظر، ۵ معاهده با کشورهای شکست‌خورده امضا شد:

۱. عهدنامه ورسای با آلمان (۲۸ ژوئیه ۱۹۱۹)

۲. عهدنامه سن ژرمن با اتریش (۱۰ سپتامبر ۱۹۱۹)

۳. عهدنامه نویی با بلغارستان (۲۷ نوامبر ۱۹۱۹)

۴. عهدنامه تریانون با مجارستان (۴ ژوئن ۱۹۱۹)

۵. عهدنامه سور با عثمانی (۲۰ اوت ۱۹۲۰)

به موجب عهدنامه‌های یادشده بالا که معروف به «عهدنامه‌های صلح» است تغییرات سرزمینی مهمی در اروپا به عمل آمد. کشورهای لهستان، چکسلواکی، فنلاند، یوگسلاوی، لیتوانی، لتونی و استونی ایجاد گردیدند و بی‌طرفی بلژیک و لوکزامبورگ نیز برای همیشه لغو شد.

- **اعلامیه ویلسون:** هدف نهایی عهدنامه‌های صلح، تأمین صلح جهان بود و ویلسون رئیس جمهور وقت ایالات متحده آمریکا تنها کسی بود که با افکار و عقاید خود، جهانیان را به این هدف مقدس نزدیک کرد. وی در ۸ ژانویه ۱۹۱۸ پیشنهاد صلح خویش را در مورد چگونگی تأمین و استقرار صلح در جهان، در ۱۴ ماده اعلام نمود که به اعلامیه ویلسون مشهور است.

تأسیس جامعه ملل

- **فلسفه تأسیس جامعه ملل:** مهم‌ترین اثر مثبت عهدنامه‌های صلح را می‌توان تأسیس جامعه ملل دانست. جامعه ملل به عنوان اولین سازمان بین‌المللی، مأموریتی عام در حفظ صلح و تمدن جهان به عهده گرفت. در بحبوحه جنگ جهانی اول، برای نخستین بار پاپ بنوای پانزدهم در پیام اوت ۱۹۱۷، نظریه تشکیل جامعه ملل را اعلام کرد و بعداً در سال ۱۹۱۸، ویلسون رئیس جمهور وقت ایالات متحده آمریکا چنین سازمانی را پیشنهاد نمود که مورد موافقت شرکت‌کنندگان کنفرانس پاریس قرار گرفت.
- **موفقیت جامعه ملل:** جامعه ملل در مدت زمانی که پا برجا بود، دورنمای با شکوه و بی‌سابقه‌ای از جامعه مشترکی را که روح بین‌المللی در آن دمیده شده بود، به جهانیان عرضه کرد و آنها را به طور اختیاری، به اصول حقوقی ملل پای‌بند نمود و از این به بعد ژنو مقر جامعه ملل پایتخت جهان دیپلماسی گشت. در این زمان، نهادهای حقوقی مثبتی از قبیل توسعه راه‌های جلوگیری از جنگ، شکوفایی دادگستری بین‌المللی و طرح‌ریزی اولیه خلع سلاح عمومی به طور قابل ملاحظه‌ای پیشرفت کرد.
- **شکست جامعه ملل:** شوری از زمان انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ تقریباً کلیه قواعد بین‌المللی را زیر پا گذاشت و جز چند قاعده عرفی، تعهدات رژیم تزاری را نپذیرفت و از قبول معاهداتی که توسط حکومت تزاری امضا شده بود، خودداری نمود.

حقوق بین‌الملل در فاصله دو جنگ جهانی

- **انقراض معاهدات لوکارنو:** معاهدات لوکارنو مشتمل بر دو سند است: یکی معاهده چندجانبه منعقد میان آلمان، بلژیک، انگلستان، فرانسه و ایتالیا و دیگری معاهدات دوجانبه میان آلمان از یک سو و هر یک از کشورهای بلژیک، فرانسه، لهستان و چکسلواکی از سوی دیگر. طبق این معاهدات، طرفین متعهد شدند که سیاست متقابل عدم تجاوز را در پیش گیرند و وضعیت موجود سرزمینی را در اروپای غربی حفظ

و تضمین نمایند و آیین داوری را برای حل اختلافات خود برگزینند. این پیمان‌ها با خروج آلمان از جامعه ملل در سال ۱۹۳۶ و اشغال نظامی منطقه بی طرف رنای - حریم بین فرانسه و آلمان - توسط آن کشور، عملاً قدرت اجرایی خود را از دست داده‌اند.

- **انعقاد میثاق بریان - کلوگ:** میثاق بریان - کلوگ یا پاریس در ۲۷ اوت ۱۹۲۸، به کوشش وزیران امور خارجه ایالت متحده آمریکا (کلوگ) و فرانسه (بریان) میان کشورهای آلمان، آمریکا، بلژیک، فرانسه، انگلیس، ایتالیا، ژاپن، لهستان و چکسلواکی منعقد شد و بعد از آن تاریخ، کشورهای بسیار دیگری به این معاهده ملحق شدند. میثاق بریان - کلوگ به عنوان یک معاهده عام منع یا تحریم جنگ، اقدام مستقل حقوقی و جدا از میثاق جامعه ملل است. امضاکنندگان معاهده مزبور، جنگ را به عنوان وسیله تعقیب سیاست ملی در روابط با یکدیگر تحریم کرده و متعهد شدند که اختلافات خود را تنها با وسایل مسالمت آمیز حل و فصل نمایند. مسأله «تحریم جنگ» از دید حقوق بین الملل مورد توجه خاصی است؛ زیرا قبل از انعقاد میثاق پاریس، مبادرت به جنگ، یکی از مظاهر استقلال و حاکمیت کشورها محسوب می شد و حتی جامعه ملل نیز جنگ را تحریم نکرده و فقط اقدام به آن را مبتنی بر شرایطی دانسته است.

جنگ جهانی دوم و حقوق بین الملل

- **وقوع جنگ جهانی دوم:** دولت آلمان که از مقررات تحمیلی متفقین جنگ اول، به ویژه از ناحیه فرانسه به تنگ آمده بود، از همان روزهای اول پایان جنگ، در صدد تلافی و انتقام برآمد تا اینکه بالاخره در سال ۱۹۳۵ زنجیره‌ای ورسای را گسست و به صورت قدرتی تهدیدکننده جلوه گر شد.
- **حقوق بین الملل در دوران جنگ:** در دوران جنگ جهانی دوم، اصول و مقررات حقوق بین الملل، معنی و مفهوم خود را تا حدود زیادی از دست داد و کشورهای بی طرف و بی دفاع مورد تجاوز و تعدی قرار گرفتند. از جمله ایران که با وجود اعلام بی طرفی، مور حمله متفقین واقع شد و در ۲۵ اوت ۱۹۴۱ (سوم شهریور ۱۳۲۰) به این بهانه که تعدادی از اتباع آلمانی در ایران هستند، توسط قوای روس و انگلیس اشغال گردید. البته دلیل واقعی اشغال، موقعیت استراتژیک ایران به عنوان پل پیروزی برای متفقین از جهت کمک به قوای روسیه بود. بر همین اساس، در ۲۹ ژانویه ۱۹۴۲ (۹ بهمن ۱۳۲۰) معاهده تحمیلی سه جانبه بین ایران و روسیه و انگلیس به امضا رسید. طبق این معاهده، کشورهای روسیه و انگلیس متعهد گردیدند، اگر تجاوزی از سوی آلمان یا سایر کشورها به عمل آید، از ایران دفاع و تمامیت ارضی آن را رعایت کنند و حداکثر ظرف مدت شش ماه پس از خاتمه جنگ، ارتش خود را از ایران خارج ساخته، در حل مشکلات مالی ناشی از جنگ مساعدت لازم را مبذول دارند. در مقابل، کشور ایران نیز متعهد گردید که به بهترین وجه با متفقین همکاری کنند و راههای کشور را در اختیار آنها قرار دهد تا بتوانند نیروها و سایر تجهیزات خود را به اتحاد جماهیر شوروی (سابق: روسیه فعلی) عبور دهند.

بخش ششم: از تأسیس سازمان ملل متحد تا کنون

تأسیس سازمان ملل متحد: از سال ۱۹۴۴، پس از پیروزی قطعی و نهایی متفقین، ملل متحد به فکر تأسیس جامعه ملل جدیدی افتادند که بهتر و محکم تر از سابق بی ریزی شده باشد. در همین راستا، در سال ۱۹۴۴، طرحی در دامبارتن اُکس ارائه شد و در ۲۵ آوریل ۱۹۴۵ در سانفرانسیسکو، یک کنفرانس بین المللی برای ایجاد سازمان جدیدی تشکیل گردید. کنفرانس مذکور، برخلاف مشکلات زیادی که از نظر دیپلماسی داشت، سرانجام به هدف های خود رسید و در ۲۶ ژوئن همان سال، اساسنامه سازمان جدید با عنوان «سازمان ملل متحد» به تصویب اکثریت کشورهای شرکت کننده در کنفرانس رسید. این سازمان روز به روز توسعه یافت و اعضای آن به گونه قابل ملاحظه ای افزایش پیدا کرد، و

امروزه بدون شک، عامل مهمی در زندگی بین‌المللی و وسیلهٔ ارزنده‌ای در به ثمر رسیدن صلح جهانی به شمار می‌آید. سازمان ملل متحد که مهم‌ترین محل ملاقات کشورهای مختلف و گروه‌های متضاد است. برای پایان بخشیدن به مخاصمات و رقابت‌ها، مشکلات زیادی در پیش دارد، ولی با این حال تمام سعی خود را بر آن داشته تا جامعهٔ بین‌المللی مجدداً از هم پاشیده نشود.

تحول حقوق بین‌الملل از سال ۱۹۴۹ تاکنون: پس از خاتمهٔ جنگ جهانی دوم و تأسیس سازمان ملل متحد، حوادث و وقایع بسیاری تاکنون در جهان رخ داده که کمابیش در تحول حقوق بین‌الملل مؤثر بوده‌اند؛ از جمله مهم‌ترین آنها عبارتند از:

۱. پیدایش دو بلوک شرق و غرب به سرکردگی اتحادیهٔ جماهیر شوروی (سابق) و ایالات متحدهٔ آمریکا؛
۲. بیداری حس استقلال‌طلبی و رهایی از استعمار در آسیا و آفریقا و در نتیجه، تأسیس کشورهای متعدد در این دو قاره؛
۳. آزمایش‌های هسته‌ای و مسألهٔ تحدید یا خلع سلاح هسته‌ای؛
۴. مسألهٔ چین، اعلام موجودیت جمهوری خلق چین، اعطای نمایندگی چین در سازمان ملل؛
۵. مسألهٔ فلسطین و تأسیس کشور اسرائیل؛
۶. تنش‌زدایی و اصل همزیستی مسالمت‌آمیز میان شرق و غرب؛
۷. مسألهٔ عدم تعهد و تشکیل گروه کشورهای غیر متعهد؛
۸. امنیت اروپا (مذاکرات هلسینکی)؛
۹. تأسیس جوامع اروپایی (اتحادیهٔ اروپایی)؛
۱۰. پان اسلامیسیم (تأسیس سازمان همکاری اسلامی، ایجاد و رشد نهضت‌های اسلامی و اعتلای موج اسلام‌گرایی در میان ملت‌های اسلام)؛
۱۱. اکتشاف‌های فضایی؛
۱۲. افزایش سازمان‌های بین‌المللی؛
۱۳. اضمحلال نظام‌های سوسیالیستی مارکسیستی در اتحاد جماهیر شوروی (سابق) و کشورهای اروپای شرقی؛
۱۴. وحدت‌گرایی کشورها، مثل وحدت ویتنام، وحدت آلمان و وحدت یمن؛
۱۵. تجزیه‌گرایی کشورها؛

* فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی (سابق) و تشکیل ۱۴ جمهوری مستقل (شامل فدراسیون روسیه، روسیهٔ سفید (بیلوروسی)، اوکراین، مولداوی، لتونی، لیتوانی، ارمنستان، آذربایجان، قزاقستان، گرجستان، تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان، قرقیزستان)؛

* تجزیه یوگسلاوی و تشکیل ۵ جمهوری مستقل (شامل: جمهوری فدرال یوگسلاوی (مشمول بر صربستان و مونته‌نگرو) و کرواسی، اسلونی، مقدونیه و بوسنی و هرزگوین)

* تجزیه چکسلواکی و تشکیل دو کشور چک و اسلواکی.

۱۶. جدایی طلبی سرزمین‌ها:

* جدایی بحرین از ایران و تشکیل کشور مستقل بحرین،

* جدایی بنگلادش (بنگال شرقی) از پاکستان و تشکیل کشور مستقل بنگلادش،

* جدایی اریتره از اتیوپی و تشکیل کشور مستقل اریتره؛

۱۷. مسأله لغو آپارتاید (الغای تبعیض نژادی در آفریقای جنوبی)؛

۱۸. بحران گروگان‌گیری دیپلمات‌های آمریکایی در تهران؛

۱۹. بحران‌های حاد بین‌المللی از جمله: بحران اشغال چکسلواکی و افغانستان توسط نیروهای شوروی (سابق)، بحران داخلی افغانستان، جنگ‌های داخلی میان جمهوری‌های مستقل شوروی (سابق)، بحران سومالی، (پس از ورود نیروهای چندملیتی به آن کشور)، بحران بوسنی هرزگوین، بحران جنوب لبنان (ناشی از برخوردهای مسلحانه نیروهای اسرائیلی با حزب‌الله لبنان) بحران کوزوو و مداخله نظامی ناتو، بحران فلسطین و بالاخره بحران جهانی ناشی از حمله ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و حمله متقابل آمریکا و متحدانش به افغانستان و سرنگونی طالبان و برقراری نظام جمهوری اسلامی در آن کشور، بحران هسته‌ای ایران و پاکستان و واکنش جامعه بین‌المللی در قبال آن؛

۲۰. جنگ‌های شدید ناحیه‌ای و منطقه‌ای، از جمله: جنگ هند و چین، جنگ کره، جنگ اعراب و اسرائیل، جنگ ویتنام، جنگ ایران و عراق، جنگ خلیج فارس، جنگ آمریکا و متحدانش علیه عراق و اشغال آن کشور و بالاخره، جنگ‌ها و شورش‌های داخلی (لیبی، مصر و سوریه) و ایجاد داعش.

۲۱. تأسیس دادگاه‌های بین‌المللی، از جمله: دادگاه نورنبرگ و توکیو، دیوان بین‌المللی دادگستری، دیوان کیفری بین‌المللی، دادگاه کیفری برای یوگسلاوی سابق، دادگاه کیفری برای رواندا و دیوان دآوری دعوای ایران و آمریکا.

فصل سوم: مبانی حقوق بین‌الملل

اصولاً مبانی حقوق مبتنی است بر کاوش یک پایه و اساس محکم برای قواعد حقوقی که آنها را به صورت مشروع و قانونی در می‌آورد تا بتوان در روابط اجتماعی حالت تحمیل‌کننده‌ای به آنها بخشید. به طور کلی ۲ دیدگاه در خصوص مبانی حقوق بین‌الملل وجود دارد: یکی مکتب اصالت اراده یا اراده‌گرایی و دوم مکتب اصالت اعیان یا عینی‌گرایی؛ اما پیش از پرداختن به این دو دیدگاه مکتب حقوق طبیعی یا فطری را که از نظر تاریخی مقدّم بر آن دو است، بررسی می‌گردد.

بخش اول: مکتب حقوق طبیعی یا فطری

اصولاً طبق نظر طرفداران مکتب حقوق طبیعی یا فطری، این حقوق مجموعه قواعدی است مبتنی بر عقل و فطرت آدمی که در روابط میان افراد، بدون دخالت قدرت‌های اجتماعی الزامی است. این قواعد که ثابت و تغییرناپذیر است، جنبه عام و جهانی داشته و کشورها نیز در روابط متقابل چون افراد، مکلف به رعایت آنها هستند. این قواعد بدون قید حصر عبارت است از: اصل وفای به عهد، منع تجاوز به حقوق دیگران، دفاع مشروع، آزادی و استقلال، حق حیات، طمع نداشتن به اموال دیگران، جبران خسارات ناروا و حسن نیت. مکتب حقوق طبیعی، ریشه در نظریات فلاسفه دوران باستان، همچون سقراط، افلاطون، ارسطو و سیسرون دارد. این مکتب، در سیر تاریخ دچار دگرگونی و تحولات اساسی شده است. در این مسیر، عقاید علمای دین مسیح و نظریات هوگو گروسیوس و بالاخره نظریه حقوق طبیعی جدید نقش بسزایی ایفا کرده است. مکتب حقوق طبیعی به دو دوره کلاسیک و جدید تفکیک می‌شود که در دوره کلاسیک از جمله اندیشمندان این مکتب، ویتوریا (۱۵۴۶ - ۱۴۸۰) است و وی معتقد بود مبنای حقوق بین‌الملل، حقوق طبیعی است و آن مجموعه امری است که عقل طبیعی میان ملت‌ها برقرار نموده است. فرانسیسکو سوارز (۱۶۱۷ - ۱۵۴۸)، از جمله طرفداران عقاید ویتوریاست. او معتقد بود که اقتدار کشورها عملاً به دو وسیله محدود می‌شود: یکی به وسیله جامعه کشورها و دیگری اخلاق و حقوق. سوارز حقوق ملل را از حقوق طبیعی جدا می‌دانست. به عقیده وی، حقوق طبیعی منشاء عقلی داشته، غیرقابل تغییر و جهانی است و در نتیجه، حقوق طبیعی مجموعه قواعد عینی است که برای تمام افراد در تمام اعصار و در تمام کشورها معتبر است، در حالی که حقوق ملل مجموعه قواعدی است که از عرف یا عادت و یا رفتار کشورهای مختلف ناشی شده است؛ بنابراین، به گفته سوارز، حقوق طبیعی عینی جدا از اراده بشری است، ولی حقوق ملل تحت اراده بشر است، اما شرط معتبر بودنش آن است که منطبق با قواعد حقوق طبیعی باشد. علاوه بر این افراد، هوگو گروسیوس هلندی (۱۶۴۵-۱۵۸۳) اندیشمند دیگری است که در مکتب حقوق طبیعی کلاسیک به عنوان بنیانگذار واقعی حقوق بین‌الملل جدید شناخته شده است، زیرا او بود که برای اولین بار حقوق بین‌الملل را از صورت مذهبی خارج نمود. اصول نظریات گروسیوس را می‌توان در مشهورترین اثر وی موسوم به «حقوق جنگ و صلح» جستجو کرد. به نظر این دانشمند، میان حقوق طبیعی و حقوق ارادی یا وضعی باید تفکیک قائل شد. وی معتقد بود که حقوق طبیعی تغییرناپذیر و مستقل از هرگونه اراده است و کشورها ملزم به رعایت آن هستند. در قرن بیستم، حقوق طبیعی جدید با اندیشمندانی چون لویی لوفور، فرانسوا ژنی، آلبر دولابرادل و بالاخره، پیله، این دیدگاه را مطرح نمودند و ارتباط معیارهای اخلاقی را با نظام حقوقی بیان نمودند.

بخش دوم: مکتب اراده‌گرایی با اصالت اراده

تحولات سیاسی اواسط قرن هفدهم، به ویژه جنگ‌های سی‌ساله مذهبی، کنفرانس صلح وستفالی در سال ۱۶۴۸ و انعقاد معاهدات وستفالی و به تبع آن، ایجاد رنسانس و تشکیل کشور - ملت‌ها، زمینه‌ساز بحث‌های نظری جدیدی در خصوص مبانی حقوق بین‌الملل گردید. طبق این نظریات، حقوق بین‌الملل جدا و مستقل از حقوق طبیعی است و تا حدود زیادی حالت اثباتی یا عملی دارد یعنی بر مسائل عملی و رویه‌های جاری

با رفتار عمومی کشورها تأکید می‌کند. به بیان دیگر، حقوق ساخته اراده بشری است. چنین دیدگاهی را مکتب اصالت اراده یا اراده‌گرایی می‌نامند. اولین حقوقدان بین‌المللی طرفدار این مکتب، بینکر شوک هلندی (۱۷۴۳ - ۱۶۷۳) است. این تحول، با پیدایش نظریه‌های مربوط به حاکمیت، همانند آنچه که ژان بُدن و هابس مطرح ساخته بودند، مقارن بود.

در مکتب اصالت اراده یا اراده‌گرایی، چهار نظریه اصلی مطرح است:

۱ - نظریه اراده‌گرایی حقوقی، ۲ - نظریه اثبات‌گرایی یک‌جانبه یا خود محدودسازی ارادی،

۳ - نظریه اراده‌گرایی مشترک، ۴ - نظریه اثبات‌گرایی جدید یا حقوق وضعی جدید

۱. **نظریه اثبات‌گرایی حقوقی:** در قلمرو حقوق، اراده‌گرایی و دولت‌گرایی در هم آمیخته و از اختلاط آن دو، نظریه اثبات‌گرایی حقوقی شکل گرفته است. این نظریه که بر اصل حاکمیت مطلق و محض کشورها بنا شده، حاکی از آن است که نیروی الزام‌آور بودن حقوق بین‌الملل ناشی از اراده کشورهای حاکم است. احاله این نظریه به حاکمیت، مکتب اراده‌گرایی را در برابر یک برهان قاطع قرار می‌دهد؛ بدین معنی که با فقدان اقتدارات عالی در نظام بین‌المللی و محرومیت چنین نظامی از حمایت نهادهای این حاکمیت کشورهاست که تعیین‌کننده است. موزر آلمانی تنها متفکری است که برای نخستین بار در قرن هیجدهم، از اثبات‌گرایی در بین‌الملل سخن به میان آورده است.

۲. **نظریه خود محدودسازی ارادی:** در اواخر قرن نوزدهم، دو تن از حقوقدانان آلمانی به نام‌های «ایپهرینگ» و «یلی نک» تحت تأثیر فلسفه هگل، نظریه خود محدودسازی ارادی را مطرح کردند. قسمت عمده فعالیت «یلی نک» صرف کاوش یک مبنای حقوقی برای محدود کردن حاکمیت، چه در قلمرو داخلی و چه در عرصه بین‌المللی گردید. مبانی عقیده «یلی نک» مبتنی بر تلقی حاکمیت به مثابه یک مفهوم حقوقی بود. به نظر وی، حقوق ناگزیر به تحمیل یک سلسله تعهداتی بر تابعان خود است و چون هر کشور به تنهایی تابع حقوق است و قدرت او باید به عنوان یک قدرت حقوقی مورد توجه قرار گیرد، بنابراین، فقط خود اوست که خود را مقید به رعایت قواعد حقوقی می‌داند و هیچ قدرتی نمی‌تواند او را مقید و مجبور به این عمل نماید. در این صورت، یک اراده خود متعهد نمودن یا خود محدودسازی وجود دارد که با ماهیت حقوقی کشور نیز مرتبط است. محدودیت ارادی هر کشور نشانه قدرت و تمایل اوست.

در حقوق بین‌الملل، هر کشوری می‌تواند روابطش را با سایر کشورها محدود سازد و در نتیجه حقوق بین‌الملل عبارت خواهد بود از مجموعه قواعدی که کشوری در ارتباط با کشوری دیگر می‌پذیرد. این خود محدودسازی ارادی، پایه و اساس حقوق قلمداد شده و این در توافق‌های منعقد، به ویژه معاهدات بین‌المللی به خوبی آشکار است؛ زیرا محدودیت ارادی کشورها نمایانگر تعهداتی است که آنها در مقابل یکدیگر بر عهده می‌گیرند و در نهایت، حاکمیت خود را محدود می‌سازند.

۳. **نظریه اراده‌گرایی مشترک یا اختلاط اراده‌ها:** نظریه اراده‌گرایی مشترک یا اختلاط اراده‌ها، برای اولین بار توسط هنریک تریپل آلمانی در قرن نوزدهم ارائه شد. به نظر وی، حقوق بین‌الملل مبتنی بر اراده مشترک کشورهاست. این اراده یا به طور صریح (معاهدات) یا به صورت ضمنی (عرف) تجلی می‌یابد. تریپل تنها اراده یک کشور را برای ایجاد حقوق بین‌الملل کافی نمی‌داند بلکه وی معتقد است که باید اراده‌های کشورها با یکدیگر به شکل واحد درآید تا حقوق بین‌الملل شکل بگیرد.

۴. **نظریه حقوق تحقیقی جدید:** از قرن نوزدهم به بعد، حقوق وضعی جدید جایگزین حقوق وضعی کلاسیک شد. در رأس این نظریه، آنزیلوتی ایتالیایی رئیس اسبق دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی قرار دارد. طرفداران این نظریه معتقدند که حقوق را یک کشور ایجاد نکرده، بلکه حقوق یک واقعه اجتماعی و ناشی از زندگی اجتماعی است. در نتیجه، هر کشوری نمی‌تواند به دلخواه خود قواعد حقوقی ایجاد نماید، بلکه به هنگام وضع قواعد حقوقی باید ضرورت‌های اجتماعی را در نظر بگیرد؛ بنابراین طبق این نظریه، حقوق تحقیقی عبارت است از: مجموعه قواعدی است که توسط مرجع صلاحیتدار مقرر شده و اجرای آن الزامی است. حقوق بین‌الملل نیز مشمول این تعریف است. با این تفاوت که در اینجا مرجع صلاحیتدار کشورها و سازمان‌های بین‌المللی هستند.

انتقاد بر مکتب اراده‌گرایی: مکتب اراده‌گرایی، چه در حقوق داخلی و چه در حقوق بین‌المللی تا حدود زیادی مردود شناخته شده است. در حقوق بین‌الملل این عقیده باعث از بین رفتن کلیه تضمینات حقوق و آزادی‌های فردی می‌شود؛ زیرا در این نظریه، نوعی استبداد وجود دارد؛ بدین صورت که اراده یک کشور می‌تواند آنچه را که خود به وجود آورده، از بین ببرد. در واقع هیچ‌کس در قبال این اراده از حق مکتسبه‌ای برخوردار نیست، به علاوه حقوقی که به منزله نظام اجتماعی باید دارای ثبات و استحکام واقعی باشد، دستخوش و تابع اراده یک کشور می‌شود. طبق این نظریه، قدرت الزامی و اجرایی قواعد حقوق بین‌الملل با منافع کشورها ارتباط مستقیم دارد و کشورها تا جایی از این قواعد پیروی می‌کنند که با سیاست آنها هماهنگ باشد و اگر تهدید کشورهای قدرتمند، قواعد مزبور را تحمیل کرده باشد، جامعه بین‌المللی با خطر عظیمی مواجه خواهد شد.

بخش سوم: مکتب عینی‌گرایی با اصالت اعیان

در مقابل مکتب اراده‌گرایی، مکتب عینی‌گرایی مبنای قواعد حقوقی - اعم از داخلی یا بین‌المللی - را خارج از اراده بشری و مستقل از اراده خاص کشورها می‌داند. طبق این دیدگاه، نیروی الزام‌آور بودن قواعد حقوقی را نیز باید در خارج از اراده دانست.

دانشمندان طرفدار مکتب عینی‌گرایی، در استنباط قواعد موضوعی، روش واحدی را اتخاذ نکرده‌اند و از این رو، عقاید آنان با یکدیگر متفاوت است. در مجموع، می‌توان دیدگاه‌های مطروحه در مکتب عینی‌گرایی را به دو نظریه اساسی محدود کرد: یکی نظریه محض حقوقی یا مکتب وین و دیگری مکتب جامعه‌شناسی حقوقی.

نظریه محض حقوقی یا مکتب وین

هانس کلسن حقوقدان مشهور اتریشی و بنیانگذار مکتب وین و نظریه‌پرداز نظریه محض حقوقی است. وی ضمن آنکه خود را «عینی‌گرا» قلمداد می‌کند، از منتقدین سرسخت مکتب اراده‌گرایی است. نظریه کلسن یک نظریه عینی است زیرا حقوق را خارج از قلمرو نفوذ و تسلط اراده بشری می‌داند. کلسن با اعتقاد به اینکه حقوق به هیچ وجه رابطه‌ای با سایر عوامل ندارد و علمی مستقل است، نظریه خود را «نظریه محض حقوقی» دانست. وی معتقد است در حقوق بین‌الملل، اصل وفای به عهد مبنای کلیه قواعد معاهده‌ای حقوق بین‌الملل عرفی است که در سلسله مراتب قواعد حقوقی بین‌المللی، مافوق حقوق معاهده‌ای قرار می‌گیرد. به عقیده کلسن در نظام نهادهای بین‌المللی که هرم و اصول وجود دارد، هر

قاعده به این دلیل الزام می‌یابد که بر مبنای قاعده اولیه دیگری قرار دارد، نه بر اراده یک شخص حقوقی؛ زیرا اراده شخص حقوقی، مقوله‌ای غیرواقعی است.

مکتب جامعه‌شناسی حقوقی

امیل دورکهایم، جامعه‌شناس مشهور فرانسوی و طرفداران وی، معتقدند که باید به یاری مشاهده وقایع و استفاده از تحقیقات تاریخی، شرایط زندگی اجتماعی، رابطه علیت بین حوادث را احراز نمود و قواعد حاکم بر این امور را به دست آورد. در مجموع دو نظریه مهم در مکتب جامعه‌شناسی حقوقی وجود دارد. یکی نظریه همبستگی اجتماعی و دیگری نظریه زیست‌شناختی حقوق.

نظریه همبستگی اجتماعی

نظریه‌پرداز اصلی این نظریه همبستگی اجتماعی، لئون دوگی است. دوگی، حقوق را محصول اراده یک کشور یا کشورها نمی‌داند، بلکه آن را مجموعه قواعدی می‌داند که بر ضرورت‌های زیست اجتماعی، تعاون و همبستگی اجتماعی افراد یا کشورها استوار است. دوگی ضمن رد مفاهیم حاکمیت و شخصیت حقوقی کشورها معتقد است که کشورها را نمی‌توان ایجادکننده حقوق قلمداد کرد، بلکه آنها تنها ابرازکننده حقوق اند، حقوقی که خود نتیجه روابط اجتماعی است.

نظریه زیست‌شناختی حقوق

ژرژ سل حقوقدان فرانسوی، تحت تأثیر افکار و نظریات دوگی، نظریه زیست‌شناختی حقوق را ارائه نمود. وی حقوق اعم از داخلی و بین‌المللی را به عنوان قواعد امرانه اجتماعی می‌داند که ضرورت ناشی از همبستگی طبیعی را تبیین می‌نماید. همچنین ژرژ سل مبنای قواعد حقوقی را واقع اجتماعی می‌داند یعنی وجود گروه‌های بشری و ارتباط آنها با یکدیگر است. این گروه‌ها را دو اصل به هم مرتبط می‌سازد: یکی اصل همبستگی مبتنی بر تشابه و دیگری اصل همبستگی مبتنی بر تقسیم کار یا عدم تشابه. اصل تشابه عبارت است از خصوصیات مشترک ظاهری میان گروه‌های بشری از قبیل دین واحد، زبان مشترک، نژاد مشابه، رنگ پوست یکسان و اصل تقسیم کار یا عدم تشابه، یعنی اختلاف میان گروه‌های بشری از حیث خصوصیات ملی و نژادی و غیره و نیاز متقابل آن گروه‌ها به یکدیگر.

نتیجه‌گیری از فصل سوم

امروزه از مبحث مبانی حقوق بین‌الملل، نتیجه‌گیری زیر حاصل می‌گردد:

۱. حقوق بین‌الملل با حقوق طبیعی ارتباط ندارد، هر چند بسیاری از قواعد حقوق طبیعی که به نوعی در جامعه بین‌المللی کاربرد داشته، وارد حقوق موضوعه شده‌اند.
۲. حقوق بین‌الملل، یک حقوق موضوعه است. قواعدی که توسط تابعان حقوق بین‌الملل وضع شده یا پذیرفته شده است و نیروی الزام‌آور بودن آنها نیز ناشی از همین امر است.

۳. نظریه محض حقوقی کلسن، برخلاف استفاده از روش منطقی، به دلیل ساختگی و تصنعی بودن، جایی در حقوق بین الملل معاصر ندارد، هرچند در تحوّل مبانی حقوق بین الملل تأثیر داشته است.
۴. حقوق بین الملل معاصر پیش از آن که به صورت قواعد موضوعه باشد، یک حقوق عینی است؛ عینی بودن آن ناشی از مداخله پدیده‌های جامعه‌شناختی است و آن، توجه به اصل همبستگی و ضرورت‌های ناشی از این اصل است. این همبستگی اجتماعی است که عامل اصلی پیوند و اتحاد اعضای جوامع داخلی و بین‌المللی است.
۵. با وجود این توجه صرف و محض به ضرورت‌های زیست اجتماعی و عدم توجه به نقش اراده یا اراده‌ها در ایجاد قواعد حقوقی، به دور از واقعیت‌های اجتماعی امروزی است؛ بنابراین تنها نظریه‌ای که به هر دو عامل، یعنی ضرورت‌ها و نیازهای زندگی اجتماعی و اراده تابعان حقوق توجه دارد، نظریه حقوق وضعی جدید یا اثبات‌گرایی نوین است که امروزه مورد پذیرش جامعه بین‌المللی در عمل است.

فصل چهارم: حقوق بین الملل و حقوق داخلی

بخش اول: تعیین موقعیت‌ها

- **موقعیت حقوق داخلی در حقوق بین الملل:** حقوق داخلی کشورها دارای موقعیت و جایگاهی ممتاز است که ذیلاً به مهم‌ترین موارد اشاره می‌شود:
 ۱. حقوق داخلی، مشخص‌کننده مواضع حقوقی کشورها در جامعه بین‌المللی است؛ به عبارت دیگر اصولاً مواضع حقوقی هر کشور را در عرصه حقوق بین الملل را فقط می‌توان از طریق مطالعه و بررسی حقوق داخلی آن کشور درک و کشف کرد.
 ۲. بسیاری از بینش‌ها، فنون، روش‌ها و نهادهای حقوق داخلی به عنوان حقوق بین الملل تسری یافته است.
 ۳. حقوق داخلی نقش مهمی در ایجاد رویه بین‌المللی و عرف بین‌المللی دارد و یا نشانه و اماره‌ای از عرف بین‌المللی است.
 ۴. اصول کلی حقوقی مشترک میان نظام‌های حقوقی کشورها، ممکن است به حقوق بین الملل انتقال یابد.
 ۵. حقوق داخلی هر کشور در زمینه مسائل بین‌المللی، تحت شرایط خاصی می‌تواند در زمره اعمال حقوقی یک‌جانبه بین‌المللی محسوب شود.
 ۶. حقوق داخلی در مواردی موضع احاله حقوق بین الملل واقع می‌شود، مانند تعیین مقامات صلاحیتدار برای انعقاد معاهدات، تعیین عرض دریای سرزمینی و غیره.
 ۷. قواعد حقوق داخلی را می‌توان شاهی بر رعایت یا عدم رعایت حقوق بین الملل تلقی نمود. با وجود این، هیچ کشوری نمی‌تواند در توجیه نقض حقوق بین الملل، به وجود یا عدم مقررات خاص در ساختار حقوق داخلی اش استناد کند. این موضوع به صراحت در ماده ۲۷ عهدنامه حقوق معاهدات پیش‌بینی شده است.

• **موقعیت حقوق بین الملل در حقوق داخلی:** موقعیت یا جایگاه حقوق بین الملل در حقوق داخلی کشورها، همچون موقعیت حقوق داخلی در حقوق بین الملل از اهمیت خاصی برخوردار است. مسلماً هر قدر حقوق بین الملل توسعه یابد و حاکمیت کشوری محدود گردد، موقعیت حقوق بین الملل در حقوق داخلی کشورها برجسته تر و هماهنگ تر خواهد شد. ذیلاً به مهم ترین مواردی که این موقعیت متمایز را نشان می دهد، اشاره می شود:

۱. هر کشوری که به نوعی ملتزم به تعهدات بین المللی می گردد، باید در اسرع وقت طبق حقوق داخلی خود، مقررات یا قوانین مناسبی جهت ایجاد زمینه های اجرای آن تعهدات در داخل قلمرو خود وضع نماید.
۲. امروزه تعداد قابل توجهی از کشورها در حقوق داخلی خود، حقوق بین الملل را به اشکال مختلف مورد شناسایی و پذیرش قرار داده اند، چه به عنوان قواعدی برتر از حقوق داخلی خود (مانند کشور آلمان) و چه در سطح قواعد داخلی (مانند کشور ایران و ماده ۹ قانون مدنی).
۳. برخی از دادگاه های داخلی کشورها، در مواردی حقوق بین الملل را مستقیماً مستند احکام و آرای خود قرار می دهند.
۴. در حقوق داخلی برخی از کشورها، حقوق بین الملل موضع احاله مستقیم حقوق داخلی قرار گرفته است؛ یعنی در قوانین و مقررات داخلی آنها، صریحاً به حقوق بین الملل رجوع داده می شود.

بخش دوم: تعیین مناسبات

مناسبات میان حقوق بین الملل و حقوق داخلی از دو جهت قابل مطالعه و بررسی است: یکی از جهت ماهوی و دیگری از حیث شکلی. از نظر ماهوی، بررسی این مناسبات بر تعیین موضوعاتی است که باید طبق حقوق داخلی یا حقوق بین الملل قاعده مند گردند. این امر به تحول و پیشرفت حقوق بین الملل بستگی دارد؛ اما از حیث شکلی، هر قاعده حقوقی را می توان با رجوع به آیین شکل گیری اش مورد بررسی قرار داد. اختلاف در این مورد میان حقوق داخلی و حقوق بین الملل مشخص است، اما پرسش های زیادی را به همراه دارد که مهم ترین آنها، این پرسش است: آیا حقوق بین الملل برتر از حقوق داخلی است یا حقوق داخلی برتر از حقوق بین الملل و یا آن دو با یکدیگر برابر و در یک سطح هستند؟ و این مسأله، سلسله مراتب قواعد حقوقی است؛ بنابراین، آنچه در این بخش مورد بررسی قرار می گیرد، تبیین مناسبات حقوق بین الملل و حقوق داخلی از حیث شکلی است و آن نیز مستلزم تشریح مباحث از دو دیدگاه است: یکی دیدگاه «نظری» و دیگری دیدگاه «عملی».

دیدگاه نظری

در اینجا منظور از دیدگاه «نظری»، نظریات دانشمندان حقوق بین الملل است. مطالعه آن نظریات نشان می دهد که موضوع مناسبات میان حقوق داخلی و حقوق بین الملل، وابستگی تام و کامل به مسأله مبانی حقوق بین الملل دارد.

طرفداران مکتب اراده گرایی با توجه به اصل حاکمیت ملی و اصل آزادی اراده کشورها برای ایجاد قواعد حقوق بین الملل، حقوق بین الملل و حقوق داخلی را دو نظام یا دو سیستم حقوقی مجزا و مستقل می دانند که هر یک دارای ماهیت و قلمرو خاصی هستند. این نظریه را دوگانگی یا ثنویت حقوقی یا می نامند. طرفداران این نظریه، از جمله تریپل، آنزیلوتی و اپن هایم هستند.

در مقابل طرفداران مکتب عینی‌گرایی، از جمله لوفور، کلسن، ژرژسل، دوگی، پولی تیس و لاتر پاخت، حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی را غیرقابل تفکیک دانسته، معتقد به اصل وحدت نظام حقوقی هستند زیرا به عقیده آنها، مفهوم واقعی حقوق از تجمع اصولی ناشی می‌شود که حاکم بر مجموع فعالیت‌های اجتماعی است. این نظریه را یگانگی یا وحدت حقوقی می‌گویند.

نظریه دوگانگی حقوقی

طبق این نظریه، حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی در نظام حقوقی برابر مستقل و مجزا از یکدیگرند. به گونه‌ای که هریک جداگانه دارای اعتبار و خصوصیت الزام‌آور بوده، هرگز با هم مخلوط نمی‌شوند و نمی‌توان آن دو را با یکدیگر در هم آمیخت، چراکه ارزش و مقام خاص حقوق داخلی به نوعی است که آن را از حقوق بین‌الملل جدا و مستقل می‌سازد. نظریه دوگانگی حقوقی، نتیجه تفاوت‌های بنیادینی است که میان حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی دیده می‌شود. این تفاوت‌ها از جهات زیر است: مبانی، منابع، تابعان، خصوصیت و ساختار حقوقی، اعتبار قواعد و پذیرش. در این قسمت، پس از بررسی هر یک از جهات تفاوت، به بررسی انتقادی آنها پرداخته خواهد شد.

- **تفاوت از حیث مبانی:** هرچند مبانی حقوق به طور کلی اراده است، اما نوع اراده در حقوق داخلی و حقوق بین‌الملل یکی نیست. در حالی که مبانی حقوق داخلی اراده یک‌جانبه یک کشور است، مبانی حقوق بین‌الملل اراده مشترک چند کشور می‌باشد. انتقادی که بر این مساله وارد است این است که در مبانی حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی اختلافی نیست، زیرا هر دو نظام مبتنی بر اراده و هر دو محصول زیست اجتماعی هستند. تنها تفاوت در بیان اراده است.

- **تفاوت از حیث منابع:** منابع اصلی حقوق داخلی، قوانین مدون و عرف و عادات مسلم میان مردم یک جامعه است؛ در حالی که منابع اصلی حقوق بین‌الملل، معاهدات بین‌المللی و عرف‌های پذیرفته شده از سوی کشورهای ذینفع است. در این باره نیز انتقادی وارد شد مبنی بر اینکه هر چند منابع حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی به ظاهر با یکدیگر متفاوتند، اما در واقع ریشه اولیه و ملی واحد است، چراکه هر قاعده حقوقی - چه در حقوق بین‌الملل و چه در حقوق داخلی - هنگامی از اعتبار و ارزش واقعی برخوردار است که با مقتضیات منفعت عمومی همسازی و مطابقت داشته باشد.

- **تفاوت از حیث تابعان:** تابعان حقوق داخلی افراد هستند؛ به عبارت دیگر، حقوق داخلی حاکم بر روابط افراد با یکدیگر و با افراد با کشور متبوع آنهاست؛ اما تابعان حقوق بین‌الملل، کشورها و سازمان‌های بین‌المللی هستند؛ یعنی حقوق بین‌الملل، حاکم بر روابط کشورها با یکدیگر، کشورها با سازمان‌های بین‌المللی و سازمان‌های بین‌المللی با یکدیگر است. اما انتقادی که بر این جنبه نیز مطرح شده حاکی از این است که امروزه جز در مواردی استثنایی، افراد به طور مستقیم تابع حقوق بین‌الملل نیستند؛ زیرا آنها جز با واسطه کشورهای متبوع خود نقشی در حقوق بین‌الملل ندارند، اما این شکل اجرای قواعد بین‌المللی، ساختار کنونی جامعه بین‌المللی را مشخص می‌کند و در ماهیت حقوق که هدفش همواره فرد است، تأثیری ندارد.

- **تفاوت از حیث خصوصیت و ساختار حقوقی:** حقوق داخلی نظامی است که به تدریج ایجاد شده و تحول یافته و مورد قبول قرار گرفته است و در نتیجه ناشی از تبعیت و دارای ساختار حقوقی کامل، منسجم، دائمی و همیشگی و نیز دارای سازمان بر اقتدارات عالی است؛ درحالی‌که حقوق بین‌الملل یک نظام حقوقی ابتدایی، تکامل نیافته و بدون قوه قانونگذاری مستقل و مؤثر است. هرگاه اختلاف میان کشورها بروز کند، قاضی بین‌المللی در صورتی حق مداخله دارد که طرفین دعوا به این امر تن در دهند. بر این اساس است که حقوق بین‌الملل دارای

فنون خاص اجرایی به معنی دقیق و واقعی کلمه نبوده و صرفاً ناشی از همکاری تابعان حقوق بین الملل است. بر این وجه تفاوت نیز انتقادی که وارد است این است که تفاوت حقوق بین الملل با حقوق داخلی از حیث خصوصیت و ساختار حقوقی، صرفاً تفاوت شکلی است و مسلماً این نقیصه ظاهری با تکامل و پیشرفت قواعد حقوق بین الملل مرتفع خواهد شد.

• **تفاوت از حیث اعتبار قواعد:** حقوق بین الملل و حقوق داخلی از حیث اعتبار و صحت قواعد نیز با هم تفاوت دارند. کشورها در عین حال که تابع حقوق بین الملل هستند، هریک واضح قواعد حقوق داخلی نیز هستند؛ بنابراین اگر میان حقوق بین الملل و حقوق داخلی مغایرتی وجود داشته باشد، هریک از آن قواعد مغایر به اعتبار خود باقی خواهند ماند و تأثیری در یکدیگر ندارند. بدین ترتیب اعمال غیر مشروع و غیرقانونی یک کشور از نظر بین المللی، به اعتبار آن از لحاظ داخلی لطمه ای نمی زند. برای مثال، امکان دارد قانونی با تعهدات بین المللی یک کشور مغایر باشد، اما اتباع آن کشور ملزم به رعایت آن قانون باشند. به ترتیب با قوانینی مواجه می شویم که در حقوق بین الملل دارای هیچ گونه ارزشی نیستند، اما در حقوق داخلی معتبرند. البته، وجود یک قانون یا یک قاعده مغایر با حقوق بین الملل ممکن است باعث مسؤولیت بین المللی کشور واضح آن قانون شود. بر این تفاوت نیز انتقادی که مطرح شده این است که اعتبار قواعد داخلی معارض و مغایر با حقوق بین الملل همیشه نسبی و موقتی بوده است، چون مشکل است بتوان قواعد متناقض را در عین حال معتبر دانست. از سوی دیگر، منطقی به نظر نمی رسد که یک کشور قواعدی مغایر با حقوق بین الملل را فرضاً به صورت قانون داخلی درآورد. بدیهی است که اگر کشوری چنین عملی را انجام دهد، موجبات مسؤولیت بین المللی آن کشور فراهم می گردد که نتیجه آن، الغای قوانین مغایر با حقوق بین الملل و یا اصلاح آنها در جهت انطباق با مقررات حقوق بین الملل است.

• **تفاوت از حیث پذیرش:** برای اینکه یک قاعده حقوق بین الملل در حقوق داخلی یک کشور دارای ارزش و آثار گردد، باید طبق قواعد حقوق داخلی پذیرفته شود، یعنی طبق قواعد نظام داخلی، مخصوصاً قانون اساسی تصویب و منتشر شود. این عمل را احاله یا احاله همراه با پذیرش می گویند. احاله همراه با پذیرش بدین معناست که یکی (حقوق بین الملل) به دیگری (حقوق داخل) احاله داده شده و مورد پذیرش این نظام حقوقی (حقوق داخلی) قرار گرفته است. در نتیجه، موجب اخذ قاعده ای از قواعد لازم الاجرای آن نظام می شود (مثل ماده واحده). قاعده بین المللی پس از پذیرش، به شکل قاعده داخلی در می آید. ضرورت این پذیرش هنگامی به خوبی ظاهر می شود که بدانیم قوانین اساسی کشورهای مختلف مقرراتی در خصوص کیفیت اجرای معاهدات در نظام داخلی پیش بینی کرد. بر این وجه افتراق نیز انتقادی که وارد شده این است که پذیرش قواعد حقوق بین الملل در نظام حقوقی داخلی ضرورتی منطقی نیست، زیرا قواعد حقوق بین الملل، حتی بدون پذیرش نیز معتبرند و پذیرش، فقط زمینه اجرای آن قواعد را در داخل هر کشور فراهم می سازد. از سوی دیگر، بسیاری از قواعد بین المللی که بدون پذیرش در نظام داخلی معتبر بوده و برای کلیه اعضای جامعه بین المللی لازم الاجرا می باشند، از جمله قواعد عرفی بین المللی عام و معاهدات قانون ساز بین المللی.

نظریه یگانگی حقوقی

نظریه یگانگی حقوقی - همان طور که از نامش به عنوان نظریه وحدت گرا بر می آید - وحدت مجموعه هنجارهای حقوقی است. این نظام هنجاری بر اصل «تبعیت» بنا شده است؛ اصلی که به موجب آن، کلیه هنجارهای حقوقی در نظام دقیقاً مبتنی بر سلسله مراتب، از یکدیگر تبعیت می کنند.

پرفسور کلسن اولین کسی است که به نظریه یگانگی حقوقی نمادی علمی بخشید. در فرانسه، پرفسور ژرژ سیل، این نظریه را به حقوق بین‌الملل تسری داده و وحدت نظام حقوقی را ناشی از وحدت اجتماعی گروه‌هایی دانسته که با یکدیگر رابطه دارند. به اعتقاد سیل، در نظام مبتنی بر سلسله‌مراتب، قواعد تابع مبدایی هستند که از سوی مفسر انتخاب شده است. کلسن و مرکل اتریشی معتقدند که از نظر علمی، دو نظریه‌ای که می‌توان آنها را موجد نظریه یگانگی حقوقی دانست، یعنی نظری مبتنی بر برتری حقوق داخلی و نظریه مبتنی بر برتری حقوق بین‌الملل، هم قابل‌تصور و هم قابل‌پذیرش‌اند.

هر قاعده‌ای می‌تواند به منزله مبدأ نظام حقوقی جامع و کامل انتخاب شود. اگر کلسن از برتری حقوق بین‌الملل دفاع می‌کند، به دلایل علمی نیست، بلکه بنا به ملاحظات عملی است. برتری حقوق داخلی سرانجام باعث ازهم‌گسیختگی و در نتیجه نفی حقوق بین‌الملل می‌گردد. این‌گونه بی‌تفاوتی علمی (یعنی اینکه از نظر علمی تفاوتی ندارد که حقوق داخلی مبدأ سلسله‌مراتب حقوقی باشد یا حقوق بین‌الملل) سخت مورد انتقاد سایر دانشمندان طرفدار نظریه یگانگی حقوقی قرار گرفت.

نظریه یگانگی حقوقی با برتری حقوق داخلی

طبق این نظریه، حقوق بین‌الملل بر پایه صلاحیت‌های متخذه از حقوق داخلی قرار دارد که بر اساس معاهدات بین‌المللی معلوم می‌گردند. در چنین حالتی، حقوق بین‌الملل یک حقوق عمومی خارجی است و در آخرین مرحله، به قواعد حقوق داخلی بستگی پیدا می‌کند. مهم‌ترین طرفداران این نظریه، یلی نک و ابهرینگ هستند.

دلایل یا جهات برتری حقوق داخلی

۱. **از حیث تاریخی:** حقوق داخلی از حیث تاریخی بر حقوق بین‌الملل برتری دارد؛ زیرا ابتدا کشورها به وجود آمدند و قواعدی چند مقرر شد و تردیدی نیست که روابط حقوقی اولیه، حداقل میان کشورهای هم‌جوار، پس از تشکیل کشورها برقرار گردید؛ بنابراین، از نظر تاریخی، حقوق داخلی دوران شکوفایی و تکامل خود را سپری کرده، در حالی که حقوق بین‌الملل در مراحل اولیه شکل‌گیری است.

۲. **از حیث خصوصیت و ساختار حقوقی:** از این حیث نیز حقوق داخلی نسبت به حقوق بین‌الملل مقدم و مرجح است؛ چراکه امروزه با فقدان یک اقتدار و رکن فراکشوری در جامعه بین‌المللی، هر کشوری در قبول تعهدات بین‌المللی خود آزاد بوده و از اختیار کامل برخوردار است. در چنین وضعیتی، کشورها تنها قاضی اعمال خود در رابطه با اجرای آن تعهدات هستند؛ به عبارت دیگر آنها می‌توانند تعهدات بین‌المللی که خود پذیرفته‌اند، اجرا نمایند و در برابر هیچ مرجع بین‌المللی نیز پاسخگو نباشند، این آزادی عمل کامل را حقوق داخلی به هر کشور اعطا کرده است؛ بنابراین حقوق داخلی بر حقوق بین‌الملل برتری داشته و در ارتباط با آن تصمیم‌گیرنده می‌باشد.

۳. **از حیث برتری قانون اساسی بر تعهدات بین‌المللی:** این حقوق داخلی، مخصوصاً قانون اساسی هر کشور است که مقامات صلاحیتدار را جهت انعقاد معاهدات بین‌المللی معین می‌کند و در نتیجه آن کشور را در صحنه بین‌المللی متعهد می‌سازد. عدم رعایت مقررات یاد شده، موجب عدم اعتبار معاهدات بین‌المللی است.

انتقادات وارد بر نظریه برتری حقوق داخلی

۱. برتری تاریخی به هیچ وجه موجبی برای برتری حقوق داخلی بر حقوق بین‌الملل نمی‌باشد، چراکه تقدّم و تأخّر زمانی وضع قواعد حقوقی، دلیل اولویت و برتری یکی بر دیگری نمی‌شود.
۲. فقدان اقتدار فراکشوری در حقوق بین‌الملل، شرط ماهوی نیست تا موجبی برای برتری حقوق بین‌الملل باشد.
۳. برتری منطقی نیز در واقع فاقد هرگونه منطقی است؛ زیرا تقدّم تشکیل و تأسیس کشورها نسبت به زمان وضع و ایجاد قواعد حقوق بین‌الملل، باعث هیچ گونه مزیت و برتری منطقی نمی‌شود؛ به ویژه اینکه، طبق مقرّرات حقوق بین‌الملل است که هر کشوری موجودیت یافته (عناصر تشکیل دهنده کشور) و به عنوان عضوی از اعضای جامعه بین‌المللی به رسمیت شناخته می‌شود.
۴. دلیل برتری قانون اساسی بر تعهدات بین‌المللی - فرضاً اگر هم صحیح باشد - فقط در خصوص آن بخش از تعهدات بین‌المللی است که ناشی از معاهدات است. در نتیجه، قابل تسری به سایر مقرّرات حقوق بین‌الملل، از جمله عرف بین‌المللی و اصول کلی حقوق نیست.
۵. اگر موجودیت حقوق بین‌الملل را تابع قواعد حقوق داخلی، حتّی قانون اساسی بدانیم، از واقعیت‌های موجود، در حقوق بین‌الملل موضوعه دور افتاده‌ایم؛ زیرا را هر تغییر و تحوّل که در حقوق داخلی کشورها پیش آید (وضع قانون اساسی جدید، تجدیدنظر در قانون اساسی، انقلاب‌ها یا اصلاحات دیگر) تعهدات بین‌المللی اعتبار خود را از دست می‌دهند. در حالی که در عمل به این صورت نیست و هرگونه تغییر و تحوّل در داخل کشورها، از جمله حقوق داخلی، به تعهدات بین‌المللی پذیرفته‌شده آنها خللی وارد نمی‌سازد.

نظریه یگانگی حقوقی با برتری حقوق بین‌الملل

برخلاف آنچه طرفداران نظریه یگانگی حقوقی با برتری حقوق داخلی می‌گویند و حقوق بین‌الملل را مشتق و تابع حقوق داخلی می‌دانند، طرفداران نظریه یگانگی حقوقی با برتری حقوق بین‌الملل معتقدند که حقوق بین‌الملل در نظام حقوقی مبتنی بر سلسله‌مراتب، مقامی فراتر از حقوق داخلی دارد. در این نظریه، حقوق داخلی ناشی و مشتق از حقوق بین‌الملل و در نتیجه تابع آن است. از این روست که کلسن از «اشتقاق» یا «نیابت» حقوق داخلی از حقوق بین‌الملل سخن گفته است.

دلایل یا جهات برتری حقوق بین‌المللی

۱. این حقوق بین‌الملل است که کشورها را حائز عنوان «کشور» می‌نماید.
۲. این حقوق بین‌الملل است که با تحدید حاکمیت کشورها، حدود صلاحیت آنها را مشخص می‌کند؛ از جمله تعیین مرزهای سیاسی کشورها.
۳. مقررات حقوق داخلی توسط حقوق بین‌الملل ارزیابی می‌شوند و نظریه مسؤولیت بین‌المللی کشورها کاملاً بر این مفهوم تکیه دارد. قاضی بین‌المللی نمی‌پذیرد، کشوری که عامل یک عمل غیر مشروع خسارت بار است، برای فرار از مسؤولیت، در لوای قانون عادی داخلی یا قانون اساسی خود پناه گیرد. از این روست که قاضی بین‌المللی برتری حقوق بین‌الملل را بر قوانین داخلی تأیید می‌کند. در صورت وجود رقابت میان

مراجع قضایی بین‌المللی و داخلی، دادگاه‌های داخلی مکلف به اجرای آرای بین‌المللی هستند، در حالی که دادگاه‌های بین‌المللی می‌توانند نسبت به آرای داخلی معترض باشند.

۴. هدف اساسی قواعد حقوق داخلی و حقوق بین‌الملل یکی است و آن تأمین سعادت بشر است. بدیهی است که سعادت کل بشریت بر سعادت افراد یک جامعه اولی و مرجح است.

۵. قواعد حقوق داخلی و حقوق بین‌الملل هر دو جنبه دستوری دارند و بر اساس نیازها و مقتضیات اجتماعی وضع شده‌اند؛ اما مسلماً نیازها و مقتضیات جامعه بین‌المللی بر جامعه داخلی برتری و تقدم دارد.

۶. این حقوق بین‌الملل است که در رابطه با ایجاد یا انحلال کشورها قواعدی دارد و بدین وسیله حیات کشورها را به هنگام بحران‌های داخلی که نظام اساسی کشورها را در هم می‌ریزد، تضمین می‌کند.

۷. هر چند حقوق بین‌الملل فاقد دستگاه اجرایی مؤثر است، اما این خود کشورها هستند که باید به قواعد بین‌المللی ارزش و اعتبار و اثر اجرایی بخشند.

۸. در مجموع، اگر قواعد حقوق بین‌الملل بر حقوق داخلی برتری نداشته باشد، مسلماً حقوق بین‌الملل محکوم به فنا خواهد بود.

انتقادات وارد بر نظریه برتری حقوق بین‌المللی

۱. اگر حقوق بین‌الملل کاملاً و به طور اساسی در زیست کشورها وارد شود، مسلماً حاکمیت و استقلال آنها در معرض نابودی قرار خواهد گرفت و این به معنی از بین رفتن خودِ حقوق بین‌الملل است. امکان تحدید صلاحیت یک کشور از طریق معاهده بین‌الملل وجود دارد؛ اما ادعای لغو حاکمیت کلیه کشورها از طریق حقوق بین‌الملل قابل تصوّر نیست.

۲. حقوق بین‌الملل خود در متون و اسناد گوناگون بین‌المللی، قلمرو صلاحیت ملی یا انحصاری کشورها را به دور از هر گونه مداخله حقوق بین‌الملل معین کرده است، از جمله بند ۷ ماده ۲ منشور ملل متحد.

۳. لغو قاعده داخلی مغایر حقوق بین‌المللی که از سوی ژرژ سل به عنوان نتیجه این برتری توصیه شده، مورد تأیید حقوق بین‌الملل موضوعه قرار نگرفته است.

دیدگاه عملی

منظور از دیدگاه عملی، نگرش دادگاه‌های بین‌المللی و کشورها به موضوع مناسبات حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی در عمل است، یعنی پاسخ به این پرسش اساسی که آیا می‌توان در رویه قضایی بین‌المللی و نظام حقوقی کشورها، تجلّی نظریات دوگانگی یا یگانگی حقوقی را ملاحظه نمود؟ به عبارت دیگر، مناسبات حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی، چه جایگاهی در رویه قضایی بین‌المللی و نظام حقوقی کشورها دارد؟ برای پی بردن به این موضوع، ابتدا رویه قضایی بین‌المللی و سپس نظام حقوقی کشورها بررسی می‌شود.

رویه قضایی بین‌المللی

در اینجا مقصود از رویه قضایی بین‌المللی، آرای دادگاه‌های بین‌المللی است. از جمله آرای قضایی بین‌المللی که برتری حقوق بین‌الملل بر حقوق داخلی را مورد تأکید قرار داده‌اند، نظریه مشورتی دیوان دائمی دادگستری در قضیه مبادله اتباع یونانی و ترک مورخ ۲۱ فوریه ۱۹۲۵ است. به موجب این نظریه، از اینکه طرفین متعاهدین ملزم و متعهد شده‌اند که قوانین داخلی خود را با معاهده لوزان مورخ ۳۰ ژانویه ۱۹۲۳ هماهنگ سازند، به هیچ وجه این نتیجه به دست نمی‌آید که معاهده مزبور به قوانین داخلی، در آن حدودی که مغایرتی با عهدنامه ندارد، احاله داده شده باشد. همین مضمون، در نظریه مشورتی دیوان مذکور در رأی مورخ ۳۱ ژوئیه ۱۹۳۰ در قضیه جامعه یونانی بلغاری نیز ملاحظه می‌شود. دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی نیز در رأی مورخ ۷ سپتامبر ۱۹۲۷ در قضیه لوتوس، موضوع تقدم حقوق بین‌الملل بر حقوق داخلی را بدین گونه بیان می‌دارد: «این ضروری نیست که هر کشوری در توجیه اعمال خود در صحنه بین‌المللی به یکی از قواعد حقوق بین‌الملل استناد کند، بلکه همان قدر که آن اعمال مخالف مقررات حقوق بین‌الملل نباشد کافی است.»

دیوان دادگستری اتحادیه اروپایی نیز به مسأله برتری حقوق بین‌الملل (البته حقوق بین‌الملل اتحادیه اروپایی) بر حقوق داخلی کشورهای عضو پرداخته و چنین مقرر داشته است: قانون داخلی و لاحق کشورهای عضو نمی‌تواند در صورت مغایرت با قانون اتحادیه (معاهده و مقررات ناشی از آنها) حاکم باشد (۱۹۷۸). دیوان یادشده تأکید دارد که قضات کشورهای عضو موظف هستند که به چنین قوانین داخلی ترتیب اثر ندهند.

نظام‌های حقوقی کشورها

با بررسی و مطالعه تطبیقی قوانین و مقررات داخلی (قوانین اساسی) و آرای دادگاه‌های داخلی به ویژه آرای دادگاه‌های عالی کشورها معلوم می‌گردد که هیچ کشوری رسماً نه نظریه دوگانگی حقوقی و نه نظریه یگانگی حقوقی را پذیرفته است، هرچند هر یک به نوعی تحت تأثیر یکی از دو نظریه مذکور قرار گرفته‌اند. البته لازم به ذکر است که با توجه به پیشرفت تدریجی نظام‌های مختلف حقوقی کشورها، بیشتر به سمت و سوی پذیرش نظریه یگانگی حقوقی با برتری و تقدم حقوق بین‌الملل است. در این قسمت به بررسی نظام حقوقی کشورها می‌پردازیم:

- **نظام حقوقی ایالات متحده آمریکا:** به موجب بند دوم اصل ششم قانون اساسی ایالات متحده آمریکا «کلیه معاهدات منعقدہ یا معاهداتی که به نام ایالات متحده منعقد می‌شوند، قوانین برتر این سرزمین هستند.» از سوی دیگر، دیوان عالی فدرال برای حل تعارض میان حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی، بارها این موضع را به کار گرفته‌اند که «یک مصوبه کنگره، ارزش و اعتبار برابر با یک معاهده بین‌المللی دارد و هنگامی که یک قانون مؤخر با معاهده مقدم در تعارض باشد، قانون مؤخر، معاهده مقدم را بنا به مورد و در حد تعارض نسخ می‌کند» در اینجا به نوعی تعارض میان قانون اساسی و رأی دیوان فدرال را می‌توان شاهد بود. طبق رویه قضایی دادگاه‌های ایالات متحده آمریکا، حقوق بین‌الملل عرفی بخشی از حقوق ایالات متحده است. در مجموع به نظر می‌رسد که نوعی تعارض میان قانون اساسی و قانون روابط خارجی ایالات متحده از یک سو و رویه قضایی دادگاه‌های آن کشور از سوی دیگر وجود دارد.

- **نظام حقوقی انگلستان:** در نظام حقوقی انگلستان، حقوق بین‌الملل بخشی از حقوق داخلی آن کشور است. اما اگر دادگاه‌ها با تعارض صریح قوانین داخلی با حقوق بین‌الملل عرفی مواجه شوند، معمولاً اراده پارلمان را مرجع می‌دانند و مطابق آن عمل می‌کنند؛ بنابراین، انگلستان کشوری است که ضمن شناسایی برتری حقوق بین‌الملل معاهده‌ای بر حقوق داخلی، حقوق داخلی را در صورت تعارض، بر حقوق بین‌الملل عرفی مقدم می‌داند.

- **نظام حقوقی فرانسه:** طبق اصل ۵۵ قانون اساسی فرانسه، «معاهدات، یا موافقت‌نامه‌هایی که به طور قانونی به تصویب رسیده یا تصدیق شده، به محض انتشار قدرتی فوق قوانین دارند، مشروط بر اینکه در هر موافقت‌نامه یا معاهده، طرف مقابل نیز آن را اجرا کند»؛ بنابراین پذیرش یک معاهده بین‌المللی مغایر با قانون اساسی در فرانسه مستلزم اصلاح و بازنگری در آن قانون است. دیوان عالی کشور فرانسه نیز همگام با قانون اساسی آن کشور، معتقد به تقدم حقوق بین‌الملل معاهده‌ای بر حقوق داخلی است.
- **نظام حقوقی آلمان:** طبق اصل ۲۵ حقوق اساسی آلمان: «قواعد عام حقوق بین‌الملل جزء لاینفک حقوق فدرال است. این قوانین بر قوانین عادی برتری داشته و برای کلیه ساکنان کشور مستقیماً ایجاد حق و تکلیف می‌کند» نظام حقوق آلمان تحت تأثیر شدید نظریه یگانگی حقوقی با برتری حقوق بین‌الملل، بیان‌کننده جامع‌ترین مقررات حقوقی در جهت اعتلای جایگاه حقوق بین‌الملل است.
- **نظام حقوقی ایران:** قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران سخنی از جایگاه حقوق بین‌الملل در نظام حقوقی ایران به میان نیاورده است. اما با توجه به اصول ۷۷ و ۱۲۵ قانون اساسی، مخصوصاً ماده ۹ قانون مدنی که مقرر می‌دارد: «مقررات عهودی که بر طبق قانون اساسی بین دولت ایران و سایر دول منعقد شده باشد در حکم قانون است»، لذا معاهده بین‌المللی در حکم قانون عادی است و قدرتی برابر با قانون عادی را دارد. از سوی دیگر، تشریفات مربوط به انعقاد یک معاهده بین‌المللی، همچون تشریفات مربوط به وضع یک قانون عادی است (تصویب مجلس و امضای رئیس‌جمهور)؛ بنابراین، چنین به نظر می‌رسد که آن دو قاعده از حیث اعتبار حقوقی در یک سطح هستند و در صورت تعارض، قاعده مؤخر، قاعده مقدم را نسخ می‌کند. البته در سال‌های اخیر، رویه‌ای در نظام قانونگذاری ایران معمول گردیده که کاملاً حاکی از پذیرش نظریه یگانگی حقوقی با برتری حقوق داخلی است.

نتیجه‌گیری فصل چهارم: مناسبات میان دو نظام حقوقی یگانگی حقوق و دوگانگی حقوق، فقط یک بحث مکتبی است؛ تا رویه عملی که مطلقاً هیچ یک از دو رویه را نمی‌پذیرد. در ساختار نظریه یگانگی، لغو خودبه‌خود قواعد داخلی مغایر حقوق بین‌الملل یا لغو خودبه‌خود قواعد بین‌الملل مخالف با حقوق داخلی وجود دارد. در صورتی که در نظریه دوگانگی، قواعد داخلی مخالف با حقوق بین‌الملل به قوت و اعتبار خود باقی‌اند؛ البته همراه با پذیرش اصل مسؤولیت بین‌المللی کشور؛ یعنی تا هنگامی که دستگاه صلاحیت‌دار داخلی آن را لغو یا ابطال کنند دارای اعتبار است. ولی در هر حال، ملاحظه می‌شود که طرفداران نظریه دوگانگی هم قائل به نوعی اولویت حقوق بین‌الملل هستند، اما با این شرط که نخست موضوع مسؤولیت بین‌المللی کشور خاطی باید به موقع اجرا گذاشته شود و سپس قاعده حقوق بین‌الملل توسط دستگاه‌های صلاحیت‌دار داخلی لغو و ابطال گردد؛ بنابراین چنین بحثی ما را به اولویت و برتری حقوق بین‌الملل رهنمون می‌سازد؛ زیرا این امر شرط لازم موجودیت حقوق بین‌الملل است و عملاً با طرح نظریه مسؤولیت بین‌المللی، چنین قاعده‌ای، یعنی برتری حقوق بین‌الملل، دارای ضمانت اجرا می‌گردد.

فصل پنجم: منابع حقوق بین‌الملل

۲- سند بین‌المللی که منابع شکلی حقوق بین‌الملل را به شرح زیر معین می‌کند:

۱. موافقت‌نامه لاهه ۱۹۰۷ دایر بر ایجاد دیوان بین‌المللی اخذ غنائم: ماده ۷ این سند منابع حقوق بین‌الملل را اعلام کرد:

۱- معاهده، ۲- اصول و قواعد کلی حقوق بین‌الملل، ۳- اصل عدل و انصاف

۲. اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری ۱۹۴۵: ماده ۳۸ اساسنامه منابع حقوق بین‌الملل را به شرح زیر اعلام می‌دارد:

منابع حقوق بین‌الملل مطابق ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری

امروزه بخش عمده و اصلی منابع حقوق بین‌الملل در ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری متجلی است، بدون آن‌که در این ماده ذکر از واژه «منابع» شده باشد. مطابق این ماده: ۱ - دیوان که وظیفه دارد اختلافاتی را که به آن ارجاع می‌شود، طبق حقوق بین‌الملل حل و فصل کند، (موازين زیر را) به مورد اجرا می‌گذارد:

الف - عهدنامه‌های بین‌المللی، اعم از عام یا خاص که موجب قواعد (حقوقی) بوده، صریحاً از سوی کشورهای طرفین دعوا به رسمیت شناخته‌اند؛

ب - عرف بین‌المللی به منزله دلیل، رویه عام که همچون قاعده حقوقی پذیرفته شده است؛

ج - اصول کلی حقوقی که از طرف متمدن به رسمیت شناخته شده‌اند؛

د - با توجه به مقررات ماده ۵۹ (اساسنامه) تصمیمات قضایی و عقاید صالح‌ترین صاحب‌نظران حقوق بین‌الملل ملت‌های مختلف، به منزله وسیله فرعی (کمکی) شناخت قواعد حقوقی

۲ - مقررات حاضر خدشه‌ای به اختیار دیوان در صدور حکم، مطابق «قاعده صلاح و ثوابدید» وارد نمی‌آورد، مشروط به اینکه اصحاب دعوا با آن موافق باشند

بنابراین مطابق مقررات مذکور، منابع حقوق بین‌الملل عبارتند از: معاهدات، عرف و اصول کلی حقوقی، تصمیمات قضایی بین‌المللی و دکترین منحصرراً راه‌های فرعی تعیین قواعد حقوقی هستند، نه در زمره منابع اصلی حقوق بین‌الملل. امروزه، ماده ۳۸ اساسنامه دیوان، تصویر کاملی از منابع حقوق بین‌الملل را ترسیم نمی‌کند؛ بلکه اصل انصاف، اعمال حقوقی یک‌جانبه کشورها و سازمان‌های بین‌المللی و قواعد آمره نیز هر کدام در تنظیم حقوقی روابط بین‌الملل مؤثر و می‌توانند به عنوان منبع حقوق بین‌الملل ایفای نقش کنند.

در این فصل، بدون توجه به سلسله مراتب، یکایک منابع حقوق بین‌الملل، مشتمل بر معاهدات، عرف، اصول حقوقی، تصمیمات یا رویه قضایی بین‌المللی، دکترین، اصل انصاف، اعمال حقوقی یک‌جانبه بین‌المللی و بالاخره، قواعد آمره بین‌المللی بررسی می‌شوند.

بخش اول: معاهدات بین‌المللی

تعریف معاهده بین‌المللی

تعریف معاهده از دیدگاه عرف: معاهده عبارت است از هرگونه توافق منعقد شده میان تابعان حقوق بین‌الملل به منظور حصول آثار حقوقی معینی مطابق مقررات حقوق بین‌الملل.

تعریف معاهده از دیدگاه عهدنامه‌های وین: به موجب قسمت الف بند ۱ ماده ۲ کنوانسیون حقوق معاهدات وین: «معاهده عبارت است از یک توافق بین‌المللی که به صورت کتبی، منعقد شده و مشمول حقوق بین‌الملل باشد، اعم از اینکه در سندی واحد یا در دو یا چند سند مرتبط به هم منعکس شده باشد، قطع نظر از عنوان خاص آن»

تعریف جامع معاهده: معاهده، هرگونه توافق منعقدۀ کتبی میان اشخاص یا تابعان حقوق بین الملل (کشورهای یا سازمان‌های بین المللی) است، به شرطی که طبق مقررات حقوق بین الملل تنظیم شده و این مقررات بر آن توافق حاکم باشد و در نتیجه، آثار حقوقی مشخصی را بار آورد، عنوان چنین توافقی هر چه باشد، مؤثر در مقام نیست (معاهده، عهدنامه، قرارداد، موافقت‌نامه، کنوانسیون، منشور، میثاق، پیمان، اساسنامه، پروتکل، اعلامیه، قرارداد سازش و مانند اینها)

شرایط و خصوصیات معاهده بین المللی:

۱. معاهده بین المللی حاصل توافق بین المللی اراده‌ها است.

۲. معاهدات بین المللی سندی است که ایجاد تکلیف می‌کند. (هر توافقی معاهده نیست)

۳. معاهده بین المللی تابع مقررات حقوق بین الملل است.

۴. معاهده بین المللی به صورت کتبی تنظیم می‌شود.

واژه‌شناسی معاهدات:

۱. **عهدنامه:** عهدنامه در بند ۱ ماده ۲ کنوانسیون ۱۹۶۹ وین مترادف معاهده شناخته شده است.

۲. **منشور:** این واژه برای سند تأسیس سازمان ملل متحد به کار رفته است و می‌تواند مورد استفاده سایر سازمان‌های بین المللی واقع شود. منشور به عنوان یک سند تأسیس حاوی اصول و اهداف، حدود اختیارات، تشکیلات و نحوه فعالیت آن سازمان است.

۳. **کنوانسیون:** واژه کنوانسیون برای اسناد مهم همه‌جانبه که در بردارندۀ قواعد بنیادین بین المللی است به کار می‌رود.

۴. **پیمان:** سندی است که کشورها معمولاً در زمینه حفظ صلح و همکاری‌های نظامی و دفاعی منعقد می‌کنند.

۵. **موافقت‌نامه:** به اسنادی دوجانبه بین کشورها که توسط قوه مجریه در زمینه‌های مختلف (اقتصادی، تجاری، فرهنگی، علمی) منعقد می‌شود، اطلاق می‌گردد.

۶. **پروتکل:** پروتکل در چهار معنا به کار می‌رود: ۱ - به سند انضمامی به یک معاهده اطلاق می‌شود که معمولاً برای اصلاح، تکمیل یا تفسیر معاهده است؛ ۲ - گاهی منظور صورت‌جلسۀ کنفرانسی است که نمایندگان کشورها موافقت خود را با آن اعلام می‌کنند؛ ۳ - به پروتکل امضا نیز می‌گویند؛ یعنی سندی که حاوی امضای یک معاهده است؛ ۴ - پروتکل مبادله نیز منظور سندی است که برای مبادله یک معاهده به کار می‌رود.

۷. **اعلامیه:** سندی است که اصول حقوقی یک یا چند کشور در آن منعکس است.

۸. **سند:** در حقوق بین المللی واژه‌ای است که برای بیان قواعد حقوقی در رابطه با یک کنوانسیون به کار می‌رود.

۹. **سند نهایی:** یک بیانیه رسمی یا خلاصه مذاکرات کنگره یا مجلسی است که در آن معاهداتی که مورد مذاکره قرار گرفته، نام برده شده و یا به اختصار تشریح شده باشد.

۱۰. **سند عمومی:** این سند در مقابل سند نهایی قرار دارد، سند عمومی به اسنادی اطلاق می شود که علاوه بر نام بردن تعداد معاهدات مورد مذاکره در کنفرانس، خود نیز به صورت یک معاهده در می آید.

۱۱. **صلح نامه یا مصالحه نامه:** این نوع سند به منظور ارجاع اختلاف به مراجع قضایی با داوری منعقد می شوند.

۱۲. **اساسنامه:** این سند برای معرفی سند تأسیس سازمان های بین المللی به کار می رود.

۱۳. **قرار موقت:** اسنادی که برای مدت زمان کوتاهی و به طور موقت ایجاد تعهد می کند.

۱۴. **طرح یا برنامه:** همکاری کشورها در زمینه توسعه اقتصادی یا محیط زیست در چارچوب سندی است که طرح یا برنامه نام دارد.

۱۵. **یادداشت تفاهم:** این سند بیانگر توافق مقامات اجرایی دو کشور در زمینه های مختلف اقتصادی، سیاسی، فنی، علمی و ... است.

وجه افتراق بین معاهده و موافقت نامه

۱. **تفاوت از حیث طرفین سند:** معاهده الزاماً بین دولت ها منعقد می شود؛ در حالی که موافقت نامه های بین المللی مقید به چنین شرطی نیستند.

۲. **تفاوت از حیث موضوع:** موضوع معاهدات بین المللی معمولاً به قواعد بنیادین جامعه بین المللی مربوط می شود؛ در حالی که موافقت نامه های بین المللی در ارتباط با مسائل سیاسی، تجاری، فرهنگی بین دو یا چند کشور است.

۳. **تفاوت از حیث تشریفات انعقاد:** برای لازم الاجرا شدن معاهدات بین المللی امضای مقامات قوه مجریه کفایت نمی کند، ولی امضا به تنهایی باعث لازم الاجرا شدن موافقت نامه می شود.

۴. **تفاوت از حیث شکل سند:** معاهدات بین المللی الزاماً باید به صورت کتبی منعقد شود؛ در حالی که موافقت نامه های بین المللی الزاماً از شرط کتبی بودن تبعیت نمی کنند (نیازی نیست که لزوماً کتبی باشد)

۵. **تفاوت از حیث نحوه تنظیم سند:** نحوه تنظیم سند در یک معاهده بین المللی معمولاً به این شکل صورت می گیرد که ابتدا مقدمه سپس مواد مختلف با ترتیب شماره گذاری آورده می شود، ولی موافقت نامه های بین المللی مشتمل بر مواد مختلف نیست بلکه از چند پاراگراف بدون شماره گذاری یا به ترتیب حروف الفبا تشکیل می شود.

طبقه بندی معاهدات

طبقه‌بندی معاهدات از حیث تشریفات انعقاد: معاهدات بین‌المللی را می‌توان از حیث تشریفات انعقاد، به «معاهدات رسمی» و «موافقت‌نامه‌های ساده یا اجرایی» تقسیم نمود:

- **معاهدات رسمی:** معاهده‌ای است که انعقاد آن مستلزم طی تشریفات قانونی پیچیده و طولانی است.

- **موافقت‌نامه ساده یا اجرایی:** معاهده‌ای است که به طور ساده و صریح منعقد می‌شود.

طبقه‌بندی معاهدات از حیث ماهوی: معاهدات بین‌المللی را می‌توان از حیث ماهوی، به «معاهدات قانون‌ساز یا عام» یا «معاهدات قراردادی یا خاص» تقسیم نمود:

- **معاهدات قانون‌ساز یا عام:** معاهدات قانون‌ساز یا عام متضمن قواعد اساسی بوده، در حکم قوانین بین‌المللی به شمار می‌آیند و رعایت آنها برای کلیه کشورهای سازمان‌های بین‌المللی - اعم از متعاقد و غیرمتعاقد - لازم‌الاجرا است. امروزه، اکثر معاهدات قانون‌ساز در چارچوب فعالیت مجامع و کنفرانس‌های جهانی، به ویژه مجمع عمومی سازمان ملل متحد تهیه و تنظیم می‌شوند. البته در این رابطه، نقش کمیسیون حقوق بین‌الملل و نهادهای تخصصی وابسته به سازمان ملل متحد را نیز نباید نادیده انگاشت. از جمله مهم‌ترین معاهدات قانون‌ساز یا عام عبارتند از: میثاق جامعه ملل، منشور ملل متحد، عهدنامه‌های چهارگانه ژنو ۱۹۴۹ در زمینه مقررات حقوق بشردوستانه، عهدنامه‌های ۱۹۵۸ ژنو در زمینه حقوق دریاها، عهدنامه‌های وین ۱۹۶۱ و ۱۹۶۳ در زمینه روابط دیپلماتیک و کنسولی، عهدنامه وین ۱۹۶۹ در زمینه حقوق معاهدات، عهدنامه ۱۹۸۲ در زمینه حقوق دریاها و اساسنامه سازمان‌های بین‌المللی جهانی.

- **معاهدات قراردادی یا خاص:** معاهدات قراردادی یا خاص - اعم از دوجانبه یا چندجانبه - در واقع به اعمال حقوقی مشخص و محدودی عینیت می‌بخشند و هدف از انعقاد آنها، رسیدن به منافع خاص کشورهای متعاقد است. از جمله این‌گونه معاهدات می‌توان از موافقت‌نامه‌های تجاری و فرهنگی نام برد.

طبقه‌بندی معاهدات از حیث شکلی و صوری: معاهدات بین‌المللی را می‌توان از حیث شکلی، به معاهدات دوجانبه، چندجانبه و همه‌جانبه تقسیم می‌شوند. معاهدات چندجانبه به «معاهدات باز» و «معاهدات بسته» تقسیم می‌شوند:

- **معاهدات بسته:** تعداد اعضا محدود به اعضای اصلی و اولیه معاهده است

- **معاهدات باز:** هر یک از کشورها، علاوه بر کشورهای اولیه می‌توانند به آن معاهده ملحق شوند.

آیین انعقاد معاهدات

مرحله اول: مذاکره در زمینه انعقاد معاهده

مذاکره مرحله مقدماتی انعقاد معاهده است؛ که نمایندگان دولت‌ها دیدگاه‌های خود را نسبت موضوعات مورد بحث در میان می‌گذارند؛ به عبارت دیگر مذاکره مرحله‌ای است که طی آن، خواسته‌ها و موقعیت کشورها یا سازمان‌های بین‌المللی که مایل به انعقاد یک معاهده هستند، در حضور

نمایندگان آنها مطرح می‌شود و مورد بررسی قرار می‌گیرد و مسائل مورد توافق طرف‌ها مشخص می‌گردد. مذاکره صرفاً سلسله گفتگوهای منظم و رو در رو و سازمان‌یافته نیست، بلکه شامل کلیه مکاتبات و مبادله یادداشت‌ها و حتی تماس‌های مخابراتی طرف‌های مذاکره نیز می‌شود.

اختیارنامه: به موجب ماده ۲ کنوانسیون وین، سندی است که به وسیله مرجع صالح یک دولت صادر می‌شود و طبق آن شخص یا اشخاص برای نمایندگی دولت به منظور، مذاکره، قبول اعتبار متن معاهده یا اعلام رضایت دولت در قبال معاهده تعیین می‌شود.

امروزه مقام صلاحیت‌دار برای صدور اختیارنامه قوه مجریه است.

مرحله دوم: نگارش و امضای معاهده

مذاکره معمولاً به نگارش متن مکتوب منجر می‌شود که آن متن مکتوب معاهده است. نگارش متن، یک کار کارشناسی است که توسط کارشناسانی صورت می‌گیرد که مذاکره‌کنندگان را همراهی می‌کنند. این فرایند نگارش معمولاً خاص معاهدات قراردادی است، اما نگارش معاهدات قانون‌ساز یا عام تا حدود زیادی متفاوت از معاهدات قراردادی است؛ زیرا امروزه تابعان حقوق بین‌الملل در فرایند نگارش معاهده مستقیماً مداخله نمی‌نمایند، بلکه این وظیفه را نهادهای دائمی، از جمله کمیسیون حقوق بین‌الملل یا نهادهای موقتی بر عهده دارند.

زبان نگارش معاهده

مسئله زبان در نگارش معاهده، مرتبط با اصل حاکمیت استقلال و برتری کشورهاست و حتی گاهی ایجاد اعتبار و حیثیت نیز می‌کند. موضوع زبان معاهد، در گذشته همواره یکی از مشکلات بوده که تا به امروز نیز همچنان باقی است. خارج از فرضی که زبان کشورهای متعاقد یکی باشد که در این صورت مشکلی بروز نخواهد کرد؛ مشکل زمانی کاملاً آشکار خواهد شد که زبان طرفین معاهده مختلف و متنوع باشد. در این صورت در رابطه با مسئله زبان نگارش معاهده، یکی از روش‌های زیر را برمی‌گزینند:

۱. **انتخاب یک زبان:** اولین روشی که به یقین بهترین روش است، نگارش معاهده به یک زبان به عنوان زبان رسمی است.
۲. **انتخاب چند زبان با برتری یک زبان:** در این روش معاهد را به دو یا چند زبان می‌نویسند؛ ولی برای یکی از آن زبان‌ها برتری قائل می‌شوند؛ بدین گونه که با ذکر این مطلب در معاهده که: «اگر میان طرفین در مورد تفسیر یا اجرای آن معاهده اختلافی بروز کرد، متنی که به زبان برتر نوشته شده ملاک می‌باشد»
۳. **انتخاب چند زبان با اعتبار برابر:** در این روش معاهده در دو یا چند نسخه و به دو یا چند زبان نگاشته می‌شود، با اعلام این نکته در معاهده که کلیه نسخه‌های آن در حکم واحد و برابرند؛ به عبارت دیگر هیچ یک بر دیگری برتری ندارد.

بافت معاهده

از نظر شکلی، معاهده از یک مقدمه و یک متن و بعضاً ضامم تشکیل می‌شود.

- **مقدمه:** در مقدمه معاهده، معمولاً به کلیات پرداخته می‌شود، از جمله اسامی کشورهای متعاقد و بیان موجبات و هدف‌های کلی معاهده. مقدمه معاهده، دارای قدرت الزام‌آور نیست، بلکه عنصر تفسیر معاهده است.
- **متن:** متن معاهده، بدنه معاهده است؛ یعنی مجموعه عناصری که وصف الزام‌آور بودن حقوقی معاهده را تشکیل می‌دهد. متن معاهده مشتمل بر مواد اصلی و قیود نهایی است.
- **ضمائم:** متن معاهده ممکن است همراه با ضامین باشد که به آنها «پروتکل» یا «پروتکل‌ها الحاقی» و یا «اسناد ضمیمه» می‌گویند. علت اصلی تفکیک ضامین از متن اصلی معاهده، پرهیز از سنگینی و حجیم شدن معاهده است. از نظر حقوقی، ضامین جزء لاینفک معاهده و دارای همان قدرت الزام‌آوری هستند که سایر عناصر معاهده هستند.

امضای معاهده: پس از تهیه و تنظیم متن معاهده، نوبت به امضای معاهده می‌رسد. این کار بر عهده نمایندگان تام‌الاختیار طرفین معاهده است. پس از امضا معاهده رسمیت یافته و غیر قابل تغییر می‌شود. ممکن است نماینده‌ای که در مذاکرات شرکت داشته است، اختیار امضای معاهده را نداشته باشد؛ یا به عبارت دیگر، کشورهای متعاقد به نمایندگان خود چنین اختیاری نداده باشند، یا اینکه خود نمایندگان در قبول قطعی معاهده دچار شک و تردید شوند. در این صورت، قبل از امضای معاهده، آن را «پاراف» می‌کنند؛ یعنی موقتاً امضا می‌کنند تا برای تصمیم‌گیری نهایی از کشور خود کسب تکلیف کنند. فاصله زمانی میان پاراف و امضای معاهده نباید از چند هفته تجاوز کند. پاراف معاهده هر چند به طور کلی و از نظر حقوقی تعهدی ایجاد نمی‌کند؛ ولی اهمیت آن را نمی‌توان نادیده گرفت و جنبه سیاسی‌اش را از نظر دور داشت.

امضای معاهده ممکن است با تعویق صورت گیرد (امضای معوق)؛ بدین شرح که در طول مدتی که معاهده مفتوح است، کشوری که جزء اقلیت بوده و رأی مخالف داده، یا در رأی‌گیری شرکت نداشته است، معاهده را بعداً امضا کند به این امضا، امضای معوق گویند.

مرحله سوم: تصویب معاهده

تصویب، عمل حقوقی یک‌جانبه‌ای است که بعد از امضای معاهده شکل می‌گیرد و به وسیله آن، مقامات عالی یک کشور که طبق حقوق عمومی داخلی آن کشور (معمولاً قانون اساسی) دارای صلاحیت انعقاد معاهدات بین‌المللی هستند، معاهده تهیه و امضاشده توسط نمایندگان تام‌الاختیارشان را تأیید و تصدیق نموده و به اینکه معاهده قطعی و لازم‌الاجرا گردد، رضایت می‌دهند و رسماً به نام کشور متبوع خود جهت اجرای آن در قبال سایر کشورها متعهد و ملتزم می‌شوند.

از میان معاهدات، معاهدات ساده یا اجرایی نیاز به تصویب ندارند و به صرف امضا قطعی و لازم‌الاجرا می‌شوند. امضا به منزله تصویب و تصدیق معاهده است. از طرف دیگر برخی معاهدات برای یک طرف معاهده رسمی و برای طرف دیگر معاهده ساده و اجرایی است؛ مانند موافقت‌نامه ۱۹۵۵ بین آمریکا و نیکاراگوئه که فقط توسط نیکاراگوئه تصویب شد. همچنین در برخی دیگر از معاهدات طرفین توافق می‌نمایند که به محض امضا، معاهده لازم‌الاجرا می‌گردد و نیازمند تصویب نمی‌باشد.

مقامات صلاحیتدار برای تصویب: تعیین مقام یا مقامات صلاحیتدار برای تصویب معاهدات بین‌المللی با حقوق عمومی داخلی کشورها، به ویژه قوانین اساسی آنهاست.

تصویب معاهدات در نظام جمهوری اسلامی ایران: به موجب اصل ۷۷ و ۱۲۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، کلیه عهدنامه‌ها، مقاوله‌نامه‌ها، قرار و موافقت‌نامه‌های بین‌المللی میان دولت ایران با سایر دولت‌ها (کشورها) و همچنین پیمان‌های مربوط به اتحادیه‌های بین‌المللی باید به تصویب مجلس شورای اسلامی برسند و سپس رئیس‌جمهور یا نماینده قانونی او، آنها را امضا کند. پس از تصویب معاهدات توسط مجلس، باید آن را مانند سایر مصوبات خود، جهت تأیید انطباق آن با قانون اساسی و موازین اسلامی به شورای نگهبان ارسال دارد. به موجب اصل ۱۲۵ قانون اساسی و ماده ۱۱ آیین‌نامه نحوه تنظیم و انعقاد توافقی‌های بین‌المللی امضای نهایی معاهدات، پس از تصویب مجلس و تأیید شورای نگهبان به عهده مقام ریاست جمهوری یا نماینده قانونی اوست که از طرف وی بر حسب موضوع و به طور موردی یا کلی تعیین می‌شود.

مرحله چهارم: مبادله یا تودیع اسناد تصویب

طبق آیین عام مشترک در مورد کلیه معاهدات (اعم از دو یا چندجانبه)، اسناد تصویب باید مبادله شوند؛ بدین گونه که هر یک از طرف‌های معاهده باید به تعداد طرف‌های معاهده، سند تصویب خود را تهیه و برای یکایک آنها ارسال نماید. افزایش تعداد معاهدات چندجانبه - آن‌هم با طرف‌های بسیار و مشکلات ناشی از انجام عمل مبادله در این گونه معاهدات - موجب گردید تا از آغاز قرن نوزدهم، رویه‌ای معمول شود تا عمل پیچیده معاهدات چندجانبه تسهیل گردد و آن تودیع اسناد تصویب به جای مبادله اسناد تصویب است. به این منظور، طرف‌های معاهده طبق توافق مشترک مقرر در معاهده، مرجعی را به نام «امین» معاهده تعیین می‌کنند؛ تا وظیفه امانت‌داری اسناد تصویب و سایر امور مربوط را انجام دهد.

ماهیت حقوقی مبادله یا تودیع: مبادله یا تودیع اسناد تصویب، ضمن آن که یکی از مراحل انعقاد معاهدات چندجانبه است، یکی از اشکال رضایت یا حاکمی از رضایت کشورها یا سازمان‌های بین‌الملل به التزام در قبال معاهده نیز هست و این عمل، برعکس عمل تصویب، نیاز به تصریح در معاهده و یا نوع دیگری از توافق طرفین معاهده ندارد.

امین معاهده: اسناد تصویب معاهدات چندجانبه نزد مقامی به نام «امین» تودیع می‌گردد. امین معاهده پس از وصول اسناد تصویب معاهده، نسخه‌ای از آن را جهت اطلاع سایر طرف‌ها که حق عضویت در آن معاهده را دارند، به آنها ابلاغ می‌کند. امین معاهده می‌تواند یک یا چند کشور یا سازمان بین‌المللی و یا عالی‌ترین مقام اداری آن سازمان باشد. برای مثال، امروزه امین معاهداتی که تحت نظر سازمان ملل متحد تهیه و تدوین می‌گردند، دبیر کل سازمان ملل متحد است.

وظایف امین معاهده، ویژگی بین‌المللی دارد. وی متعهد است وظایفش را با بی‌طرفی کامل انجام دهد. این وظایف را می‌توان به ۳ دسته اصلی تقسیم نمود:

۱. وظیفه حفظ اسناد و مدارک مربوط به معاهده؛

۲. وظیفه اطلاع‌رسانی در مورد معاهده؛

۳. وظیفه درخواست ثبت معاهده در دبیرخانه سازمان ملل متحد.

ورود معاهدات به نظام حقوق بین‌المللی

هر معاهده‌ای به صورتی و در زمانی در زمره حقوق موضوعه قرار می‌گیرد و در نظام حقوق بین‌المللی وارد می‌شود که در آن معاهده معین شده و یا طرف‌های مذاکره توافق کرده باشند. در غیر این صورت، به محض آن که کلیه طرف‌های مذاکره رضایت خود را به التزام در قبال معاهده اعلام کنند، این معاهده لازم‌الاجرا می‌گردد.

اجرای معاهدات

بعد از لازم‌الاجرا شدن معاهده، اجرای آن در قلمرو مکان و زمان مطرح می‌شود.

اجرای معاهده در مکان

ماده ۲۹ عهدنامه وین: به استثنای مواردی که خود معاهده، یا از طریق دیگر، قصد دیگری استنباط می‌شود، معاهده برای هر طرف در تمامی قلمرو وی تعهدآور است. در ماده مذکور قاعده‌ای که اشاره شده؛ شمول جغرافیایی تام معاهدات است که این موضوع دارای استثناء است. یکی از این موارد، شرط مربوط به مستعمرات است. بدین صورت که معاهدات در همه مناطق اصلی به استثنای مستعمرات اعمال می‌شود. برخی مفاد معاهدات، نه تنها شامل طرف‌های معاهده می‌شود بلکه آثار حقوقی آنها متوجه کشور یا کشورهای ثالث نیز می‌شود و قلمرو جغرافیایی معاهده توسعه می‌یابد.

انتفاع کشور ثالث از معاهدات: کشور ثالث به ۲ شکل از معاهدات بین‌المللی منتفع می‌شود:

۱. **به محض انعقاد معاهده:** معاهداتی که به محض انعقاد باعث انتفاع می‌شود، معاهدات مربوط به راه‌های ارتباطی است. در معاهدات مربوط به ارتباطات دریایی و یا حمل و نقل جاده‌ای، حق عبور و مرور به طور عام نسبت به همه کشورها اعم از کشورهای عضو و غیر عضو (ثالث) یکسان اعمال می‌شود.

۲. **بر اساس مقررات موضوعه قبلی:** کشور ثالث ممکن است از ۲ نوع اثر مقررات در معاهدات منعقد قبلی منتفع شود:

۱. **اثر اقتصادی (قید دولت کامله الوداد):** قید دولت کامله الوداد، قیدی است که بر حسب آن، دو کشور متعهد می‌شوند، یکدیگر را از منافع بیشتر و مساعدتری که قبلاً درباره کشور ثالث قائل شده‌اند و یا از منافع بیشتری که بعداً درباره کشور ثالث قائل خواهند شد، برخوردار سازند. این قید عدول از قاعده کلی، محل دیگران به حال ثالث نه مفید است نه مضر.

۲. **اثر سیاسی (تعهد به نفع شخص ثالث):** به موجب این اصل، کشور ثالث بر اساس مقررات معاهده‌ای که بین کشورهایی دیگر منعقد شده است از حقوق خاصی منتفع می‌شود. این اصل در حقوق داخلی پذیرفته شده است و در حقوق بین‌الملل مورد تردید است.

تنها موردی که در روبه قضایی بین‌المللی، حق کشور ثالث محترم شناخته شده است در خصوص دعوای فرانسه و سوئیس در منطقه ژکس و ایالت ساووی علیا.

- این قضیه بدین قرار بوده است که: در نوامبر ۱۸۱۵ بدون حضور سوئیس معاهده‌ای منعقد و به موجب آن منطقه ژکس و ساووی علیا، آزاد اعلام می‌شود. یک قرن بعد با امضای معاهده ورسای ۱۹۱۶ رژیم آزادی مناطق مذکور لغو شد، این بار نیز سوئیس حضور نداشت؛ اما رژیم آزادی این مناطق به نفع سوئیس بود در نتیجه از دیوان درخواست نمود تا رژیم سابق برگردد و از لغو جلوگیری کند، دیمان در این قضیه اعلام کرد که حق سوئیس از جمله حقوق واقعی است و به طور عام صحیح و معتبر است اعم از اینکه صاحب حق در انعقاد معاهده حضور داشته باشد یا نه.

معاهداتی که برای ثالث لازم‌الرعايه است

هر گاه طرف‌های یک معاهده حق عینی یا حق وضعی خاصی را که عینیت خارجی (وجود خارجی) دارند. برقرار سازند، آن معاهده برای کشور ثالث لازم‌الاتباع است. مثلاً معاهدات مربوط به بی‌طرفی کشورها و معاهدات مربوط به سرحدات و حدود مرزی.

دیدگاه کنوانسیون ۱۹۶۹ وین نسبت به معاهداتی که برای کشورهای ثالث تعهداتی ایجاد می‌کند:

قاعده کلی این است که معاهدات هیچ‌گونه حق و تکلیفی برای دولت‌های ثالث ایجاد نمی‌کنند. ولی استثنائاتی بر این قاعده کلی وارد است که در مواد ۳۴ تا ۳۷ کنوانسیون وین ۱۹۶۹ ذکر شده است.

ماده ۳۵ کنوانسیون مقرر می‌دارد که: «مقررات معاهده در صورتی برای ثالث ایجاد تعهد می‌نماید که قصد طرف‌های معاهده ایجاد تعهد برای آن دولت باشد و دولت ثالث کتباً و به طور صریح آن را بپذیرد.» هیچ‌گونه حق و تکلیفی را نمی‌توان بر دولت ثالث تحمیل کرد. (ماده ۲۴: یک معاهده برای کشور ثالث بدون رضایت وی تعهد یا حقی ایجاد نمی‌کند) تعهدی که به موجب ماده ۳۵ کنوانسیون برای ثالث ایجاد می‌شود در صورتی قابل فسخ و جرح و تعدیل است که با رضایت طرف‌های معاهده و دولت ثالث باشد.

اجرای معاهده در زمان

تاریخ لازم‌الاجرا شدن معاهدات غالباً در خود آنها قید می‌شود، ولی برخی اوقات به دلیل بروز عوامل مختلف معاهده در زمان مقرر به اجرا در نمی‌آید و باطل یا فسخ یا معلق می‌شود.

۱. **تاریخ اجرای معاهدات:** بر اساس ماده ۲۴ کنوانسیون وین، معاهده به صورت و در تاریخی که در معاهده مقرر شده و یا کشورهای مذاکره توافق کرده باشند، لازم‌الاجرا می‌شود. لازم‌الاجرا شدن معاهده الزاماً هم‌زمان با انعقاد معاهده نیست. طرف‌های معاهده برای تعیین زمان لازم‌الاجرا شدن معاهده آزادند؛ اگر تاریخ لازم‌الاجرا شدن معاهده در آن قید نشده باشد، اصل بر این است که به محض اعلان رضایت همه دولت‌های مذاکره‌کننده، معاهده لازم‌الاجراست.

۲. اجرای موقت معاهده: ماده ۲۵ کنوانسیون وین، مقررات خاصی را در خصوص اجرای موقت معاهده پیش‌بینی کرده است. یک معاهده یا قسمتی از آن قبل از لازم‌الاجرا شدن در صورتی موقتاً اجرا می‌شود که: ۱- معاهده خود چنین امری را پیش‌بینی کرده باشد، ۲- کشورهای مذاکره‌کننده به طریق دیگری توافق کرده باشند.

۳. اجرای معاهدات متوالی که ناظر بر موضوع واحد باشند. این موضوع در ماده ۳۰ کنوانسیون به آن پرداخته شده است. مقررات ناظر بر معاهدات متوالی که موضوع واحدی دارند بدین صورت می‌باشد:

* در موردی که معاهده‌ای تصریح کند که مشمول معاهده قبلی یا بعدی است یا آنکه نباید مغایر با معاهده قبلی یا بعدی محسوب شود، مقررات آن معاهده دیگر ملاک خواهد بود.

* در موردی که همه طرف‌های معاهده قبلی جزو معاهده بعدی نیز باشند ولی فسخ نشده یا اجرای آن معلق نشده باشد، معاهده قبلی فقط تا حدودی اجرا می‌شود که مفاد آن با معاهده بعدی منطبق باشد.

* در موردی که طرف‌های معاهده بعدی شامل همه طرف‌های معاهده قبلی نباشد:

۱- بین کشورهای طرف هر دو معاهده، معاهده قبلی تا حدودی اعمال می‌شود که با مفاد معاهده بعدی منطبق باشد

۲- بین کشوری که طرف هر دو معاهده است و کشوری که فقط طرف یکی از آنهاست معاهده‌ای که هر دو کشور طرف آن هستند، حاکم بر حقوقی و تعهدات مشترک آنها خواهد بود.

۴. عطف به ماسبق شدن معاهدات: علی‌الاصول، معاهدات اثر حقوقی خود را از تاریخ لازم‌الاجرا شدن و برای آینده ایجاد می‌کنند؛ به عبارت دیگر معاهدات عطف به ما سبق نمی‌شوند؛ مگر اینکه طرف‌های معاهده قصد دیگری را مقرر کرده باشند، این موضوع در کنوانسیون وین ماده ۲۸ مقرر شده است که یک معاهده قبل از تاریخ لازم‌الاجرا شدن معاهده تعهدآور نیست.

اجرای معاهدات از لحاظ طرفین معاهده

معاهدات دوجانبه: معمولاً در معاهدات دوجانبه مبدأ و آغاز به اجرا در آمدن آنها، یکی از زمان‌های زیر است که در مورد آن توافق حاصل شده است:

۱. از تاریخ مبادله اسناد تصویب؛

۲. از تاریخ تنظیم صورت‌مجلس در تنظیم اسناد تصویب؛

۳. از تاریخ ابلاغ دومین سند تصویب؛

۴. از تاریخ انقضای مدتی پس از مبادله اسناد تصویب.

در صورت سکوت معاهده، از تاریخ اعلام رضایت کلیه طرفین معاهده به التزام در قبال آن معاهده است که معمولاً زمانی است که آخرین طرف معاهده رضایت خود به التزام در قبال معاهده اعلام کرده است.

معاهدات چندجانبه: در این مورد باید میان معاهدات قراردادی و معاهدات قانون ساز تفکیک قائل شد:

- در معاهدات قراردادی چندجانبه، معمولاً تصویب کلیه طرف‌های معاهده، شرط ضروری به اجرا در آمدن معاهده است.
- در معاهدات قانون ساز چندجانبه، در یکی از مواد پایانی معاهده پیش‌بینی می‌شود که اگر تعداد معینی از کشورها یا سازمان‌های بین‌المللی - نه همه آنها - این معاهده را تصویب کنند، معاهده به اجرا درخواهد آمد، این تعداد در مورد معاهداتی که در چارچوب فعالیت‌های سازمان ملل متحد منعقد می‌شوند، متغیّرند، در اکثر موارد، رقم ۳۵ قید شده است.

ثبت و انتشار معاهدات طبق حقوق بین‌الملل

نظام منشور ملل متحد

« ۱ - هر معاهده یا موافقت‌نامه بین‌المللی که پس از لازم‌الاجرا شدن این منشور (۲۴ اکتبر ۱۹۴۵) توسط یکی از اعضای سازمان ملل متحد منعقد شود، باید هر چه زودتر نزد دبیرخانه ثبت و به وسیله آن منتشر گردد»

« ۲ - هیچ یک از طرف‌های یک معاهده یا موافقت‌نامه بین‌المللی که طبق مقررات بند ۱ این ماده به ثبت نرسیده باشد، نمی‌تواند در برابر ارکان سازمان (ملل متحد) به آن معاهده یا موافقت‌نامه استناد جوید»

درخواست ثبت و انتشار هر معاهده، توسط هر یک از طرف‌های معاهده عملی خواهد شد. البته در معاهدات چندجانبه، این وظیفه به عهده امین گذاشته شده است.

عهدنامه حقوق معاهدات نیز ثبت و انتشار معاهدات را به عهده دبیرخانه سازمان ملل متحد گذاشته است.

حق شرط بر معاهدات (حق شرط یا تحدید تعهد)

از نظر حقوق معاهدات، حق شرط به اعلامیه یک‌جانبه‌ای گفته می‌شود که هر کشوری یا سازمان بین‌المللی تحت هر نام و با هر عبارت، به هنگام امضا، تصویب، قبولی، تصدیق معاهده، تأیید رسمی یا الحاق به معاهده و یا صدور اعلامیه جانشینی کشورها - معمولاً چندجانبه - صادر می‌کند و به وسیله آن منظور خود را در خصوص استثنا کردن یا تغییر دادن اثر حقوقی برخی از مقررات آن معاهده در مورد اجرای همان معاهده نسبت به خود بیان می‌دارد. حق شرط باید صریح، روشن، مشخص و منجز باشد و امکان حق شرط مشترک از سوی تعدادی از کشورها یا سازمان‌های بین‌المللی نیز وجود دارد.

تعریف حق شرط مطابق عهدنامه وین (۱۹۶۹): مطابق بند ۱ ماده ۱ تین عهدنامه، حق شرط عبارت است از بیانیه‌ای یک‌جانبه که یک دولت تحت هر نام یا عبارتی در موقع امضا، تصویب، پذیرش، تأیید یا الحاق به یک معاهده صادر می‌کند و یا به وسیله آن قصد خود را دایر بر عدم شمول بعضی از مقررات معاهده نسبت به خود بیان می‌دارد.

نکات اساسی حق شرط

۱. حق شرط در پذیرش یک معاهده، مستلزم ذکر آن در خود معاهده نیست، اما چنانچه این امر صریحاً در معاهده پیش‌بینی شده باشد به تنفیذ و تأیید بعدی سایر طرف‌های معاهده محتاج نیست؛ بنابراین در صورت سکوت معاهده، طرف‌های معاهده از آزادی کامل در اعمال «حق شرط» برخوردارند. برای مثال، اتحاد جماهیر شوروی (سابق) و سایر کشورهای سوسیالیستی نسبت به مواد ۹ و ۱۲ معاهده مربوط به منع و مجازات کشتار دسته‌جمعی مورخ ۹ دسامبر ۱۹۴۹، قائل به «حق شرط» شدند، بی‌آنکه این موضوع در خود معاهده پیش‌بینی شده باشد.
۲. چنانچه حق شرط در پذیرش معاهده‌ای منع شده باشد، دیگر نمی‌توان در پذیرفتن آن معاهده «حق شرط» قائل شد.
۳. در برخی از معاهدات، حق شرط در پذیرش مواد معینی مجاز نیست؛ از جمله در عهدنامه‌های ۱۹۵۸ ژنو در زمینه ماهیگیری (ماده ۱۹) و در مورد فلات قاره (ماده ۱۲).
۴. اعتبار «حق شرط» با هدف و موضوع معاهده بستگی تام دارد؛ به عبارت دیگر «حق شرط» اعلام شده نباید با هدف و موضوع معاهده مغایر و مخالف باشد؛ زیرا در این صورت «حق شرط» باطل است؛ بنابراین چنین به نظر می‌رسد که «حق شرط» در پذیرش معاهدات قانون‌ساز و معاهداتی که بیان‌کننده قواعد آمره بین‌المللی هستند، آشکارا مغایر با هدف و موضوع این نوع معاهدات است، زیرا چنین حق شرطی انحراف از قاعده بوده و حقوق موضوعه را بی‌اعتبار می‌کند.
۵. در مورد معاهده مؤسس یک سازمان بین‌المللی، قائل شدن «حق شرط» بر آن، از سوی هر متقاضی عضویت، منوط به تعقیب رکن صلاحیتدار آن سازمان است.
۶. پذیرش حق شرط یک طرف از سوی طرف دیگر معاهده، هر دو طرف را از زمان لازم‌الاجرا شدن معاهده در مقابل یکدیگر ملتزم و متعهد می‌کند، بدون آن که مقررات مشمول حق شرط، در زمره تعهدات طرف‌ها قرار گیرد.
۷. اگر حق شرط یک طرف مورد اعتراض طرف دیگر واقع شود، حق شرط اثر خود را از دست نمی‌دهد و اعتراض مانع لازم‌الاجرا شدن معاهده نمی‌گردد، مگر آن که طرف اعتراض‌کننده صریحاً مخالفت خود را با لازم‌الاجرا شدن کل معاهده در روابط فی‌مابین اعلام نماید.
۸. مهلت اعتراض ۱۲ ماه از تاریخ اطلاع از حق شرط، یا تا زمان اعلام رضایت به التزام در قبال معاهده است، هر کدام که مؤخر باشد.
۹. حق شرط و اعتراض به حق شرط را می‌توان در هر زمان و با رعایت تشریفات خاصی مسترد داشت.

و در اینجا به توضیح برخی عبارات تعریف حق شرط می‌پردازیم:

- منظور از شرط چیست؟ استثنا کردن یک یا چند ماده کنوانسیون و یا تغییر آثار حقوقی یک یا چند ماده نسبت به دولت شرط‌کننده می‌باشد. دولت شرط‌کننده به چند طریق این کار را انجام می‌دهد:

۱. یک یا چند طرف معاهده را به پیش‌بینی ماده‌ای سریع، برای رسیدن به این هدف وادار می‌نماید.

۲. حق شرط را در صورت‌مجلس با پروتکل امضا می‌نماید.

۳. اعلامیه حق شرط را به سند تصویب ضمیمه می‌کند.

۴. اعلامیه حق شرط را به سند الحاقی ضمیمه می‌کند.

- ماهیت حقوقی حق شرط: حق شرط زمانی ایجاد می‌شود که یک اعلامیه یک‌جانبه از سوی دولت شرط‌کننده صادر شود و یک یا چند طرف معاهده آن را به طور ضمنی یا صریح بپذیرند، اعلامیه یک‌جانبه دولت شرط‌کننده قبل از پذیرش از سوی طرف‌های معاهده فاقد اثر حقوقی است.

- فرق بین حق شرط و قید شرط: قید شرط، شروطی است که در حین مذاکره در متن نهایی معاهده گنجانده می‌شود؛ در حالی که حق شرط، شروطی است که هنگام امضا و تصویب، الحاق، تأیید یا پذیرش از سوی برخی از اعضا به سایرین اعلام می‌شود. (قید شرط در معاهده وین پیش‌بینی نشده است)

- عبارت تحت هر نام یا به هر عبارت: این عبارت بدین معنی است که ملاک و اساس تحقق حق شرط عمل حقوقی یک‌جانبه است که از سوی یک دولت انجام می‌گیرد که این عمل حقوقی یک‌جانبه تحت هر نام یا عبارتی که آورده شود (بیانیه، اعلامیه، یادداشت...) دارای این نتیجه است که ماهیت حقوقی معاهده را تغییر دهد و معنی خاصی به آن ببخشد.

نظام حقوقی حق شرط: در این مورد ۲ نظام به شرح ذیل وجود دارد:

۱. **نظام سنتی: پذیرش به اتفاق آراء:** در این نظام، حق شرط در صورتی قابل قبول بود که تمام امضاکنندگان معاهده با آن موافق بودند، دولت شرط‌کننده نمی‌توانست به یک معاهده ملحق شود مگر اینکه تمامی طرف‌های معاهده موافقت نمایند. این نظریه مبتنی بر عقیده حفظ تمامیت مطلق و تجزیه‌ناپذیری عهدنامه است. به طور خلاصه، قبل از ایجاد جامعه ملل، پذیرش حق شرط نسبت به معاهده چندجانبه با همه‌جانبه، به وسیله همه دولت‌های امضاکننده، یک قاعده عرفی مُسلم حقوق بین‌الملل به شمار می‌آمد. اگر پذیرش به اتفاق آراء طرف‌های معاهده صورت نمی‌گرفت، دولت شرط‌کننده راه دیگری جز پس گرفتن شرط یا خودداری از عضویت نداشت.

۲. **نظام حقوقی معاصر در مورد حق شرط:** در چهارچوب سازمان ملل متحد، نظام سابق (قاعده پذیرش همگانی) مورد سوال بود. دیوان بین‌المللی دادگستری در رأی مشورتی خود در کنوانسیون منع کشتار دسته‌جمعی پذیرفتند که اصل پذیرش به اتفاق آراء قابل اعمال نیست و قاعده دیگری را باید جایگزین آن کرد. دولت شرط‌کننده می‌تواند طرف یک معاهده باشد مشروط به اینکه آن حق شرط با موضوع و هدف معاهده مطابقت داشته باشد. هر دولت می‌تواند با اعتراض به شروط دولت شرط‌کننده، آن شروط را نپذیرد.

✓ مفاد کنوانسیون وین در خصوص حق شرط به اتفاق آراء تصویب شده است.

دیدگاه‌های مختلف در خصوص حق شرط

۱. دسته‌ای از کشورها مانند شوروی، کشورهای سوسیالیستی از حق شرط نامحدود دفاع می‌کنند و این حق را از حقوق ذاتی دولت‌ها می‌دانند.

۲. دسته‌ای دیگر از کشورها، توسل به حق شرط را برای حفظ وحدت نظام قراردادی، محدود می‌دانند.

شرایط پذیرش حق شرط: برای اینکه حق شرط در معاهدات بین‌المللی پذیرفته شود. وجود این شرایط ضروری است:

۱. **شرایط شکلی:** مهم‌ترین شرط شکلی پذیرش حق شرط این است که کتباً به اطلاع دولت‌های طرف معاهده برسد اعلان حق شرط باید مکتوب و صریح باشد؛ و در یک سند دیپلماتیک مانند سند امضا، پروتکل الحاقی یا سند تصویب تصریح شود. انصراف از حق شرط یا مخالفت با آن نیز باید کتبی باشد.

۲. **شرایط ماهوی:** یک دولت هنگام امضا، تصویب، پذیرش، تأیید یا الحاق به یک معاهده می‌تواند تعهد خود نسبت به آن معاهده را محدود کند مگر: ۱ - معاهده حق شرط را ممنوع کرده باشد. ۲ - معاهده مقرر کرده باشد که حق شرط فقط در موارد خاص مجاز است. ۳ - حق شرط با هدف و منظور معاهده مغایرت داشته باشد.

زمان اعلام حق شرط: با توجه به تعریف حق شرط در کنواسیون وین، حق شرط می‌تواند در موقع امضا، تصویب، پذیرش، تأیید یا الحاق به معاهده مطرح شود.

۱. **حق شرط در هنگام امضا:** استفاده از حق شرط در زمان امضا بهترین موقع است؛ و مشکلات ناشی از آن هم بسیار کم است.

✓ اعمال حق شرط هنگام امضا دارای مزیت‌هایی است: ۱ - کلیه طرف‌های متعاقد از ابتدای امر از محتوای شرط دولت شرط‌کننده مطلع می‌شوند و دولت‌ها می‌توانند موضع خود را اتخاذ نمایند. ۲ - از زیاده‌روی در حق شرط و مشکلات اجرای آتی آن جلوگیری می‌کند.

۲. **حق شرط هنگام تصویب:** گاهی دولت‌ها به هنگام تسلیم سند تصویب معاهده از حق شرط استفاده می‌کنند. در این مرحله مشکلات به مراتب بیشتر است تا در مرحله امضا. معمولاً بین امضا و تصویب عهدنامه مدت زمان طولانی فاصله می‌افتد؛ در حالی که کشورهای متعاقد در انتظار به اجرا در آمدن عهدنامه به همان شکل امضا شده هستند، ناگهان از طرف یکی از آنها با اقامه حق شرط، امید آنها به یاس مبدل می‌شود.

۳. **حق شرط هنگام الحاق:** الحاق یا پیوستن به عهدنامه عبارت از یک عمل حقوقی است که به وسیله آن کشوری که در مذاکرات و تهیه یک معاهده بین‌المللی شرکت نداشته و عضویت آن را ندارد، خود را تحت سلطه مقررات آن عهدنامه قرار می‌دهد و موجب می‌شود که همان تعهداتی را که سایر کشورها بعد از امضا و تصویب بر عهده گرفته‌اند، به وی منتقل می‌شود.

✓ حق شرط در زمان الحاق بیشتر از هر زمان دیگری دارای اشکال است. چون در این زمان معاهده از نظر دولت‌های متعاقد قطعیت یافته است. از دیگر مشکلات اعلام شرط در زمان الحاق، ایجاد محذور برای کشورهای متعاقد اصلی است. الحاق با شرط به منزله تحمیل عهدنامه‌ای جدید جدای عهدنامه منعقد بین اعضای اولیه است که با مفهوم خود الحاق، مغایر است. در برخی معاهدات اعلام شرط در زمان الحاق ممنوع شده است.

حق شرط در انواع معاهدات

۱. **حق شرط در معاهدات دوجانبه:** معاهده دوجانبه چون ماهیت طرفینی دارد و حقوق و تکالیف بین متعاهدین نوعی تعادل و هماهنگی وجود دارد، شرط، خلاف طبیعت این نوع معاهدات است. نظر کمیسیون حقوق بین الملل بدین صورت است که حق شرط در مورد معاهده دوجانبه مطرح نیست؛ زیرا این یک طرح جدید برای از سرگیری مذاکرات دو کشور برای تغییر مفاد معاهده است.
۲. **حق شرط در معاهدات چندجانبه:** این نوع معاهدات انعطاف بیشتری نسبت به معاهدات دوجانبه در خصوص حق شرط وجود دارد؛ و در برخی معاهدات چندجانبه چنین حقی را برای طرف‌های عضو قائل شده‌اند.
۳. **حق شرط در معاهدات همه‌جانبه:** مسأله حق شرط بیشتر در مورد معاهدات همه‌جانبه مطرح است؛ زیرا هدف از تنظیم بسیاری از معاهدات همه‌جانبه تدوین مقررات واحد و یکنواخت بین‌المللی است و برای رسیدن به این هدف ضروری است که کشورهای بیشتری به معاهده ملحق شوند به همین دلیل نه تنها عضویت در این معاهدات برای همه کشورها آزاد است، بلکه این حق وجود دارد که کشورهای ثالثی که بعداً به معاهده ملحق می‌شوند شروطی را به کنوانسیون اضافه کنند.
۴. **حق شرط در سازمان‌های بین‌المللی:** به موجب کنوانسیون وین، حق شرط منوط به قبول ارگان صلاحیتدار آن سازمان است، مگر اینکه معاهده ترتیب دیگری را مقرر کرده باشد.

آثار حقوقی حق شرط

۱. **آثار حقوقی پذیرش حق شرط:** قبول حق شرط یک دولت به وسیله دولت متعاقد دیگر موجب می‌شود که آن دولت در صورت پذیرش یا از زمان لازم‌الاجرا شدن معاهده نسبت به آنها در مقابل یکدیگر طرف معاهده محسوب شوند.
۲. **آثار حقوقی مخالفت با حق شرط:** اگر دولتی که با حق شرط مخالفت کرده، با لازم‌الاجرا شدن معاهده بین خود و دولتی که به حق شرط اقدام کرده مخالفت نکند تنها آن قسمت و به همان میزان از مقررات معاهده که موضوع حق شرط است، بین آنها اعمال نمی‌شود.
۳. **آثار حقوقی انصراف از حق شرط و از مخالفت با آن:** بر اساس کنوانسیون وین حق شرط را می‌توان در هر زمان مسترد داشت و رضایت دولتی که حق شرط را پذیرفته برای انصراف آن ضروری نیست؛ مگر اینکه معاهده، نحوه دیگری را مقرر کند. همچنین مخالفت با حق شرط نیز در هر زمان می‌توان مسترد شود مگر اینکه معاهده، نحوه دیگری را مقرر کند. انصراف از حق شرط و مخالفت با آن در صورتی واجد اثر حقوقی است که این امر به دولتی دیگر ابلاغ شده باشد.

شناخت اعلامیه تفسیری و تمیز آن با حق شرط:

تعریف اعلامیه تفسیری: دولت‌ها ضمن پذیرش معاهده‌ای (امضا، تصویب، الحاق، تأیید)، برداشت و استنباط خود را از بعضی مواد به طریق اعلامیه‌ای اعلام می‌کنند که به این نوع اعلامیه «اعلامیه تفسیری» گویند.

انواع اعلامیه‌های تفسیری:

۱. **اعلامیه تفسیری صرف:** بیانیه‌ای که قصدش تفسیر محض است.

۲. **اعلامیه تفسیری مقید:** بیانیه‌ای که یک دولت، الحاق یا تصویب یک معاهده را به قبول تفسیر خاصی از کل معاهده یا بخشی از آن، توسط دولت‌های دیگر، منوط می‌کند.

تفاوت حق شرط با اعلامیه تفسیری: تفاوت‌های حق شرط با اعلامیه تفسیری از قرار ذیل است:

۱. حق شرط در کلیه معاهدات قابل اعمال نیست؛ ولی ممکن است اعلامیه تفسیری نسبت به آن معاهدات مجاز شناخته شود.

۲. اعلامیه تفسیری یک عمل یک‌جانبه و بدون اثر و اعتبار متقابل است؛ به عبارت دیگر اعلامیه تفسیری فاقد هرگونه الزام حقوقی برای دیگر دولت‌های طرف معاهده است؛ اما حق شرط اگر از سوی یک دولت هم مورد پذیرش قرار گیرد میان آن دولت و دولت واضع حق شرط رابطه قراردادی برقرار می‌شود و حق شرط یک عمل حقوقی یک‌جانبه است که به محض اینکه از طرف دولت مقابل پذیرفته شود به یک عمل حقوقی دوجانبه تبدیل می‌شود.

۳. اعلامیه تفسیری خطی مشی و مواضع دولت را مشخص می‌کند و وصف سیاسی دارد در صورتی که حق شرط وصف حقوقی دارد.

نمونه‌هایی از اعمال حق شرط و اعلامیه تفسیری

• نمونه‌هایی از اعمال حق شرط:

* کنوانسیون فلات قاره ۱۹۵۸، ایران هنگام امضای کنوانسیون فلات قاره نسبت به ماده ۳ از حق شرط استفاده نمود.

* اعمال حق شرط نسبت به کنوانسیون حقوق کودک ۱۹۸۹، ماده ۵۱ کنوانسیون حقوق کودک در مورد اعمال حق شرط اشاره نموده است. ایران به هنگام امضای کنوانسیون حقوق کودک از حق شرط استفاده نمود.

• نمونه‌هایی از اعلامیه تفسیری:

* اعلامیه تفسیری ایران نسبت به کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها، ماده ۳۱۰ کنوانسیون حقوق دریاها به دولت‌ها حق صدور اعلامیه تفسیری را داده است. ایران نیز از این حق استفاده نمود.

* اعلامیه تفسیری فرانسه نسبت به معاهدات مختلف، پارلمان فرانسه در بعضی موارد پس از صدور اعلامیه تفسیری، مبادرت به تصویب معاهده می‌کند. فرانسه در این موارد اعلامیه تفسیری صادر نموده است:

— به هنگام تصویب معاهده فرانسه - تونس ۱۸۷۸

— به هنگام تصویب موافقت‌نامه پرداخت دیون جنگ بین متفقین ۱۹۲۶

تفسیر معاهدات

مفهوم تفسیر: فعل و انفعال و کاووس ذهنی حقوقدانان برای رفع نکات مبهم، مجمل و غیرصریح عبارات و کلمات است به طوری که مفهوم و معنای واقعی آنها منطبق با قصد و نیت تدوین‌کنندگان استخراج و بیان شود. تفسیر مختص معاهدات نیست بلکه هر عمل حقوقی می‌تواند مورد تفسیر قرار گیرد. تفسیر معاهده از آن جهت اهمیت دارد که برخی اختلافات بین‌المللی به دلیل تفاسیر متفاوت و حتی متضاد از مندرجات معاهدات به وقوع می‌پیوندند.

مراجع صلاحیتدار برای تفسیر

۱. **مراجع بین‌المللی:** الف - مراجع دولتی بین‌المللی، ب - مراجع حقوقی بین‌المللی، ج - سازمان‌های بین‌المللی.

• **مراجع دولتی بین‌المللی:** دولت‌ها عاقدین معاهدات به شمار می‌آیند و بهتر از هر مرجع دیگری می‌توانند به تفسیر آنها بپردازند. در صورت تفاهم و توافق دولت‌های عضو یک معاهده، تفسیر به ۲ شکل است:

* **تفسیر پیشگیرانه:** پیش از اجرای معاهده، دولت‌های عضو می‌توانند اقداماتی به منظور روشن ساختن مفاهیم و عبارات معاهده انجام دهند، (اعلامیه‌های تفسیری یک‌جانبه از این نوع‌اند)

* **تفسیر متعاقب یا در حین انجام معاهده:** تفسیر متعاقب به ۲ شکل است:

— **تفسیر صریح:** طرفین معاهده می‌توانند موافقت‌نامه تفسیری منعقد کنند. این موافقت‌نامه، تفسیری صریح است و دایره شمول آن محدود به دولت‌های پذیرنده است.

— **تفسیر ضمنی:** در این تفسیر دولت‌های عضو معاهده به طور ضمنی رویه و عملکرد دولت‌های دیگر را می‌پذیرند.

• **مراجع حقوقی بین‌المللی:** مراجع حقوقی بین‌المللی در تفسیر معاهدات ۲ مرجع هستند:

* **مراجع داور بین‌المللی:** با توافق کشورها و به منظور فیصله دادن به اختلافات تشکیل می‌شود.

* **مراجع قضایی بین‌المللی:** عالی‌ترین مرجع قضایی بین‌المللی، دیوان بین‌المللی دادگستری است. دیوان نیز در ۳ حالت تفسیر را انجام می‌دهد: الف - در موردی که کشورهای طرف اختلاف شرط اختیاری قضاوت اجباری دیوان را پذیرفته و اعلامیه پذیرش را تسلیم دیوان کرده باشند. ب - در موردی که کشورهای متعاقد به موجب یکی از مواد خود معاهده، قضاوت اجباری دیوان را قبول کرده باشند. ج - در موردی که رأی دیوان به طور قطعی صادر شده است؛ اما یکی از طرفین نسبت به معنی و شمول رأی معترض بوده و درخواست تفسیر آن را کند.

• **سازمان‌های بین‌المللی:** در خصوص تفسیر معاهدات، صلاحیت سازمان‌های بین‌المللی مشخص نیست؛ زیرا رویه و عملکرد آنها متفاوت است. الف - برخی از سازمان‌های بین‌المللی صراحتاً صلاحیت تفسیر اسناد مؤسس خود را کسب نموده‌اند. ب - ارکان سازمان‌های بین‌المللی معمولاً مفاد مقرراتی را که فعالیت آنها را تنظیم می‌کند، مورد تفسیر قرار می‌دهند. ج - در صورت اهمیت مسأله تفسیر، امکان ارجاع آن مسأله به یک نهاد خاص بی‌طرف وجود دارد. د - قطعنامه‌های مجمع عمومی را نیز نباید از نظر دور نگهداشت زیرا مجمع با تصویب قطعنامه‌های متعدد، مفاد منشور را تفسیر می‌کند.

۲. **مراجع داخلی:** الف - مراجع اجرایی، ب - مراجع قانونگذاری، ج - مراجع قضایی.
- **الف - مراجع اجرایی:** ۱ - هیأت دولت، ۲ - وزارت امور خارجه، ۳ - مصوبات وزارتی (نهادهای قوه مجریه)
- **ب - مراجع قانونگذاری:** مجالس قانونگذاری
- **ج - مراجع قضایی:** دادگاهها در قانون مدنی ایران (ماده ۹ قانون مدنی) مراجع قضایی به تفسیر قوانین می‌پردازند.

اصول ناظر بر تفسیر معاهدات بین‌المللی

در تفسیر معاهدات - از سوی هر مرجعی که باشد - اصول زیر باید همواره مورد توجه واقع شود:

۱. **اصل حسن نیت:** قاعده اساسی تفسیر، حُسن نیت است که به صراحت در ماده ۳۱ عهدنامه‌های حقوق معاهدات آمده است: «یک معاهده باید با حسن نیت ... تفسیر شود» (بند ۱)
۲. **اصل انصاف**
۳. **اصل آثار مفید:** در تفسیر عبارات و کلمات یک معاهده، آن دسته از معانی را باید پذیرفت که اثر مفید و مطلوبی بر آنها مترتب باشد و از تفسیرهایی که به نتایجی آشکارا بی‌معنی و نامعقول منجر می‌شوند، باید جداً پرهیز نمود (ماده ۳۲ عهدنامه حقوق معاهدات)
۴. **آنچه نیاز به تفسیر ندارد، نباید تفسیر شود:** هنگامی که معنی مقرره‌ای روشن است، تفسیر آن لازم نیست. مقرره‌ای روشن است که «به کلمات غیر مبهم نوشته شده باشد» (ماده ۳۲ عهدنامه‌های حقوق معاهدات)
۵. **تفسیر طبق مفاهیم عادی و متداول:** تفسیر معاهدات باید مطابق با مفاهیم عادی و متداولی که باید به اصطلاحات آنها داده شود، صورت گیرد (بند ۱ ماده ۳۱ عهدنامه‌های حقوق معاهدات)؛ مگر آن که محرز شود قصد طرف‌ها این بوده که معانی خاصی از یک اصطلاح مستفاد شود. در این صورت، آن اصطلاح همان معنی خاص را خواهد داشت (بند ۴ ماده ۳۱ عهدنامه‌های حقوق معاهدات)
۶. **رعایت موضوع و هدف معاهده:** تفسیر معاهدات باید در چارچوب هدف و موضوع آنها انجام شود (بند ۱ عهدنامه‌های حقوق معاهدات)
۷. **توجه به سیاق عبارات معاهده (CONTEXT):** یکی از اصول بسیار مهم و اساسی در تفسیر هر معاهده، توجه به سیاق عبارات آن معاهده است، سیاق عبارات، علاوه بر متن که شامل مقدمه و ضمیمه نیز می‌شود، مشتمل است بر هرگونه توافق یا سند مرتبط با انعقاد معاهده، به علاوه همراه با سیاق عبارات، این موارد نیز باید مورد ملاحظه قرار گیرد: هر توافق مؤخر میان طرف‌ها در زمینه تفسیر یا اجرای معاهده، هر رویه مؤخر در اجرای معاهده که مؤید توافق طرف‌ها در خصوص تفسیر آن است و بالاخره، هر قاعده مرتبط با حقوق بین‌الملل که در روابط میان طرف‌ها قابل اجرا باشد (بندهای ۱، ۲، ۳ و ۴ ماده ۳۱ عهدنامه‌های حقوق معاهدات)

روش‌های تفسیر معاهدات بین‌المللی

۱. روش ذهنی:

- **الف - رجوع به سیاق عبارات** که درک مفهوم روشن و طبیعی آنها که متناسب با محتوا معاهده باشد.
- **ب - بررسی محتوای معاهده** شامل کلیه اسناد مربوط به معاهده است.
- **ج - بررسی محتوای معاهده** شامل رفتار متعاهدین بعد از انعقاد معاهده می‌شود.
- **د - اگر نتوان بر اساس متن معاهده تفسیر مطلوب انجام داد**، می‌توان به کارهای مقدماتی رجوع کرد. کارهای مقدماتی معمولاً شامل صورت‌جلسه مذاکرات و مباحثات کنفرانس‌ها و کمیسیون‌های بین‌المللی مربوط به انعقاد معاهده، پیش‌نویس و طرح اولیه معاهده و مکاتبات رسمی کشورها در حین انعقاد معاهده است.

۲. **روش عینی:** قواعد حقوقی مندرج در معاهدات بین‌المللی با مناسبات سیاسی و اجتماعی ارتباط دارند، در این روش اوضاع و احوال زمان انعقاد معاهدات باید در هنگام تفسیر معاهده در نظر گرفته شود؛ به عبارت دیگر معاهده قاعده حقوقی است که هدفش حکومت بر مناسبات اجتماعی است؛ بنابراین، چنین قاعده‌ای نمی‌تواند جدا از اوضاع و احوال مرتبط با ایجاد معاهده باشد و از نظر دیگر، این اوضاع و احوال به طور گسترده‌ای به زیست جامعه بین‌المللی وابسته است. هیچ‌گونه تفسیری از یک معاهده نمی‌تواند از این اوضاع و احوال جدا باشد.

اختتام معاهدات: معاهدات در صورت وجود موارد زیر خاتمه می‌یابند:

۱. بطلان معاهدات:

- **الف - عیوب رضا:** ۱ - نقض حقوق داخلی، ۲ - تجاوز نماینده دولت از حدود اختیارات، ۳ - اشتباه، ۴ - تقلب، ۵ - تطمیع نماینده دولت، ۶ - اجبار (دولت، نماینده دولت)

- **ب - علل دیگر:** عدم رعایت مقررات آمره - نابرابری معاهدات

۲. فسخ: با اراده مشترک متعاهدین - با اراده یک‌جانبه متعاهدین

۳. تعلیق معاهدات

۴. اصلاح و تجدیدنظر در معاهدات

شرایط اعتبار معاهدات

۱. **شرط اول: اهلیت طرف‌های معاهده:** بر اساس مقررات حقوق معاهدات، تنها تابعان فعال حقوق بین‌الملل، یعنی کشورهای و سازمان‌های بین‌المللی و نمایندگان تام‌الاختیار آنها از اهلیت انعقاد معاهده برخوردارند. البته در کنار تابعان فعال حقوق بین‌الملل، برخی از موجودیت‌های حقوقی دیگر نیز تحت شرایطی دارای اهلیت انعقاد برخی از معاهدات هستند.

۲. **شرط دوم: رضایت طرف‌های معاهده:** اصل آزادی اراده و رضایت طرف‌های معاهده به انعقاد معاهده، از اصول بنیادین حقوق معاهدات است.

۳. **شرط سوم: مشروعیت موضوع و هدف معاهده:** هر معاهده‌ای، صرف‌نظر از اینکه توسط تابعان فعال حقوق بین‌الملل یا نمایندگان صلاحیتدار آنها منعقد شود (اهلیت طرف‌های معاهده) و متضمن قصد و رضای آنها باشد، باید موضوع و هدفش نیز مشروع و قانونی باشد. این شرط به عدم رعایت قاعده آمره مربوط می‌شود.

بطلان معاهدات: موجبات بطلان معاهدات متفاوت بوده، برخی منجر به بطلان نسبی معاهدات و برخی دیگر منجر به بطلان قطعی معاهدات می‌شوند.

موجبات بطلان نسبی معاهدات: این موجبات به واسطه عیوب رضا فراهم می‌شود، عیوب رضا موجباتی است که رضایت کشورهای متعاقد را معلول ساخته و بی‌اعتباری آنها را به همراه دارد. عیوب رضا عبارتند از: ۱ - نقض حقوق داخلی، ۲ - تجاوز نماینده دولت از حدود اختیارات خود، ۳ - اشتباه، ۴ - تقلب، ۵ - تطمیع نماینده کشور، ۶ - اجبار به وسیله اعمال فشار به کشور یا نماینده کشور. در موارد عیوب رضا معاهدات بی‌نفسه باطل نمی‌شوند؛ بلکه قابل ابطال هستند. کلیه مواردی که تحت عنوان عیوب رضا به شمار می‌روند تنها از سوی کشور یا کشورهای متضرر قابل استناد است.

موجبات بطلان قطعی معاهدات: بطلان قطعی معاهدات به سبب عواملی است که بنیان حقوقی معاهده را متزلزل می‌سازد؛ و به نقض قواعد بنیادین حقوق بین‌المللی مرتبط می‌شوند. این موجبات از این قرار است: ۱ - عدم رعایت قواعد آمره، ۲ - نابرابری معاهدات

تفاوت موجبات بطلان نسبی معاهدات با موجبات بطلان مطلق معاهدات

۱. موجبات بطلان نسبی معاهدات اصولاً قابل ابطال‌اند؛ ولی موجبات بطلان مطلق معاهدات به طور کلی باطل هستند.
۲. موجبات بطلان نسبی معاهدات از قاعده قابلیت جداسازی مواد معاهدات تبعیت می‌کنند؛ یعنی فقط آن بخش از معاهده که قابل ابطال است، باطل می‌شود و سایر بخش‌ها قابل اجراست، ولی موجبات بطلان مطلق معاهدات از این قاعده تبعیت نمی‌کنند و کل معاهده باطل است.

موجبات بطلان معاهدات

۱. **نقض حقوق داخلی:** این اصل به طور کلی پذیرفته شده است که دولت‌ها، حین انعقاد معاهدات بین‌المللی، باید مطابق قوانین داخلی خود عمل کنند. سال‌ها میان حقوقدانان اختلاف نظر وجود داشت که عدم رعایت قوانین داخلی موجب بطلان معاهده می‌شود یا خیر؟

کنوانسیون وین ۱۹۶۹ بر این عقیده است که کشورها نمی‌توانند با استناد به مقررات داخلی خود مدعی بطلان معاهده شوند؛ مگر در مواردی که ماده ۴۶ کنوانسیون استثناء کرده است، نقض یا تجاوز نسبت به حقوق داخلی در صورتی موجب بی‌اعتباری رضایت می‌شود که تجاوز بارز باشد و به قاعده‌ای از حقوق داخلی مربوط شود که اهمیت اساسی داشته باشد. مثلاً گرفتن و دادن وام یا کمک‌های بدون عوض داخلی و خارجی از طرف دولت اگر بدون تصویب مجلس شورای اسلامی صورت گیرد مخالف، اصل ۸۰ قانون اساسی ایران بوده و قابل ابطال است.

۲. تجاوز نماینده کشور از حدود اختیارات خود: اگر نماینده یک دولت دارای اختیارات محدودی برای مذاکره باشد و طرف مقابل از محدودیت اختیارات مذکور بی‌اطلاع باشد؛ کلیه موافقتنامه‌های بین طرفین معتبر است؛ اما اگر این محدودیت به آگاهی طرف‌های معاهده رسیده باشد معاهده معتبر نخواهد بود.

۳. اشتباه: طبق مقررات عهدنامه‌های حقوق معاهدات، هر کشور یا سازمان بین‌المللی می‌تواند به اشتباه موجود در یک معاهده به منزله بطلان رضایتش به التزام در قبال آن معاهده استناد نماید، به شرط آن که:

الف - اشتباه، رضایتش را به التزام نسبت به آن معاهده معلول ساخته باشد، برای مثال اشتباه در معاهدات مرزی در مورد نقشه‌های مرزی
ب - آن اشتباه به واقعیت یا وضعیتی مربوط باشد که آن کشور یا سازمان بین‌المللی، وجود آن را به هنگام انعقاد معاهده مسلم می‌دانسته و مبنای اساسی رضایت او به التزام نسبت به معاهده بوده است.

ج - کشور یا سازمان بین‌المللی اعلان‌کننده اشتباه، خود در ایجاد چنین اشتباهی دخیل نباشد.

د - اوضاع و احوال حاکی از آن باشد که کشور یا سازمان بین‌المللی اعلان‌کننده اشتباه، از احتمال یا امکان بروز این اشتباه آگاه نبوده باشد.

ه - اشتباه اعلام‌شده، به نگارش معاهده مربوط نباشد، اشتباهی که صرفاً به نگارش متن معاهده مرتبط باشد، به اعتبار آن معاهده لطمه‌ای وارد نمی‌سازد؛ بلکه طبق ماده ۷۹ عهدنامه ۱۹۶۹ و ماده ۸۰ عهدنامه ۱۹۸۶ با توافق طرف‌ها قابل تصحیح و اصلاح است. همچنین ماده ۴۸ کنوانسیون ۱۹۶۹ وین اعلام می‌دارد که: «۱. اگر اشتباه مربوط به وضعیتی باشد که به تصور یک کشور مربوط به زمان انعقاد معاهده موجود بوده باشد و این وضعیت مبنای اساسی رضایت وی به التزام معاهده باشد، آن دولت می‌تواند به عنوان بی‌اعتبار بودن رضایت خود به اشتباه استناد کند. ۲. اگر اشتباه در موردی باشد که کشور مزبور به آن کمک کرده باشد یا از امکان اشتباه آگاه باشد، اشتباه موجب بی‌اعتباری نمی‌شود. ۳. اشتباهی که منحصراً مربوط به عبارات متن معاهده است، تأثیری در اعتبار آن ندارد»

۴. تقلب: هرگاه کشوری یا سازمان بین‌المللی، بر اثر رفتار متقلبانه طرف مذاکره، به انعقاد معاهده‌ای سوق داده شده باشد، کشور یا سازمان مذکور می‌تواند به تقلب طرف مقابل به عنوان بی‌اعتبار بودن رضایت خود به التزام در قبال معاهده به تقلب، استناد کند. (ماده ۴۹ عهدنامه‌های حقوق معاهدات) در واقع عمل متقلبانه عملی است که یک طرف معاهده انجام می‌دهد تا طرف دیگر را عمداً به اشتباه بیاندازد. اعمال متقلبانه عبارتند از: صحنه‌سازی، دروغ، سکوت.

• الف - صحنه‌سازی: مثل خوب جلوه دادن کالای معیوب و یا استفاده از عناوین ساختگی و تقلبی. این حالت در مورد زمانی است که کشوری عملاً با ترسیم نقشه‌های جعلی یا اسناد ساختگی در صدد اغفال کشوری دیگر برآید.

- **ب - دروغ:** هر دروغی رضایت را معیوب نمی‌کند بلکه دروغ باید در اساس معاهده موثر باشد.
 - **ج - سکوت:** سکوت در برخی موارد در حکم عمل متقلبانه است، مثل حالتی که یکی از طرفین با سکوت خود عملاً واقعیتی را از طرف دیگر پنهان می‌دارد تا از امضای معاهده روی گردان نشود.
۵. **تطمیع نماینده کشور:** اگر اعلام رضایت دولتی از طریق رشوه دادن به نماینده وی، به طور مستقیم یا غیرمستقیم توسط دولت دیگر صورت گیرد، دولت مزبور می‌تواند به عنوان بی اعتبار بودن رضایت خود به التزام معاهده، به ارتشاء استناد کند. کنوانسیون وین، مصادیق تطمیع را به ارتشاء و یا رشوه اشاره کرده است.
۶. **اجبار:** پس از جنگ جهانی اول تمایل روز افزون وجود داشته است که تجاوز را غیرقانونی اعلام کرد و به نظر می‌رسد که معاهدات تحمیلی توسط متجاوز باطل است. اجبار به دو شکل پدیدار می‌شود ۱ - اجبار نماینده دولت، ۲ - اجبار کشورها
- در صورتی که قرارداد صلحی بین کشور فاتح و مورد تجاوز با کشور مغلوب ولی متجاوز منعقد شود، اجبار و زوری که متجاوز را وادار به امضای معاهده کرده است، نمی‌تواند دلیل بطلان معاهده باشد.
۷. **عدم رعایت قواعد آمره بین‌المللی:** قاعده آمره یک قاعده کلی حقوق بین‌الملل است که کلیه کشورها رعایت آن را الزامی بدانند. کنوانسیون وین ۱۹۶۹ در مواد ۵۳ تا ۶۴ مقرر می‌دارد که: «معاهده‌ای که در زمان انعقاد با یک قاعده آمره حقوق بین‌الملل عام در تعارض باشد، باطل است» قاعده آمره حقوق بین‌الملل عام: قاعده‌ای است که به وسیله اجماع جامعه بین‌المللی کشورها به عنوان قاعده‌ای تخلف‌ناپذیر که تنها به وسیله قاعده بعدی حقوق بین‌الملل عام با همان ویژگی قابل تعدیل است، پذیرفته است؛ و اگر یک قاعده آمره حقوق بین‌الملل عام تأسیس شود، هر معاهده موجودی که در تعارض با قاعده مزبور باشد، باطل و منفسخ است.
- نکاتی که در خصوص قاعده آمره حائز اهمیت است:
۱. تعریف دقیقی از آن در کنوانسیون وین نشده است.
 ۲. تمام قواعد اساسی و الزامی حقوق بین‌الملل «قواعد آمره» نیستند و تنها برخی از آنها در زمره قواعد آمره به شمار آورد.
 ۳. خصیصه آمرانه برخی قواعد بین‌المللی از دو جهت توجیه می‌شود:
 - الف - حمایت از منافع جامعه و نظام بین‌الملل،
 - ب - حمایت از منافع یک کشور در قبال تجاوزات احتمالی سایر اعضای جامعه بین‌المللی
 ۴. شکل‌گیری قاعده آمره با عنصر معنوی عرف بین‌الملل (یعنی قاعده اعتقاد به الزامی بودن) ملازم است.
- ✓ قواعد آمره را به ۲ دسته می‌توان تقسیم کرد: قواعد آمره بین‌المللی و قواعد آمره منطقه‌ای. قواعد آمره منطقه‌ای در صورتی قابل قبول است که مخالف قواعد آمره بین‌المللی نباشد.

۸. **عهدنامه‌های نابرابر:** قراردادهایی که بر اساس برابری حاکمیت طرفین منعقد نشده باشد، باطل و بی اعتبار است، مانند عهدنامه‌ای که بین یک دولت مقتدر و دولت دیگری که تحت حمایت دولت اول است، منعقد می‌شود.

فسخ معاهدات: موجبات فسخ معاهدات شامل موارد زیر است:

۱ - اراده مشترک متعاهدین، ۲ - اراده یک‌جانبه متعاهدین، ۳ - تعارض تعهدات قراردادی، ۴ - ایجاد قاعده آمره جدید، ۵ - متروک ماندن معاهدات ۶ - فسخ معاهدات در اثر جنگ و مناقشات مسلحانه.

۱. **اراده مشترک متعاهدین:** خاتمه معاهدات به چند طریق در این مورد صورت می‌گیرد: ۱ - تفاسخ (اتفاق آرای طرفین معاهده)، ۲ - انقضای مدت معاهده، ۳ - انجام تعهدات قراردادی، ۴ - انعقاد معاهده جدید، ۵ - قید احتمالات در معاهدات، ۶ - قطع روابط دیپلماتیک و کنسولی.

✓ ساده‌ترین نوع اختتام معاهده با تراضی متعاهدین؛ یعنی تفاسخ (اتفاق آرای طرفین معاهده) صورت می‌گیرد.

✓ فسخ صریح زمانی است که معاهده مقدم صراحتاً معاهده مقدم را ملغی کند؛ و هر گاه مفاد معاهده مؤخر در تعارض با معاهده مقدم باشد و الغای معاهده مقدم در معاهده مؤخر قید نشده باشد، فسخ ضمنی است.

۲. **اراده یک‌جانبه یا لغو یک‌جانبه معاهده:** فسخ معاهدات بین‌المللی بنا به اراده یکی از متعاهدین فاقد اعتبار است؛ مگر اینکه به موجب مقررات موجود و مندرج در معاهده صورت گرفته باشد. شرایطی که یکی از متعاهدین می‌تواند به طور یک‌جانبه معاهده را فسخ کند: ۱ - شرط قبلی و صریح در معاهده، ۲ - جانشینی دولت‌ها در معاهدات، ۳ - نقض اساسی معاهده ۴ - قوه قاهره یا فورس ماژور، ۵ - تغییر بنیادین اوضاع و احوال.

✓ فسخ معاهده مربوط به معاهدات دوجانبه و کناره‌گیری و انصراف مربوط به معاهدات چندجانبه است.

• در معاهدات چندجانبه، انصراف یا کناره‌گیری اشکال مختلفی دارد:

۱. امکان کناره‌گیری از برخی معاهدات چندجانبه

۲. عدم امکان کناره‌گیری از برخی معاهدات چندجانبه

فورس ماژور: مانع و حالت اجتناب‌ناپذیری است که در اوضاع و احوال خاص پدید می‌آید و ناشی از رویدادهای خارجی است.

۳ شرط لازم برای فورس ماژور

۱. حادثه غیر قابل اجتناب

۲. حادثه غیر قابل پیش‌بینی

۳. حادثه ناشی از یک رویداد خارجی باشد

✓ مسأله جانشینی دولت‌ها در معاهدات در کنوانسیون وین به آن پرداخته نشده ولی در کنوانسیون دیگری در ۱۹۷۸ به آن پرداخته شده است.

تغییر بنیادین اوضاع و احوال: اگر در هنگام انعقاد معاهده باشد طرفین ملزم به اجرای معاهده نیستند؛ و تغییر اساسی اوضاع و احوال موجود در زمان انعقاد معاهده نمی‌تواند مبنای فسخ یا خروج از معاهده مورد استفاده قرار گیرد؛ مگر اینکه ۱. وجود اوضاع و احوال مبنای اساسی رضایت طرف‌های معاهده به التزام نسبت به معاهده است. ۲. در اثر این تغییر و یک دگرگونی اساسی در تعهداتی که به موجب معاهده هنوز قابل اجرا هستند و به وجود آید.

در دو مورد تغییر اساسی اوضاع و احوال نمی‌تواند مبنای فسخ یا خروج از معاهده مورد استفاده قرار گیرد ۱. اگر معاهده‌ای باشد که مرز را تعیین کند. ۲. اگر تغییر اساسی ناشی از نقض تعهدات معاهده، یا نقض هر تعهد دیگر بین‌المللی در قبال طرف‌های دیگر، از سوی طرفی باشد که به آن تغییر استناد می‌کند. اگر یکی از متعاهدین، اصلی را که مبنای اساسی معاهده است، نقض کند، سایر متعاهدین می‌توانند به استناد این امر معاهده را فسخ یا به حالت تعلیق در آورند.

ماده ۶۰ کنوانسیون وین موارد نقض اساسی معاهدات را بیان می‌کند: «۱ - نقض اساسی معاهده دوجانبه از سوی یکی از طرفین، طرف دیگر را مجاز می‌دارد که با استناد به نقض مزبور، معاهده را فسخ کرده یا آن را کلاً یا جزئاً به حال تعلیق در آورد. ۲ - نقض اساسی معاهده چندجانبه از سوی یکی از طرفین، طرف‌های زیر را مجاز می‌دارد که: الف - معاهده را متفقاً به حالت تعلیق در آورند به صورت کلی یا جزئی، ب - طرفی که از نقض معاهده متضرر شده است، حق دارد با استناد به نقض عهد، اجرای کامل یا بخشی از معاهده را به حال تعلیق در آورد. ج - هر یک از طرف‌های معاهده، به استثنای کشور نقض‌کننده حق دارد با استناد به نقض عمدی معاهده را نسبت به خود، کلاً یا جزئاً به حال تعلیق در آورد، مشروط بر اینکه معاهده چنان باشد که نقض اساسی معاهده از سوی یکی از طرفین، معاهده را اساساً دگرگون سازد. ۳ - نقض اساسی معاهده عبارت است از: الف - إعراض از معاهده علی‌رغم مقررات این معاهده، ب - نقض موادی از معاهده که از نظر تحقق هدف و موضوع معاهده حائز اهمیت است.»

۳. تعارض تعهدات قراردادی: در صورت تعارض تعهدات قراردادی در دو معاهده پیاپی که ناظر بر یک موضوع واحد هستند، می‌توان به سلسله مراتب زیر اشاره کرد:

الف - معاهده متضمن قواعد آمره بین‌المللی اعم از اینکه مقدم یا مؤخر باشد، بر معاهده دیگر رجحان دارد.

ب - معاهدات جهان‌شمول و قانون‌ساز بر سایر معاهدات برتری دارد.

ج - معاهدات قانون‌ساز بر معاهدات قراردادی رجحان دارند.

د - معاهدات قراردادی مؤخر عملاً معاهدات قراردادی مقدم را بی‌اعتبار می‌کنند.

۴. ایجاد یک قاعده آمره جدید: ماده ۶۴ کنوانسیون وین مقرر می‌دارد: «اگر یک قاعده آمره جدید حقوق بین‌الملل عام تأسیس شود، هر معاهده موجودی که در تعارض با قاعده مزبور باشد، باطل می‌شود.»

۵. **متروک ماندن معاهدات:** طبق قاعده عرفی جهانی، هنگامی که یک قاعده عرفی جدیدی میان کشورهای یک طرفین یک معاهده مقدم بوده‌اند معمول شود، به نحوی که خصوصیت معارض قاعده عرفی و معاهده عملاً موجب عدم اجرای معاهده مقدم می‌شود و این معاهده متروک و بلا اجرا می‌ماند.

۶. **فسخ معاهدات در اثر جنگ و مناقشات مسلحانه:** روابط خصمانه باعث فسخ خود به خود معاهداتی که طرفین منازعه از امضاکنندگان آن هستند، نمی‌شود؛ اما دولت‌ها در عمل بسیاری از معاهدات را در زمان جنگ حداقل به حال تعلیق در می‌آورند و شرایط جنگ ممکن است به دلیل عدم امکان اجرای معاهده و یا تغییر اساسی اوضاع و احوال، به فسخ معاهده منجر می‌شود.

تعلیق اجرای معاهدات

عهدنامه وین ۳ ماده را به تعلیق اجرای معاهدات اختصاص داده است (مواد ۵۷، ۷۲، ۵۸)، معاهدات می‌تواند نسبت به کلیه طرف‌ها یا یک طرف معین به حال تعلیق درآید.

اصلاح و جرح و تعدیل معاهدات

اصلاح معاهده به توافق طرف‌های معاهده که در اصل موضوعی سیاسی است، بستگی دارد.

دومین منبع حقوق بین‌الملل: عرف بین‌المللی

تعریف عرف: قاعده‌ای است که به دنبال تکرار رفتارهای یکسان شکل گرفته و ایجاد التزام کرده باشد.

عرف به مقوله حقوق غیر مکتوب تعلق دارد؛ یعنی عرف بدون درج در متون حقوقی، وجود داشته و دارای قدرت قانونی و الزام‌آور است. شارل دو ویشر معتقد است که عرف دارای ریشه‌های سیاسی و اجتماعی است: در روابط بین‌الملل، عرف زمانی شکل می‌گیرد که رویه و عملکرد به صورت یکسان و همه‌جانبه ریشه دوانیده باشد به طوری که در آن رویه ثبات منافع موجود مشهود بوده و مورد پذیرش عموم کشورها قرار گرفته باشد. تا پایان قرن بیستم، عبارت عموم کشورها شامل تعداد کمی از کشورها می‌شد و عبارت ثبات منافع موجود به معنای ثبات منافع پر نفوذترین کشورهای جهان بود. عرف مستمراً مانند ابزاری در ایجاد قواعد کلی نقش اساسی و مهمی در مجموعه قواعد حقوق بین‌الملل ایفا کرده است.

شرایط وجودی عرف بین‌الملل

دو عنصر اساسی عرف شامل: ۱ - عنصر معنوی یا روانی ۲ - عنصر مادی.

۱. **عنصر معنوی:** تکرار اعمال مادی برای ایجاد عرف کافی نیست، اعمال و رفتار هر دولت باید کردن نهادن به قاعده حقوق نیز به دنبال داشته باشد. عنصر روانی عرف را دیوان در قضیه لوتوس بیان نموده است. دیوان متذکر شده است که: «ترک فعل را وقتی می‌توان عرف

بین المللی تلقی کرد که ترک آن فعل آگاهانه بوده و دولت ممتنع خود را مکلف به ترک آن فعل دانسته باشد.» به طور کلی عنصر روانی عرف: اصلی است که بر اساس آن، قاعده خاصی در روابط بین الملل مقبولیت و اعتبار کافی را جهت اجرا به عنوان یک الزام حقوقی کسب کند.

۲. **عنصر مادی:** تکرار مستمر و ثابت اعمال مشابه توسط تابعین حقوق بین الملل در مدت زمان خاصی است.

• **عوامل مؤثر در تشکیل عنصر مادی:** ۱- شرط تکرار، ۲- تعدد رفتارها، ۳- عدم تساوی ارزش رفتارها.

۱. **شرط تکرار:** در پاسخ به این سوال که یک رفتار باید چند بار و در چند مدت تکرار شود تا شکل عرف بیابد دیوان بین المللی دادگستری در قضیه فلات قاره دریای شمال ۱۹۶۹ به این سوال پاسخ داده است: هر چند عملی که برای مدت زمانی کوتاه جریان داشته، لزوماً و به خودی خود مانعی برای شکل گیری عرف نیست، اما لازم است که در این مدت زمان کوتاه، طرز عمل عمومی کشورها، خصوصاً کشورهای ذی نفع عملاً یک شکل باشد. رأی فوق ۳ نکته را برای شکل گیری عرف از حیث زمان بیان می کند:

* برای شکل گیری قواعد عرفی، سپری شدن مدت زمانی لازم است.

* این مدت زمان می تواند کوتاه باشد ولی به این شرط که رویه و عملکرد دولت ها متداول و عملاً هم شکل باشد.

* در مورد قواعد عرفی، مواردی وجود دارد که سریعاً شکل گرفته اند مانند اصل حاکمیت دولت ساحلی به فلات قاره خود، شناسایی منطقه ماهیگیری ۱۲ مایلی، قاعده استفاده مسالمت آمیز از فضای اتمسفری.

• تکرار رفتار دولت ها به اشکال مختلف بر تشکیل قواعد عرفی مؤثر بوده اند. انواع این رفتارها شامل:

* الف - رفتارهای فعال مؤید آثار حقوقی سریع و آنی: برخی از رفتارها علی رغم عدم تکرار زیاد باعث تشکیل قواعد عرفی می شوند. نمونه آن اعزام سفینه توسط شوروی به فضا (شوروی بدون اینکه از دولت هایی که در مسیر عبور هستند تقاضا کند سفینه ای را پرتاب کرد و اصل آزادی فضا شکل گرفت)

* ب - رفتارهای کاملاً انفعالی که در برخی شرایط بیانگر پذیرش وجود قاعده حقوقی است: برخورد انفعالی یا عدم اعتراض نسبت به رفتارهای مختلف نقش بسزایی در شکل دهی قواعد عرفی دارد.

* ج - رفتاری که حکایت از اجماع دولت ها در مورد یک قاعده عرفی دارد: گاهی اوقات، اجتماع دولت ها در کنفرانس ها و سازمان های بین المللی و تبادل نظر بین نمایندگان دولت ها منجر به اجماع نظری می شود که می توان آن را به عنوان یک قاعده عرفی پذیرفت

۲. **شرط تعدد رفتار:** رفتار نباید در مفهومی محدود تعبیر شود، شرط تعدد رفتار بستگی به نوع رویه و عملکرد دارد. رویه ها می توانند متعدد باشند مثل مصونیت های دیپلماتیک و غیر قابل تعرض بودن اماکن دیپلماتیک؛ و در برخی موارد سوابق محدود هستند. مثل قضیه ویمبلدون که دیوان نتوانست رویه و عملکردهای متعدد را در کانال های سوئز و پاناما بیابد.

✓ شرط اساسی تشکیل عرف، متحدالشکل بودن uniformity رویه ها و عملکردها است.

✓ در نظر گرفتن رفتار تمامی دولت ها ضروری نیست.

۳. **عدم تساوی ارزش رفتارها:** رفتارها دارای ارزش یکسانی نیستند؛ بلکه برخی از آنها در تشکیل قواعد عرفی از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند: ۱ - ارزش برخی از رفتارها ناشی از اهمیت و معرّف بودن دولتی است که منشأ به وجود آمدن قاعده عرفی شده است. ۲ - ارزش برخی از رفتارها به دلیل پذیرش آن به عنوان یک قاعده عرفی توسط بخشی عظیم از جامعه بین‌المللی است.

انواع عرف

۱. **عرف جهانی:** طبق آرای قضایی، عرف‌ها قواعد کلی به شمار می‌روند و شامل تمام تابعین حقوق بین‌الملل می‌شوند. همچنین بر اساس اصلی که به موجب آن دولت‌ها هنگام تشکیل عرف می‌توانند عدم رضایت خود را نسبت به آن قاعده عرفی اعلام کنند، عرف مذکور شامل دولت معترض نمی‌شود. این ۳ اصل را می‌توان از این مطالب بیان کرد:

۱. قاعده عرفی خود به خود و مستقل از هرگونه رضایت مستقیم اعمال می‌شود.

۲. پذیرش قواعد عرفی بدون نیاز به جستجو در رفتار دولت‌ها قابل اعمال می‌شود

۳. برخی دولت‌ها می‌توانند از شمول قواعد عرفی خارج شوند مشروط به اینکه دلایل خود را ارائه دهند.

۲. **عرف منطقه‌ای:** عرف‌های منطقه‌ای همانند عرف‌های جهانی است و اصول یکسانی دارد با این تفاوت که دامنه شمول آنها از لحاظ جغرافیایی محدودتر است.

سایر منابع حقوق بین‌الملل

علاوه بر معاهده و عرف، منابعی دیگر نیز در ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری پیش‌بینی شده این منابع از قرار ذیل است: ۱ - اصول کلی حقوقی، ۲ - رویه قضایی و دکترین یا نظرات حقوقدانان، ۳ - عدل و انصاف، ۴ - اعمال حقوقی یکجانبه

۱. **اصول کلی حقوقی:** ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری مقرر می‌دارد که: «دیوان، اصول کلی حقوقی را که مورد تأیید ملل متمدن جهان است، به اجرا می‌گذارد.» حال باید دید منظور از اصول چیست؟ و نیز مورد تأیید ملل متمدن جهان شامل کدام اصول است؟ اصل به معنی قاعده اساسی است که عمومیت بسیار دارد. در خصوص اصولی که مورد تأیید ملل متمدن جهان است نظریات مختلفی وجود دارد؛ اما آنچه از نظرات مختلف بر می‌آید این است که لزومی ندارد که این اصول در حقوق تمام ملل وجود داشته باشد و عدم شناسایی اصل مذکور توسط یک کشور به اعتبار این اصل خدشه‌ای وارد نمی‌آورد و اعتقاد به اکثریت ملل متمدن شناسایی این اصول را اثبات می‌کند. به طور کلی اصول کلی حقوقی عبارتند از اصولی به هم‌بافته و پیوسته به تفکر حقوقی هستند که عملاً در تمام نظام‌های بزرگ حقوقی دنیا یافت می‌شود و بنا به ضرورت در حقوق بین‌الملل مورد عمل قرار می‌گیرد. این اصول کلی به ۲ دسته تقسیم می‌شود:

* **اصول کلی حقوقی مشترک:** اصل وفای به عهد، اصل حسن نیت، اصل جبران خسارت ناروا، اصل احترام به حقوق مکتسبه

* **اصول کلی حقوقی خاص:** اصل دوام کشورها، اصل حق تعیین سرنوشت، اصل مصونیت قضایی کشورها، اصل احترام به استقلال کشورها، اصل آزادی ارتباطات.

۲. **رویه قضایی بین‌المللی و نظرات حقوقدانان:** طبق م ۳۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری این منبع به عنوان وسایل فرعی حقوق بین‌الملل به شمار می‌رود. دلایل عدم قابلیت رویه قضایی و دکتربین به عنوان منابع حقوق بین‌الملل می‌توان ذکر کرد: الف - تصمیمات داوری و قضایی بین‌المللی، فی‌نفسه، از عناصر عرف بین‌المللی است که نمی‌توان آنها را به عنوان منبع مستقل و مشخص حقوقی به شمار آورد. ب - نمی‌توان دکتربین با عقاید علمی از جمله منابع خلاق حقوق بین‌الملل به شمار آورد؛ زیرا کار دانشمند، هنگام تبیین عقیده علمی کاری به حد کمال انتقادی است و عقیده‌ای که ابراز می‌دارد، موضوع را از لحاظ علمی توضیح می‌دهد.

۳. **عدل و انصاف:** هرگاه در فیصله یک قضیه، قاضی بین‌المللی عدالت طبیعی را در مقابل عدالت قانونی به اجرا گذارد، در این صورت، اصل عدل و انصاف را رعایت کرده است، در این خصوص بین حقوقدانان اختلاف نظر وجود دارد. نقش و اهمیت مفهوم عدالت را می‌توان در ۳ زمینه شاهد بود: ۱ - جرح و تعدیل قاعده، ۲ - اتمام و تکمیل قاعده، ۳ - ابطال و حذف قاعده

۱. جرح و تعدیل قاعده: نخستین فایده اصل عدالت و انصاف این است که قواعد حقوق موضوعه را که به شکل قاعده حد اعلا است تعدیل می‌سازد.

۲. اتمام و تکمیل قاعده: اصل عدالت و انصاف تنها تعدیل‌کننده قواعد حقوقی نیست؛ بلکه این اصل تکمیل‌کننده یا مکمل قواعد حقوقی نیز می‌باشد و نقایص حقوق موضوعه را رفع و تکمیل می‌کند. اصل عدل و انصاف در ۲ مورد منبع حقوق است: ۱ - در حالت بی‌کفایتی و نقص حقوق موضوعه موجود، ۲ - در حالت سکوت حقوق مزبور.

۳. ابطال و حذف قاعده: اصل عدالت و انصاف ابطال‌کننده قواعد حقوقی نیز می‌تواند باشد مشروط بر این که اصحاب دعوی از قضات بخواهند به قواعد حقوقی توجه نکنند و بر اساس عدالت و انصاف رسیدگی کنند.

✓ ۲ شرط اجرای عدالت و انصاف به عنوان منبع حقوق بین‌الملل: ۱ - موافقت اصحاب دعوی ۲. اختیار دیوان در استفاده از این اصل.

۴. **أعمال حقوقی یک‌جانبه:** ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری أعمال حقوقی یک‌جانبه را در شمار منابع حقوق بین‌الملل ذکر نمی‌کند.

• **مفهوم أعمال حقوقی یک‌جانبه:** عمل یک‌جانبه به یک عمل حقوقی که وضعیت‌های حقوقی جدید را ایجاد می‌کند و به سایر تابعین حقوق بین‌الملل قابل اعمال است، اطلاق می‌شود. خصوصیات عمل یک‌جانبه:

* الف - حکایت از بیان یک اراده دارد.

* ب - دارای آثار حقوقی است و موجد حق و تکلیف است.

* ج - عمل یک‌جانبه یک منبع حق بین‌الملل است که سندیت دارد و در داوری‌ها و محاکم قضایی می‌توان به آن استناد کرد.

• طبقه‌بندی اعمال حقوقی یکجانبه

۱ - اعمال در حکم شرط، ۲ - اعمال موجد تکالیف، ۳ - اعمال مؤید حقوق؛ ۴ - اعمال مبتنی بر طرد حقوق، ۵ - اعمال یکجانبه ضمنی

۱. **اعمال در حکم شرط: اعلان:** تنها موردی که در زمره اعمال در حکم شرط مطرح می‌شود: اعلان (Notification)، اعلان قبلاً برای تصرف و اشغال سرزمین به کار می‌رفت، امروزه توسعه یافته است. اعلان می‌تواند قانونی و یا غیر قانونی باشد. همچنین ۲ نوع اعلان وجود دارد: ۱ - اعلان اجباری، ۲ - اعلان اختیاری.

۲. اعمال موجد تکلیف: وعده و شناسایی

* **قول و وعده:** دکتترین کلاسیک وعده را به عنوان یک عمل یکجانبه، الزام‌آور تلقی نکرده و تنها در صورتی آن را معتبر می‌داند که طرف مقابل آن را پذیرفته باشد؛ اما حقوقدانان معاصر وعده را یک عمل یکجانبه مستقل که می‌تواند موجد حقوق و تکالیف باشد شناخته‌اند.

* **شناسایی:** شناسایی به مفهوم عام کلمه به عملی گویند که یک کشور وجود برخی وقایع (حکومت یا دولت جدید، اسناد)، وضعیت‌ها (حالت جنگ، حالت شورش) و یا برخی ادعاها را قانونی دانسته و مایل است روابط حقوقی آتی خود را بر اساس وقایع، اسناد، وضعیت‌ها و ادعاهای شناسایی شده توسط خود، برقرار سازد. شناسایی یک عمل حقوقی یکجانبه نیست.

۳. **اعمال مؤید حقوق: اعتراض:** علاوه بر حق شرط که در معاهدات معمول است، عمده‌ترین عمل حقوقی یکجانبه که موضوع آن تأیید حقوق یک کشور است، اعتراض می‌باشد. اعتراض در نقطه مقابل شناسایی قرار دارد.

۴. **اعمال مبتنی بر طرد حقوق: انصراف:** انصراف یکی از روش‌های اختتام به شمار می‌آید، ولی محدود به آن نمی‌شود. انصراف می‌تواند به اشکال مختلف بیان شود: ۱ - به شکل یک عمل یکجانبه، ۲ - در قالب یک رفتار مشخص و معلوم، ۳ - به موجب تعهدات قراردادی یک کشور

۵. **اعمال یکجانبه ضمنی:** سکوت هر چند فی‌نفسه یک عمل یکجانبه نیست ولی می‌تواند نوعی بیان اراده یکجانبه قلمداد شود.

فصل ششم: اسلام و حقوق بین‌الملل

منظور از کاربرد عبارت اسلام و حقوق بین‌الملل و در کنار هم قرار دادن آنها، مطالعه نهادها و موضوعات حقوق بین‌الملل از دیدگاه اسلام است. در این مبحث به تعریف و منبع حقوق بین‌الملل از دیدگاه اسلام و مساله معاهدات بین‌المللی در اسلام پرداخته می‌شود.

حقوق بین‌الملل اسلام: در ادبیات فقه اسلامی، حقوق بین‌الملل عمومی و خصوصی را «علم السیر» نامیده‌اند. کلمه سیر جمع سیره به معنای روش است و در تاریخ اسلامی به روش رفتاری نبوی به طور عام اطلاق می‌شد. ولی به تدریج در معنای خاص‌تر؛ یعنی روش رسول الله

(ص) در جنگ‌ها و شیوه برخورد ایشان با دشمن در نبرد مسلحانه به کار رفت و بالاخره این کلمه معنای روش رئیس دولت اسلامی در برخورد با غیرمسلمانان را به خود اختصاص داد.

حقوق بین‌الملل در اسلام دربرگیرنده کلیه قواعد حاکم بر روابط بین‌المللی و تأمین‌کننده تمامی حقوق انسان‌ها در روابط بین‌المللی است. ایجاد چنین قواعدی جامع و کامل، صرفاً بر اراده‌های بشر استوار نیست، بلکه باید خاستگاه اصلی آن را در اراده فرابشری و خداوندی جستجو نمود.

منابع حقوق بین‌الملل از دیدگاه اسلام

با توجه به اینکه نظام حقوقی اسلام قائل به شناخت وحدت حقوقی است، بنابراین منابع اصلی خاصی به عنوان منابع حقوق بین‌الملل، جدا از حقوق داخلی، مدّ نظر نیست. البته می‌توان آن دسته از مقررات اسلامی را که با نام «سیر» از آنها یاد می‌شود، در آیات قرآن کریم و تفاسیر مربوط، روایات، عهدنامه‌ها (قراردادهایی که مسلمانان با غیرمسلمانان منعقد ساخته‌اند)، دستورهای رسمی پیامبر (ص) و خلفا و ائمه (ع) به فرماندهان و فرمانروایان یافت.

منابع حقوق بین‌الملل از دیدگاه اسلام، یعنی عوامل و عناصر شکل‌گیری قواعد و مقررات حقوقی بین‌المللی که از نظام عقیدتی اسلام ناشی می‌شوند. منابع حقوق اسلام به طور کلی عبارتند از: کتاب (قرآن کریم)، سنت، اجماع و عقل (یا به نظر اهل سنت، قیاس) در زمینه «سیر» می‌توان از معاهدات بین‌المللی سخن گفت که نقش بسیار مهمی دارند، ولی جزو منابع مستقیم محسوب نمی‌گردند، شاید در بررسی نهایی بتوان آنها را منبع فرعی دانست؛ بنابراین، منابع حقوق بین‌الملل از دیدگاه اسلام به دو دسته منابع اصلی و مستقیم و منابع فرعی و تبعی تقسیم می‌شوند. منابع اصلی عبارتند از: کتاب، سنت، اجماع، عقل (یا قیاس) و منابع فرعی و تبعی عبارتند از: عرف بین‌المللی و معاهدات بین‌المللی.

۱. **کتاب (قرآن کریم):** قرآن کریم مهم‌ترین و اصیل‌ترین منبع حقوق اسلام است. آیاتی که به مثابه قانون است، به اصطلاح «آیات الأحکام» خوانده می‌شود. از مجموع آیات قرآن کریم ۵۰۰ آیه مربوط به احکام اعم از عبادات و معاملات و غیره است. از میان آیات راجع به احکام، حدود نیمی به قواعد «سیر» مربوط است.

۲. **سنت:** به عقیده شیعیان، سنت عبارت است از گفتار یا کردار و یا تقریر پیامبر (ص) و سایر معصومین (ع) در کلیه امور و احکام شرعی و حقوقی. تقریر، یعنی تأیید و تصویب صریح یا ضمنی (به صورت عدم رد و سکوت یا رفتار تأییدآمیز) گفتار و کردار دیگران توسط معصومین (ع) و یا نقل قول از آنان در احکام شرعی و حقوقی. اهل سنت تنها سنت نبوی را حجت می‌شمارند، ولی شیعیان به حکم برخی از آیات قرآن و احادیث متواتر از رسول اکرم (ص) که خود اهل تسنن روایت کرده‌اند، به قول و فعل و تقریر ائمه اطهار (ع) نیز استناد می‌کنند. حدیث در حقوق اسلام نقش اساسی دارد، زیرا نص قرآن در مسائل حقوقی بسیار کم است و به عکس در احادیث است که بسیاری از مسائل حقوقی دیده می‌شود. سنت در «سیر» نقش عمده‌ای دارد. نمونه سنت قولی یا گفتار پیامبر (ص) «لَا تَقْتُلُوا شَيْخًا فَانِيًّا وَلَا طِفْلًا صَغِيرًا وَلَا امْرَأَةً وَلَا تَغْلُوا وَضُمُوا غَنَائِمَكُمْ وَأَصْلِحُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» «سال‌خوردگان فرتوت و کودکان خردسال و زنان را نکشید، (در غنائم) خیانت نکنید و غنائم خود را سرجمع کنید و رفتاری شایسته و نیکو داشته باشید که خداوند نیکوکاران را دوست دارد» و نمونه سنت فعلی یا کردار پیامبر (ص) تعیین مدت ۱۰ سال برای پیمان ترک مخاصمه در صلح حدیبیه است.

۳. **اجماع:** اجماع در لغت به معنی اتفاق است و در حقوق اسلام، اتفاق نظر دانشمندان اسلامی در یک موضوع شرعی و حقوقی را اجماع می‌گویند. اجماع در صورتی معتبر است که نصی در قرآن کریم و سنت نباشد.

۴. **عقل:** از نظر شیعه و برخی فرق اهل سنت (چون کرامتیه و معتزله)، عقل در زمره منابع حقوق اسلامی است. عقل به مثابه منبعی است که می‌تواند با استفاده از آن به یک حکم یا قاعده حقوقی پی برد و آن را کشف کرد. حکم عقل را دلیل یا حکم عقلی گویند.

قیاس: از دید اهل سنت، قیاس به عنوان منبع چهارم حقوق اسلام (به جای عقل) محسوب می‌شود. به زبان ساده، هرگاه بین دو موضوع شباهتی وجود داشته باشد و حکم یکی از آنها در شرع معلوم باشد، مقایسه کردن دیگری را بر آن و اثبات حکم آن (موضوع معلوم) را بر این (موضوع مجهول)، قیاس گویند.

۵. **عرف:** عرف عبارت است از تکرار عمل معین، در مدت زمان طولانی، ناشی از عادات و رسوم اجتماعی که به تدریج خصوصیت الزامی و حقوقی یابد. اسلام، عرفی را می‌پذیرد که: ۱ - پسندیده باشد، ۲ - منبعث از اراده باشد، ۳ - معقول باشد، ۴ - نصی فقهی در مورد آن وجود نداشته باشد ۵ - مخالف و مغایر با نصی فقهی نباشد، زیرا با وجود نص نمی‌توان به عرف استناد کرد.

۶. **معاهده:** مفهوم معاهده بین‌المللی در اسلام، متأثر از مفهوم کلی قرارداد در اسلام است، با این تفاوت که این توافق به جای اینکه میان افراد باشد، میان کشور اسلامی با سایر کشورها یا سازمان‌های بین‌المللی در زمینه‌های مختلف سیاسی، بازرگانی، نظامی و امثال آنهاست. معاهدات در اسلام دارای اعتبار و اثر حقوقی هستند که منطبق با موازین اسلامی باشد و یا حداقل خلاف آنها نباشد.

اولین معاهده بین‌المللی در اسلام

در مورد اینکه کدامیک از معاهدات پیامبر (ص) با قبایل و اهالی غیرمسلمان را می‌توان به عنوان اولین معاهده بین‌المللی در اسلام تلقی کرد، اختلاف نظر وجود دارد. در آغاز، بیان این نکته ضروری است که در سال‌های اول ظهور اسلام، میان قبایل و شهرهای شبه جزیره عربستان، هیچ‌گونه وحدت سیاسی وجود نداشت و هر یک تقریباً «واحد سیاسی» مستقلی به حساب می‌آمدند؛ بنابراین، انعقاد هرگونه معاهده‌ای میان آنها تا حدودی دارای وصف «بین‌المللی» بود، با این وجود از نظر سیر تحوّل تاریخی معاهدات بین‌المللی، می‌توان این قبیل معاهدات را نیز به عنوان معاهدات بین‌المللی محسوب داشت.

پیمان عقبه: برخی پیمان عقبه اول را اولین معاهده بین‌المللی در اسلام می‌دانند، این پیمان از حیث تاریخی (سال دوازدهم بعثت) اولین قرارداد پیامبر (ص) با واحدهای سیاسی عربستان (قبایل اوس و خزرج) بود، اما نظر به اینکه در آن تاریخ دولت اسلامی تشکیل نگردیده بود، به همین جهت، دادن عنوان «معاهده بین‌المللی» به پیمان عقبه محل تردید است.

منشور مدینه: برخی دیگر، «منشور مدینه» (منعده در سال اول هجرت) را نخستین پیمان بین‌المللی در اسلام دانسته‌اند تا جایی که حتی مارسل بوازار، اسلام‌شناس سوئیسی آن را اولین معاهده بین‌المللی امنیت دسته‌جمعی قلمداد کرده است. در حالی که به نظر می‌رسد این منشور بیشتر یک «قرارداد اجتماعی» و یا یک «قرارداد داخلی» باشد تا یک پیمان بین‌المللی، زیرا در مقدمه آن چنین ذکر گردیده: «این پیمانی است از محمد (ص) پیامبر خدا میان مهاجران و انصار از یک سو و یهودیان مدینه از سوی دیگر»؛ بنابراین، به هیچ وجه نمی‌توان آن را یک معاهده بین‌المللی به حساب آورد.

پیمان صلح حدیبیه: در پاسخ به این پرسش که اولین معاهده بین المللی در اسلام کدام است، می توان از پیمان صلح حدیبیه که میان دولت نوبنیاد اسلامی و قبیله قریش در ذی القعدة سال ششم هجری منعقد گردید، نام برد.

هنگامی که پیامبر (ص) با یاران خویش برای انجام عُمرة عازم مکه بودند، لشکریان قریش مانع ورود ایشان شدند. قریشیان زمانی که محمد (ص) و اصحاب او را مصمم به زیارت مکه یافتند و از جانب دیگر، مسلح و طالب جنگ ندیدند، سهیل بن عمرو را برای مذاکره و انعقاد صلح نزد پیامبر (ص) فرستادند. در نتیجه پیمان حدیبیه میان طرفین به امضا رسید.

اصل وفای به عهد در اسلام: معاهده که در واقع نوعی تعهد است، متضمن خصوصیت الزامی است، در غیر این صورت، عنوان معاهده نخواهد داشت. اصل وفای به عهد، سالیان دراز است که در کلیه نظام های حقوقی و اخلاقی و عرفی بشری پذیرفته شده است. اسلام در قبول چنین اصلی تا بدان جا پیش رفته که آن را واجب شرعی قلمداد کرده است؛ در اسلام، معاهده تنها در برابر خلق و خالق است. مسلمان باید طبق دستورات الهی که در قرآن کریم آمده، خداوند را در موقع انعقاد معاهده گواه گیرند که این امر تضمین کننده عهد است.

قرآن کریم و اصل وفای به عهد: قرآن کریم در آیات مختلف و با عباراتی فصیح، چون «أوفوا بالعهد» و «أوفوا بالعقود»، بر اصل وفای به عهد تأکید دارد و از آن جمله آیات:

«... وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ ... وَالْمُؤْمِنُونَ بَعْدَهُمْ إِذَا عَاهَدُوا ...؛ ولیکن نیکوکار کسی است که به خداوند ایمان آورده و چون پیمان بدهد، به پیمانش وفا کند.» (سوره بقره آیه ۱۷۷)

«... يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ ...؛ ای اهل ایمان (هر عهد که با خدا و خلق بستید) به عهد و پیمان خود وفا کنید» (سوره مائده آیه ۱)

«الَّذِينَ يُوفُونَ بَعْدَ اللَّهِ وَلَا يُتَّقُونَ الْمِثَاقَ؛ تنها عاقلان اند که هم به عهد خدا وفا می کنند و هم پیمان حق را نمی شکنند» (سوره رعد آیه ۲۰)

«وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا؛ و به عهد خویش وفا کنید که بازخواست خواهید شد» (سوره اسراء آیه ۳۴)

آیات ۴۰ سوره بقره، ۷۶ سوره آل عمران، ۱۵۲ سوره انعام، ۲۷، ۶۰ و ۷۰ سوره انفال، ۴، ۵، ۷، ۱۲ و ۱۳ سوره توبه، ۹۱ سوره نحل، ۸ سوره مؤمنون و ۳۲ سوره معارج نیز در این خصوص است.

سنت نبوی و اصل وفای به عهد: گفتار و کردار پیامبر گرامی اسلام در همه حال حاکی از احترامی است که ایشان برای اصل وفای به عهد قائل بودند. احادیث معتبر و قضایای مسلم تاریخی این مطلب را به اثبات می رساند.

برای مثال:

- حدیث «المؤمنون عند شروطهم، مسلمانان مکلفند شروطی که بر عهده می گیرند اجرا کنند»

- انس بن مالک از پیامبر (ص) روایت می کند که فرمودند: «لا دين لمن لا عهد له؛ کسی که به عهد خود وفا نمی کند، دین دار نیست» به بیان روشن تر، یعنی کسی که پای بند عهد خود نیست از دایره دیانت خارج است.

- عایشه از رسول اکرم (ص) نقل می‌کند که فرمودند: «إِنَّ أَحْسَنَ الْعَهْدِ مِنْ إِيْمَانٍ؛ نِيْكُوْبِيْ عَهْدٍ از جمله فعل مؤمنان است» به عبارت دیگر، یعنی نیکو عهد باشید.

شرایط عمومی معاهدات در اسلام

مقصود از شرایط عمومی معاهدات در اسلام، شرایطی هستند که طبق موازین اسلامی باید رعایت شوند و عبارتند از:

۱. اهلیت طرفین: کشورها و سازمان‌های بین‌المللی و غیراسلامی و نمایندگان صلاحیت‌دار آنها اهلیت طرف معاهده شدن را از دیدگاه اسلام دارند.

۲. قصد و رضا طرفین

۳. معین بودن موضوع معاهده

۴. مشروعیت موضوع و جهت معاهده

۵. اجرای صیغه عقد (ایجاب و قبول) به هر زبان

۶. تصویب ولی امر مسلمین

۷. رعایت قاعده نفی سبیل

۸. کتبی بودن معاهده

۹. صراحت معاهده

رعایت قاعده نفی سبیل: یکی از اصول بنیادین حاکم بر روابط بین‌المللی در اسلام، قاعده نفی سبیل است. واژه «نفی» به معنی بسته شدن و واژه «سبیل»، اصطلاحاً یعنی قانون و شریعت. مفهوم حقوقی و فقهی قاعده نفی سبیل: خداوند به حکم آیه کریمه «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (سوره نساء آیه ۱۴۱) راه هرگونه نفوذ و تسلط حکومت‌های خارجی و آحاد بیگانگان (کفار) را بر کشورهای اسلامی و آحاد مسلمانان مسدود کرده است. در نتیجه، بیگانگان (کفار) به طور کلی و تحت هیچ شرایطی و در هیچ زمینه‌ای بر مسلمانان چیره نخواهند شد. نهایت اینکه، انجام هر نوع عملی و برقراری هرگونه ارتباطی (میان مسلمانان و بیگانگان) که موجب استیلاء و تسلط بیگانگان بر کشورهای اسلامی و یا اشخاص و اموال مسلمانان شود، بر حکومت اسلامی و مسلمانان ممنوع و حرام می‌باشد.

مسأله زبان در نگارش معاهدات: گرچه عده‌ای از فقها، زبان عربی را در قراردادهای لازم‌الوفاء، مانند عقد بیع و نکاح لازم شمرده‌اند، ولی درباره پیمان‌ها و قراردادهای خارجی عقیده بیشتر فقها بر آن است که زبان خاص لازم نیست، حتی ممکن است به چند زبان نوشته شود.

انواع معاهدات در اسلام: در اسلام، معاهداتی که با کشورهای خارجی منعقد می‌شود، بر دو گونه است: دائم و موقت. قراردادهای منعقد شده میان کشورهای اسلامی و یا میان آنها با کشورهای تحت ذمه، «دائمی» است، لیکن معاهداتی که کشورهای اسلامی با کشورهای غیراسلامی منعقد می‌نمایند، جنبه «موقت» دارد؛ به این عبارت که مدّت چنین معاهداتی محدود است. اکثر فقها، مدّت را ده سال (مدّت مقرر در پیمان

حدیبیه) می‌دانند، اما عدهٔ خیلی از آنان عقیده دارند که چون پیمان حدیبیه دو سال بیشتر دوام نداشت، بنابراین مدت معاهدات موقت نیز همان دو سال. عقیدهٔ اول به نظر صحیح‌تر می‌آید؛ همان‌طور که قبلاً اشاره شد نقض پیمان پس از دو سال دلیل بارز و مشخص داشت. همچنین معاهدهٔ ترک مخاصمه باید با استناد به ضرورت، توجیه گردد. در خصوص مدت آن بین فقها اختلاف نظر وجود دارد؛ به نظر بعضی نباید بیش از چهار ماه طول بکشد و چنانچه ضرورت اقتضاء کند، مسلمانان مجازند تا یک سال قرارداد ترک مخاصمه برقرار سازند. مشهور فقهای امامیه معتقدند که عقد مُهادِنه بیش از یک سال جایز نیست. ولی بعضی فقهای معاصر برآنند که این نظر بی‌دلیل است و عقد مُهادِنه بسته به اقتضای مصلحت است و محدودیت زمانی ندارد.

موجبات بطلان معاهده در اسلام: موجبات بطلان معاهده در اسلام، همان عیوب اراده و قصد و رضاست که اهم آنها عبارتند از: تجاوز نمایندهٔ امام یا نمایندهٔ حکومت اسلامی از حدود اختیارت، اشتباه در موضوع معاهده، توسل به اقدامات متقلبانه، اجبار نماینده یا دولت اسلامی.

ارادهٔ یک‌جانبهٔ یکی از متعاهدین

قاعدهٔ نبذ: در قرآن مجید آیهٔ ۵۸ سورهٔ انفال مقرر داشته است: «وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ» یعنی «و اگر از خیانت و پیمان‌شکنی گروهی (که با آنان هم‌پیمانی) بیم داری، پس به آنان خبر ده که (پیمان) به صورتی مساوی (و طرفینی) گسسته است؛ زیرا خدا خائنان را دوست ندارد.» و در آیهٔ ۷ سورهٔ توبه فرموده است: «فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ» یعنی «تا آنان (در پیمان خود) با شما پایدارند، شما نیز بر پیمان با آنان پایدار بمانید»

به موجب منطوق آیهٔ نخستین و مفهوم آیهٔ اخیر، فقها قاعده‌ای تحت عنوان قاعدهٔ «نبذ» استنتاج کرده‌اند. نبذ یعنی پرتاب کردن، افکندن چیزی به سوی دیگری. مدلول قاعده این است که در فروض زیر حاکم اسلامی می‌تواند بدون توافق دیگری مبادرت به نقض معاهده نماید:

۱. نقض شرایط معاهده توسط طرف مقابل

۲. بیم نقض و خیانت از سوی دشمن

شرایط اجرای قاعده: اجرای قاعدهٔ نبذ در فرض اول - یعنی فرض وقوع نقض توسط دشمن - نیازی به حکم امام ندارد. ولی برای اجرای قاعده در فرض دوم - یعنی خوف خیانت - شرایط زیر لازم است:

الف - قرارداد میان دولت اسلامی با طرف مقابل از نوع موقت باشد، نه از نوع دائم. در فرض دائم، همانند قرارداد ذمه، قرارداد به طور یک‌جانبه قابل نقض نیست.

ب - قرارداد موقت - در فرض بیم خیانت و نه تحقق بالفعل آن - فقط با حکم امام قابل نقض است.

ج - اجرای قاعدهٔ نبذ در فرض اخیر (بیم خیانت) و ترتب اثر بر آن، مشروط به ابلاغ به طرف مقابل است. به دلیل اینکه نبذ بدون ابلاغ حيله و خدعه تلقی می‌گردد و رسول الله (ص) از این عمل به موجب نصوص صریح منع فرموده است. آن حضرت در عهودی که می‌نوشتند تصریح می‌فرمودند "وفاء لا غدر فيه" البته در فرض اول - یعنی آنجا که طرف مقابل ابتدا نقض عهد و خیانت کرده است - نبذ نیاز به ابلاغ ندارد. مرحوم

طبرسی، مفسر شیعی قرآن، می‌گوید: جایز نیست بدون آگاه‌سازی طرف مقابل بر قطع روابط سیاسی، مبادرت به جنگ (نمود) زیرا چنین عملی خیانت محسوب است و در ذیل آیه شریفه خداوند به صراحت از خیانت منع فرموده است.

نمونه تاریخی قاعده نبذ: به قاعده نبذ در تاریخ اسلام مکرراً عمل شده است. از جمله در مورد شأن نزول آیه شریفه که در داستان بنی قریظه است. پیامبر با این قوم معاهده داشت مبنی بر اینکه به مشرکین کمک نظامی و تسلیحاتی نکنند؛ ولی نقض عهد کردند و سلاح در اختیار مشرکین قرار دادند. بعد آمدند و ادعای اشتباه و نسیان کردند و درخواست عفو نمودند. بار دیگر مجدداً با آنان معاهده برقرار شد. باز در جنگ خندق به دشمنان اسلام کمک کردند و نقض عهد نمودند. این بار با نزول آیه، قاعده نبذ اجرا شد.

تغییر اوضاع و احوال: اصولاً تغییر رهبران و دولتمردان حکومت اسلامی، به عنوان تغییر اوضاع و احوال تلقی نمی‌شود تا موجبی برای اعلان فسخ یک‌جانبه معاهدات از سوی آنها باشد، ولی هرگاه یکی از کشورهای اسلامی معاهده‌ای با بیگانگان منعقد سازد و بعداً معلوم شود که آن معاهده بر خلاف مصلحت اسلام و مسلمین بوده و بیش از آنکه خیر و صلاح خلق را در بر داشته باشد، فریب و نیرنگ بیگانگان را به همراه دارد و در نتیجه زیان و فساد تولید می‌کند و ثروت و اعتبار و استقلال مسلمانان را به تاراج می‌برد و به مرور بیگانگان را بر آن چیره می‌سازد، بر حکومت آن کشور (اسلامی) واجب است آشکارا و با کمال قدرت و شهامت، فسخ یک‌جانبه چنین معاهده‌ای را اعلان کند. در غیر این صورت، سایر حکومت‌های اسلامی مکلفند سعی نمایند از راه‌های سیاسی و یا اقتصادی، مانند قطع روابط سیاسی و بازرگانی، آن حکومت اسلامی را مجبور به اعلان فسخ نمایند. در هر صورت، چنین معاهداتی حرام و در شرع اسلام باطل است.

فاطمه بینا زاده هستم، یه جنوبی از متولدین دهه ۶۰! در زندگی سعی بر آن داشتم تا به دیگران کمک کرده و گره‌گشای زندگی آنها باشم (البته تا اونجایی که می‌تونم)، همیشه تلاش کرده‌ام بر معلومات و اندوخته‌های ذهنی‌ام بیافزایم و به زبانی روان و شیوا به دیگران انتقال دهم و بر این باورم که صعود و موفقیت من و رفتن به سکوی نهایی در گرو موفقیت دیگران است (در واقع عدم بی‌تفاوتی در مقابل مشکلات دیگران)

داستان نویسنده: برخلاف اکثر محصلین رشته حقوق که در ابتدای تحصیل این رشته در اندیشه وکالت و قضاوت هستند، از معدود افرادی بودم که تمایلی به ورود به این عرصه در دوره کارشناسی نداشتم و به دلیل تمایل و علاقه‌ای که به دروس بین‌الملل و دنیای جهانی داشتم ترجیح دادم مقطع کارشناسی را در رشته حقوق بین‌الملل ادامه دهم و از آنجایی که یادگیری و یاد دادن را بی‌دلیل و بهانه دوست داشتم وارد عرصه تدریس در دانشگاه‌ها شدم و عناوین مختلف دروس حقوق را شروع به تدریس نمودم. دلیل دیگر انتخاب این شغل شاید این بود که هیچ‌گاه تمایلی به کار تکراری کارمند یک اداره بودن نداشتم چون فکر می‌کردم روز به روز به جای یادگیری مطالب جدید رو به رکود می‌روم. همزمان با تحصیل در مقطع دکتری، همچون مارکوپولو در یک هفته در چند شهر تدریس می‌کردم بدون اینکه خستگی مسیر راه‌زده‌ای از تصمیم و اراده‌ام بکاهد و اکنون همچنان در حال تَلَمُّذ و یاددهی به تعداد زیادی از دانشجویان حقوق هستم و خدا را شاکرم که می‌توانم برای هم‌نوعانم راهنما و راهگشا باشم.

بسم الله الرحمن الرحيم

جزوه حقوق بين الملل عمومي ۲

دکتر فاطمه بينازاده

(پژوهشگر حقوق بين الملل و مدرس دانشگاه)

دکتر امید ملاکریمی

(وکیل پایه یک دادگستری و عضو هیأت علمی دانشگاه)

لینک کانال تلگرام مدرس (امید ملاکریمی):

[omidmollakarimi](https://t.me/omidmollakarimi)

اعضای جامعه بین‌المللی (تابعان حقوق بین‌الملل)

از دید حقوق بین‌الملل، تنها اعضای جامعه بین‌المللی موجودیت‌هایی هستند که هدف مستقیم قواعد و اصول این حقوق قرار می‌گیرند؛ بنابراین، اعضای چنین جامعه‌ای در عین حال تابعان یا اشخاص حقوق بین‌الملل نیز هستند.

بر اساس نظر دیوان بین‌المللی دادگستری، تابع یا شخص حقوق بین‌الملل بودن به معنی برخوردارشدن از شخصیت بین‌المللی و آن مشروط به داشتن دو صلاحیت است: یکی صلاحیت دارا بودن حقوق و وظایف بین‌المللی و دیگری صلاحیت استیفای این حقوق و ایفای آن وظایف از طریق صدور اعلامیه بین‌المللی.

بر اساس نظریه کلاسیک، حقوق بین‌الملل منحصرأ حاکم بر روابط کشورها با یکدیگر است و جامعه بین‌المللی فقط کشور را به منزله عضو جامعه بین‌المللی و در نتیجه، تنها تابع یا شخص حقوق می‌شناسد.

بنابراین، امروزه پیکره اصلی جامعه بین‌المللی را کشورها و سازمان‌های بین‌المللی دولتی تشکیل می‌دهند. البته، اشخاص خصوصی (اعم از حقیقی یا حقوقی)، شرکت‌های فراملی یا چندملیتی، سازمان‌های بین‌المللی غیردولتی و نیز نهضت‌های آزادی‌بخش ملی نیز به طور استثنایی و تحت شرایط خاصی در زمره اعضای جامعه بین‌المللی یا تابعان حقوق بین‌الملل محسوب می‌شوند.

کشورها

کشور یا دولت در آن واحد تابع یا شخص حقوق عمومی داخلی و حقوق بین‌الملل است. حقوق عمومی داخلی، کشور یا دولت را تا مرزهای سرزمینی دنبال می‌کند و از آن پس کشور یا دولت تابع حقوق بین‌الملل می‌گردد. کشور، کامل‌ترین سازمان متشکل سیاسی، مهم‌ترین عضو جامعه بین‌المللی و به منزله یک نهاد حقوقی، عضو اصلی و اولیه و منظم و مقتدر جامعه بین‌المللی است و عامل برقراری روابط بین‌المللی و در نتیجه، شخص اصلی و تابع اساسی حقوق بین‌الملل است.

تعریف کشور: از دیدگاه حقوق بین‌الملل، کشور یا دولت از اجتماع دائمی و منظم گروهی از افراد بشر که در سرزمین معین و مشخصی، به طور ثابت سکونت گزیده و مطیع یک قدرت سیاسی مستقل هستند، تشکیل شده است. چنین کشوری دارای استقلال و حاکمیت کامل بوده و تنها از مقررات بین‌الملل پیروی می‌کند و اهلیت برقراری روابط با سایر کشورها را دارد.

عناصر تشکیل‌دهنده کشور:

۱. جمعیت یا عنصر انسانی

۲. سرزمین یا عنصر ارضی

۳. قدرت سیاسی یا قدرت حکومت

۱: جمعیت یا عنصر انسانی: جمعیت گروهی از افراد انسانی را گویند که با رابطه و پیوندی حقوقی و سیاسی به نام «تابعیت» با یکدیگر متحد شده باشند و به کشوری مربوط گردند، بدون آنکه لازم باشد دارای نژاد، زبان، ملیت و مذهب واحدی باشند.

اصولاً معیار کمی یا تعداد افرادی که جمعیت یک کشور را تشکیل می‌دهند، چندان مهم نیست و این مفهوم عددی، کاملاً نسبی است، اما در مجموع آن تعداد باید در حدی باشد که بتوان تأسیس یک نظام عالی حقوقی، مانند کشور را توجیه نمود. با وجود این، امروزه با ورود «کشورهای ذره‌ای» به صحنه بین‌المللی و حتی پذیرش عضویت آنها در سازمان ملل متحد، این نسبی‌گرایی نیز نادیده انگاشته شده است.

۲: سرزمین یا عنصر ارضی: سرزمین یا فضای زیست یک کشور، محدوده جغرافیایی است که با مرزهای کمابیش ثابت، معین و مشخص شده است. سرزمین مشتمل بر مناطق خاکی، آبی (آب‌های داخلی و دریای سرزمینی) و هوایی یک کشور است.

شاید در سایر گروه‌های عضو جامعه بین‌المللی (غیر از کشورها)، عامل جمعیت، مهم‌ترین و اساسی‌ترین عنصر شکل‌گیری آنها به شمار آید و عامل سرزمین نقش عمده‌ای در ایجاد آنها نداشته باشد و علت چنین امری نیز آن است که گروه‌های مذکور، بی‌هیچ‌گونه وابستگی به سرزمین یا قلمرو خاص به وجود آمده یا به وجود خواهند آمد، اما کشور فاقد سرزمین مفهومی ندارد، هرچند جمعیت، زیاد و قابل توجه باشد. برای نمونه، فلسطینیان با اینکه از جمعیت معتنا بهی برخوردارند و توانایی کسب قدرت سیاسی را نیز دارند، لیکن به علت در اختیار نداشتن کامل سرزمین خویش، تاکنون به تأسیس «کشور فلسطین» نشده‌اند. سرزمین، عامل مادی و اساسی تشکیل کشور محسوب می‌گردد.

۳: قدرت سیاسی یا قدرت حکومت: جمعیت و سرزمین از جمله عواملی هستند که نه تنها برای ایجاد کشور، بلکه برای تأسیس هیچ‌یک از گروه‌های اجتماعی دیگر (جامعه روستایی، جامعه شهری و غیره) کافی نیستند. آن‌ها به عامل سومی نیاز دارند که بتواند افراد وابسته به گروه را که در سرزمین معینی سکونت گزیده‌اند، رهبری و اداره نماید. اداره و رهبری چنین گروهی، نیاز به اعمال قدرت دارد. ریشه و اساس قدرت کلیه گروه‌های اجتماعی داخلی، ناشی از قدرت واحدی است که بدان «قدرت سیاسی» یا «قدرت حکومت» می‌گویند؛ بنابراین، قدرت سیاسی هر کشور، جزء تجزیه‌ناپذیر آن کشور است و کلیه قدرت‌های داخلی، از آن منشعب می‌شوند. قدرت سیاسی یا قدرت حکومت دارای خصوصیتی است که به بحث درباره اساسی‌ترین آنها پرداخته می‌شود.

اساس قدرت سیاسی: حاکمیت و استقلال

در حقوق عمومی، حاکمیت به معنی قدرت برتر، قدرت مافوق و قدرت مطلق و انحصاری هر کشور است. اصل حاکمیت برای نخستین بار در قرن شانزدهم توسط ژان بدن فرانسوی ابراز گردید و عده‌ای از فلاسفه و حقوقدانان دیگر از او پیروی نمودند. این عده از دانشمندان، قدرت سیاسی یا قدرت حکومت را در نظام داخلی با حاکمیت در هم آمیخته‌اند و معتقدند که چنین قدرتی مافوق تمام قدرت‌هاست و جنبه غیرمشروط و مطلق دارد. طبق نظر آنان، در نظام بین‌المللی نیز حاکمیت به معنای عدم وابستگی به قدرت دیگر است.

حقوقدانان و دانشمندان علوم سیاسی قرن بیستم، اختلاف نظر وسیعی در مورد مفهوم حاکمیت دارند. برخی حاکمیت را به معنی استقلال داخلی و خارجی دانسته‌اند؛ عده‌ای دیگر حاکمیت را با صلاحیت در هم آمیخته‌اند؛ دسته‌ای برای حاکمیت دو جنبه قائل شده‌اند حاکمیت داخلی یا آزادی و حاکمیت خارجی یا استقلال و بالاخره تعدادی نیز عقیده دارند که در عصر حاضر، حاکمیت با نظریات جدید حقوق عمومی مغایر است. بر اساس این نظریات، قدرت سیاسی تنها مجموعه صلاحیت‌های محدود کشور است که آنها را مقامات صلاحیت‌دار تعیین شده در قانون اساسی اعمال می‌کنند.

به بیان بهتر حاکمیت به مفهوم جدید، یعنی حق تصمیم‌گیری و آزادی عمل کشور در کلیه امور، در چارچوب مرزهای خود و عدم وابستگی به: هر قدرت داخلی یا خارجی (استقلال)؛ تنها محدودیت وارده به چنین قدرتی از ناحیه مقررات حقوق بین‌الملل است؛ اما در زمینه بین‌المللی، حاکمیت مفهومی تازه می‌یابد و آن، «صلاحیت» است. کشور و در روابط بین‌المللی، از اختیارات و قدرت حقوقی برخوردار است که حقوق بین‌الملل برای او به رسمیت شناخته است و به آن «صلاحیت» می‌گویند.

شناسایی کشور و حکومت

شناسایی کشور

مؤسسه حقوق بین‌الملل در اجلاس بروکسل مورخ ۱۹۳۶، موضوع شناسایی را مورد بررسی قرار داد و آن را چنین تعریف کرد: «شناسایی عملی است که به موجب آن، کشورها وجود یک جامعه سیاسی جدید و مستقل را که قادر به رعایت حقوق بین‌الملل است در سرزمین معینی تصدیق و تأیید می‌کنند و در نتیجه، اراده خود را دایر بر شناسایی آن به عنوان عضو جامعه بین‌المللی اعلام می‌دارند.»

نظریات مطروحه در مورد ماهیت شناسایی

الف: نظریه تأسیسی یا ایجاد

عده‌ای از حقوقدانان طرفدار این نظریه، از جمله پیروان مکتب اراده‌گرایی، مثل آنزیلوتی، این‌هایم و ... معتقدند همان‌طور که مبنای قواعد حقوقی - اعم از داخلی یا بین‌المللی - اراده موافق کشور یا کشورهاست، همان‌طور هم اراده موافق و خاص کشورها که به صورت شناسایی تجلی می‌کند، به جامعه سیاسی جدید موجودیت و شخصیت بین‌المللی می‌بخشد. بر این نظریه، انتقادهای زیادی وارد شده است.

ب: نظریه اعلامی

طبق این نظریه، چون کشور یک پدیده اجتماعی و تاریخی بوده و مولود قواعد حقوقی نیست، بنابراین، به محض اجتماع سه عامل تشکیل‌دهنده آن، یعنی جمعیت، قلمرو و قدرت، کشور تشکیل خواهد شد و شناسایی که قاعده‌ای حقوقی است، عامل تشکیل‌دهنده‌ای برای آن نمی‌شود، بلکه صرفاً به منزله اعلام ورود کشور جدید به صحنه بین‌المللی از سوی سایر کشورها است و می‌تواند سرآغاز برقراری روابط دیپلماتیک و انعقاد معاهدات بین‌المللی با کشور یادشده باشد. از طرفداران این نظریه می‌توان ژرژ سل، لوئی کاواری و پیله را نام برد. مؤسسه حقوق بین‌الملل نیز در سال ۱۹۳۶ این نظریه را پذیرفته است؛ و امروزه، شیوه عمل کشورها و مقررات بین‌المللی کاملاً منطبق با نظر مذکور است.

زمان و چگونگی شناسایی

زمان شناسایی

شناسایی عملی است که باید پس از تأسیس و ایجاد کشور صورت گیرد، زیرا این عمل در واقع تأیید نهادی است که قبلاً به وجود آمده است، اما امروزه ممکن است عمل شناسایی از سوی کشورها به تأخیر افتد (برای مثال، حکومت پاکستان تا تاریخ ۲۲ فوریه ۱۹۷۴ از شناسایی کشور بنگلادش خودداری نمود) و یا پیش‌رس باشد (برای نمونه، شناسایی الجزایر از طرف برخی از کشورها قبل از استقلال).

چگونگی شناسایی

معمولاً چگونگی شناسایی ساده و بی‌آلایش است. این امر ناشی از خصوصیت اعلامی آن است و چنین به نظر می‌رسد که نمی‌توان تحقق چنین عملی را تابع کیفیات خاص دانست. با وجود این، شناسایی ممکن است به یکی از دو صورت انجام پذیرد: صریح یا ضمنی و هر کدام به شکل فردی یا جمعی.

(۱) شناسایی صریح فردی: شناسایی کشور جدید به طور صریح و علنی از سوی هر یک از کشورها، ضمن تنظیم یک سند رسمی (معاهده خاص، اعلامیه، یادداشت دیپلماتیک) صورت می‌گیرد؛ از جمله شناسایی کشورهای جدید آفریقایی از سال ۱۹۶۰ اصولاً به این شکل بوده است.

(۲) شناسایی صریح جمعی: شناسایی کشور نوبنیاد به گونه علنی از جانب تعدادی از کشورها، به صورت دسته‌جمعی با چندجانبه، ضمن تنظیم یک سند رسمی (معاهده چندجانبه، اعلامیه چندجانبه، یادداشت دیپلماتیک چندجانبه، تصمیم یک کنفرانس یا کنگره بین‌المللی) انجام می‌پذیرد.

(۳) شناسایی ضمنی فردی: شناسایی کشور جدید به صورت ضمنی از سوی هر یک از کشورها، ضمن برقراری روابط دیپلماتیک و کنسولی و یا مکاتبات دیپلماتیک و یا انعقاد معاهدات بین‌المللی.

(۴) شناسایی ضمنی جمعی: شناسایی کشور نوبنیاد توسط عده‌ای از کشورها، به اشکال گوناگون: الحاق به یک معاهده بین‌المللی، پذیرش عضویت در یک اتحادیه یا یک سازمان بین‌المللی، شرکت در یک کنفرانس یا یک کنگره بین‌المللی.

نظریه استیمسون و عدم شناسایی

در هفتم ژانویه ۱۹۳۲ و به هنگام اشغال منچوری توسط ژاپن، هانری ال استیمسون وزیر امور خارجه ایالات متحده آمریکا ضمن یادداشتی که برای چین و ژاپن ارسال داشت، اعلام نمود که ایالات متحده آمریکا، هیچ معاهده‌ای با وضعیت مغایر با تعهدات میثاق پاریس (بریان - کلگ مورخ ۲۷ اوت ۱۹۲۸) را که به استناد آن توسل به هرگونه جنگ تجاوزکارانه منع شده است، به رسمیت نمی‌شناسد. ایالات متحده آمریکا کشور نخواست «منچوکو» را که به ضرر چین تشکیل گردیده و ایجاد آن نتیجه تجاوز و کشورگشایی و در نهایت، مغایر با حقوق معاهده‌های لازم‌الاجرای بین‌المللی است، مورد شناسایی قرار نمی‌دهد.

نظریه عدم شناسایی استیمسون در ۱۱ مارس ۱۹۳۲ مورد قبول جامعه ملل قرار گرفت و بین دو جنگ جهانی نیز توسط تعدادی از کشورها رعایت گردید، از قبیل: عدم شناسایی منچوکو، عدم شناسایی اتیوپی، عدم شناسایی چکسلواکی.

نظریه استیمسون هرچند مورد قبول جامعه ملل واقع شد، لیکن منشور ملل متحد در این مورد ساکت است. با این حال، امروزه تردیدی در مورد ضرورت عدم شناسایی کشور جدید و یا هر وضعیت دیگری که ناشی از اعمال غیرقانونی زور باشد، وجود ندارد.

اما دیوان بین‌المللی دادگستری، عدم شناسایی را به نحو دیگری می‌پذیرد: هرگاه منشاء غیرقانونی تشکیل یک کشور نوبنیاد، ناشی از عدم توجه یا عدم شناسایی قطعه‌نامه‌های مجمع عمومی و شورای امنیت سازمان ملل مربوط به «نظام نمایندگی» باشد، تعهد کشورها به عدم شناسایی آن کشور جدید امکان‌پذیر است (نظریه مشورتی دیوان در خصوص حضور مستمر آفریقای جنوبی در نامیبیا «آفریقای جنوبی غربی» بدون رعایت قطعه‌نامه شماره ۲۷۶ مورخ ۱۹۷۰ شورای امنیت).

مفهوم و ماهیت حقوقی شناسایی حکومت

هنگامی که کشور جدیدی تشکیل می‌گردد، شناسایی آن کشور متضمن شناسایی حکومت آن نیز هست، در غیر این صورت، یعنی چنانچه کشورها مدت‌زمان طولانی وجود داشته باشند، ولی شکل حکومت آنها، بر اثر انقلاب یا کودتا و یا هر موجب دیگر تغییر یابد، موضوع شناسایی حکومت جدید مورد بحث قرار می‌گیرد؛ بنا بر «اصل دوام کشورها» که یکی از قواعد امره حقوق بین‌الملل است، تغییر حکومت تأثیری در ثبات کشور ندارد، زیرا

شناسایی حکومت، دارای هدفی محدودتر از شناسایی کشور است. با این حال، از حیث ماهیت حقوقی، فرقی میان شناسایی کشور و شناسایی حکومت نبوده، نظریهٔ اعلامی در هر دو نوع مجراست.

زمان شناسایی حکومت

خصوصیت اعلامی شناسایی موجب می‌شود تا این عمل به محض تشکیل حکومت جدید صورت گیرد. البته، این حکومت باید شرط لازم را که معروف به شرط «استقرار سلطه» یا «واقعی بودن قدرت» است، دارا باشد. این اصل بدین معناست که حکومت باید در سراسر قلمرو داخلی کشور، از قدرت و حاکمیت واقعی و ثبات سیاسی برخوردار بوده و از سوی دیگر، قادر به انجام تعهدات بین‌المللی کشور باشد؛ بنابراین، حکومت‌هایی که بر اثر انقلابات داخلی تشکیل می‌گردند، نباید مورد شناسایی قرار گیرند، مگر زمانی که رهبران آنها بتوانند اداره امور کشور را به طور کامل و مؤثر در دست‌گیرند و قدرت‌های دیگر را سرکوب نمایند.

نظریات مطروحه در خصوص شناسایی حکومت

۱) نظریه توبار یا دکترین مشروعیت

توبار وزیر امور خارجه اکوادور در مورد شناسایی حکومت‌های جدید، نظری را ابراز نمود که به دکترین مشروعیت معروف است. این دکترین، زمینه‌ساز اصلی انعقاد معاهده‌ای میان پنج کشور آمریکای مرکزی (کاستاریکا، گواتمالا، هندوراس، نیکاراگوئه و السالوادور) در ۲۰ دسامبر ۱۹۲۰ گردید. بر اساس این معاهده، کشورهای مذکور متعهد شدند تا چنانچه در آینده بر اثر انقلاب با کودتا، حکومت جدیدی در این کشورهای روی کار آید، از شناسایی آن خودداری ورزند. این عدم شناسایی، حداقل تا زمانی است که حکومت جدید، شکل قانونی بیابد؛ یعنی دارای قانون اساسی گردد و جلوه‌ای از نمایندگی ملی شود. امروزه نظریه «بتانکور» جای نظریه توبار را گرفته است که بنا بر آن کشورها باید از شناسایی حکومت‌هایی که از راه اعمال زور تشکیل می‌شوند، خودداری کنند.

۲) نظریه استرادا

استرادا وزیر امور خارجه مکزیک در ۲۷ سپتامبر ۱۹۳۰، از جانب کشور متبوع خویش درباره شناسایی حکومت‌های انقلابی سال‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۳۱ آرژانتین، برزیل، پرو، شیلی، بولیوی و پاناما، طی بیانیه رسمی چنین اظهار داشت:

مکزیک معتقد به اعطای شناسایی نیست و این را عملی توهین‌آمیز می‌داند که به حاکمیت ملل دیگر لطمه وارد می‌آورد؛ عملی که در واقع ارزیابی امور داخلی کشورها از سوی حکومت‌های دیگر است. این بیانیه به صورت دکترین یا «نظریه استرادا» در آمد.

اقسام شناسایی کشور و حکومت

۱: شناسایی دو ژوره (قطعی / کامل / غیرقابل لغو)

۲: شناسایی دو فاکتو (با تردید / موقتی / قابل لغو)

پس از تشکیل یک کشور جدید با استقرار اقتدار کامل و کنترل مؤثر یک حکومت جدید، عمل شناسایی از سوی کشورها معمولاً به صورت «دو ژوره» انجام می‌پذیرد. اصولاً اگر در بیانیه رسمی شناسایی، ذکری از دو ژوره یا دو فاکتو بودن شناسایی نشود، شناسایی دو ژوره محسوب می‌شود. شناسایی

دو ژوره یک کشور جدید، متضمن شناسایی دو ژوره حکومت آن کشور نیز هست. شناسایی دو ژوره، قطعی، غیرقابل لغو، کامل و تمام است و کلیه آثار شناسایی را به بار می‌آورد. تنها راه عملی بی‌اثر کردن شناسایی دو ژوره، قطع روابط دیپلماتیک و کنسولی با کشور یا حکومت شناسایی شده از سوی کشور شناسایی کننده است.

در مقابل شناسایی دو ژوره، شناسایی دو فاکتو وجود دارد. کشورها هنگامی مبادرت به شناسایی دو فاکتو می‌کنند که در خصوص ثبات قدرت سیاسی کشور یا حکومت جدید تردید داشته باشند. شناسایی دو فاکتو، شناسایی موقت و قابل لغو است که آثار بسیار محدودی را به بار می‌آورد، از جمله: انعقاد موافقت‌نامه‌های موقت و اعزام نمایندگان دیپلماتیک فوق‌العاده. این نوع شناسایی ممکن است پس از چندی بر اثر تغییر اوضاع و احوال یا تحت شرایط دیگر، از سوی کشور شناسایی کننده لغو گردد. برای مثال، دولت فرانسه هرچند در گذشته حکومت فنلاند را به صورت دوفاکتو به رسمیت شناخته بود، اما بعداً در اکتبر ۱۹۱۸، لغو آن را اعلام کرد. از سوی دیگر، چه بسا ممکن است شناسایی دو فاکتو به دو ژوره تبدیل گردد. مثلاً آمریکا و انگلستان ابتدا در سال ۱۹۴۸ اسرائیل را به طور دو فاکتو به رسمیت شناختند، اما بعداً آن را به شناسایی دو ژوره تبدیل نمودند.

جانشینی کشورها

موضوع «جانشینی کشورها» از موضوعاتی است که در حقوق بین‌الملل کلاسیک، جایگاه ویژه‌ای دارد. حقوقدانان کلاسیک همچون گروسیوس و پوفندرف به این موضوع توجه خاصی داشته‌اند. در رویه قضایی بین‌المللی، شاید بتوان اولین رأی را که در زمینه پذیرش مسأله جانشینی کشورها صادر شده است، رأی دیوان دائمی دادگستری مورخ ۱۵ دسامبر ۱۹۳۳ در قضیه «دانشگاه پیتر پازمانی بوداپست»، دعوای میان مجارستان و چکسلواکی دانست. بر اساس رأی مذکور، «اصل جانشینی کشوری به جای کشور دیگر، یک اصل حقوقی عرفی است.»

پس از استقلال اکثریت سرزمین‌های مستعمره و تشکیل کشورهای جدید، گمان می‌رفت که مسأله جانشینی کشورها به فراموشی سپرده شود؛ به‌ویژه با شناسایی اصولی چون اصل عدم توسل به زور و تحریم جنگ، اصل عدم تجاوز، اصل احترام به استقلال و حاکمیت و تمامیت ارضی کشورها به مثابه قواعد آمره بین‌المللی که در واقع تقبیح‌کننده و نفی‌کننده هستند؛ انعقاد عهدنامه‌های سه‌گانه وین در زمینه جانشینی کشورها در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ و رویدادهای تاریخی سال‌های اخیر که منجر به تغییر حاکمیت‌ها در کشورهای مختلف گردید (برای مثال، تجزیه اتحاد جماهیر شوروی (سابق) به جانشینی پانزده کشور مستقل، تجزیه یوگسلاوی (سابق) به جانشینی پنج کشور مستقل، تجزیه چکسلواکی (سابق) به جانشینی دو کشور مستقل چک و اسلواکی وحدت دو ویتنام، وحدت در آلمان و سرانجام وحدت دو یمن) نشان داد که مسأله جانشینی کشورها مثل گذشته از چنان اهمیتی تا به امروز، به همت کمیسیون حقوق بین‌الملل سازمان ملل متحد، حقوق جانشینی کشورها، موضوع سه عهدنامه بین‌المللی بوده است:

۱: عهدنامه وین در زمینه جانشینی کشورها بر معاهدات مورخ ۲۲ اوت ۱۹۷۸؛

۲: عهدنامه وین در زمینه جانشینی کشورها بر موضوعاتی به جز معاهدات مورخ ۲۲ اوت ۱۹۷۸؛

۳: عهدنامه وین در زمینه جانشینی کشورها بر اموال، اسناد و دیون مورخ ۸ آوریل ۱۹۸۳.

اما به جز عهدنامه وین در زمینه جانشینی کشورها بر معاهدات، سایر معاهدات یادشده تاکنون به مرحله اجرا در نیامده‌اند.

تعریف جانشینی کشورها

جانشینی کشورها به این معناست که کشوری به جای کشور دیگر، مسؤولیت روابط بین‌المللی را در یک سرزمین بر عهده می‌گیرد (شق ب بند ۱ ماده ۲ عهدنامه ۱۹۷۸ در زمینه جانشینی کشورها بر معاهدات و عهدنامه ۱۹۷۸ در زمینه جانشینی کشورها بر موضوعاتی به جز معاهدات و عهدنامه ۱۹۸۳ در زمینه جانشینی کشورها بر اموال، اسناد و دیون).

اشکال جانشینی کشورها

این تغییر یا انتقال حاکمیت، به اشکال زیر صورت می‌گیرد:

۱: کشوری کل سرزمین خود را از دست بدهد و کشور یا کشورهای جدیدی به جای آن تأسیس شوند. این وضعیت را «ناپیدی» یا «اضمحلال» می‌نامند.

۲: کشوری بخشی از سرزمین خود را از دست بدهد و کشور جدیدی در آن قسمت تأسیس شود. این وضعیت را «جدایی» می‌نامند.

۳: کشوری بر اثر رهایی از استعمار، در سرزمین معینی تأسیس شود. این وضعیت را «استقلال» می‌نامند.

۴: کشوری بخشی از سرزمین خود را به نفع کشور دیگری از دست بدهد. این وضعیت را «انضمام» می‌نامند.

کشوری که حاکمیت خود را در تمام یا بخشی از سرزمینش از دست می‌دهد، «کشور پیشین» و کشوری که به جای او در آن سرزمین اعمال حاکمیت می‌کند، «کشور جانشین» نامیده می‌شود.

آثار حقوقی جانشینی کشورها

آثار حقوقی جانشینی کشورها بر موضوعات مختلف، متفاوت است. این موضوعات عبارتند از معاهدات، اموال، اسناد، دیون و مطالبات خارجی، حقوق عمومی، وضعیت خاص تابعیت اشخاص حقیقی، نظام‌های حقوقی، حقوق مکاتبه اشخاص، امتیازات، مسؤولیت بین‌المللی و سرانجام، عضویت در سازمان‌های بین‌المللی.

۱: جانشینی بر اموال

الف. اموال دولتی و عمومی

اموال دولتی و عمومی کشور پیشین، شامل اموال منقول و غیرمنقول، اسناد و مدارک، حقوق و منافع است که در زمان جانشینی کشورها و مطابق حقوق داخلی کشور پیشین، متعلق به آن کشور بوده است. انتقال یا واگذاری این اموال، بلاعوض و بدون پرداخت غرامت صورت می‌گیرد، مگر آنکه به نحو دیگری توافق و یا از سوی یک رکن بین‌المللی ویژه در مورد آنها تصمیم‌گیری شده باشد (مواد ۸، ۱۰، ۱۱ و ۲۳ عهدنامه ۱۹۸۳).

انتقال کلیه اموال کشور پیشین به کشور جانشین، در صورتی است که تمامی سرزمین کشور پیشین به کشور جانشین منتقل شده باشد، اما اگر فقط بخشی از سرزمین انتقال یافته باشد، جانشینی اموال فقط شامل اموال دولتی و عمومی می‌شود که در همان بخش انتقال یافته سرزمین قرار گرفته است.

ب. اسناد و مدارک دولتی

طبق ماده ۲۰ عهدنامه ۱۹۸۳ «مجموعه اسناد و مدارک دولتی کشور پیشین، شامل مدارکی است که کشور پیشین در اجرای وظایفش صادر یا دریافت کرده است و در زمان جانشینی کشور، طبق حقوق داخلی کشور پیشین به آن کشور تعلق داشته است و به طور مستقیم یا با نظارت آن و به هر منظور نگهداری می شده است.» به موجب دکترین و رویه بین المللی، مجموعه اسناد و مدارک دولتی که در اختیار کشور پیشین بوده و به خارج از سرزمین انتقال یافته و نگهداری می شوند، باید به کشور جانشین منتقل گردند، زیرا آنها از متعلقات سرزمین به حساب می آیند.

ج: اموال خصوصی

جانشینی کشورها به خودی خود موجب اسقاط حقوق ساکنان کشور پیشین بر اموال خصوصی آنان نمی شود؛ به عبارت دیگر، اموال خصوصی مشمول مقررات مربوط به انتقال اموال دولتی و عمومی نیستند. با این حال، چنانچه کشور جانشین بخواهد اموال خصوصی موجود در کشور پیشین را مصادره و ضبط کند، محدوده اقتدار او به تابعیت مالک آن اموال بستگی دارد. هرگاه مالک، تابعیت کشور جانشین را داشته و یا کسب کرده باشد، طبق حقوق بین الملل عرفی، حق کشور جانشین به مصادره اموال او نامحدود است، گرچه ممکن است این حق بر اساس معاهدات حقوق بشری محدود شده باشد. از سوی دیگر، اگر مالک از اتباع کشور پیشین یا کشور ثالث باشد، کشور جانشین باید حداقل معیارهای بین المللی مربوط به رفتار با بیگانگان را در مورد وی اعمال کند؛ یعنی مصادره باید برای یک هدف عمومی و توأم با پرداخت غرامت باشد (دیوان دائمی دادگستری بین المللی، قضیه برخی از منافع آلمان در سیلزی علیای لهستان مورخ ۱۹۲۶ و همچنین همان دیوان، قضیه کارخانه ورزی مورخ ۱۹۲۸).

۲: جانشینی بر دیون خارجی دولتی

در مورد دیون یا بدهی های خارجی باید میان «دیون کشور» و «دیون رژیم یا حکومت» تفکیک قائل شد. «دیون رژیم یا حکومت» بدهی های خارجی ای است که کشور پیشین به نفع نوعی سیاست خاص به بار آورده و مبالغ آن را در زمان صلح، صرف مطیع شدن مردم و یا در زمان جنگ، صرف هزینه های جنگ نموده است. این گونه بدهی ها مشمول «اصل انتقال دین» نیست.

در مقابل، بدهی هایی وجود دارد که با سرزمین کشور پیشین ارتباط مستقیم دارد و کشور مبالغ آن را صرفاً جهت حفظ منافع عمومی و ملی هزینه کرده است. به بیان دیگر، دیون کشور عبارت است از: «هرگونه تعهد مالی کشور پیشین در قبال هر کشور یا سازمان بین المللی و یا هر تابع دیگر حقوق بین الملل که طبق حقوق بین الملل ایجاد شده است.» (ماده ۳۳ عهدنامه ۱۹۸۳)

۳: جانشینی بر حقوق عمومی

مقصود از حقوق عمومی حق بر تابعیت، حق شرکت در انتخابات، حق اشتغال به امور عمومی و بالاخره صلاحیت و اقتدار قضایی تصمیمات مراجع قضایی است. حقوق عمومی تابع نظام های حقوقی گوناگونی است و کاملاً به نظام سیاسی و حاکمیت شخصی هر کشور ارتباط دارد؛ به گونه ای که می توان راه حل هایی را که یک کشور پیشین در پیش می گیرد، برای کشور دیگر لازم الاتباع دانست.

استمرار حقوق عمومی یا انتقال آن حقوق از کشور پیشین به کشور جانشین، به رغم آنکه از آن به عنوان «اصل» یاد می شود، اما در واقع نمی توان آن را اصل دانست، چراکه طبق حقوق بین الملل عرفی، حقوق عمومی تنها در صورتی می تواند استمرار یافته و نسبت به کشور جانشین قابل اعمال باشد که در این باره توافق صریحی میان کشور پیشین و کشور جانشین صورت گرفته باشد. این انحراف ها از اصل، کمتر از آنچه بتوان تصور کرد جنبه استثنایی دارد.

۴: جانشینی بر تابعیت اشخاص حقیقی

از جمله حقوق عمومی که موضوع قواعد خاصی است، حق بر تابعیت اشخاص حقیقی است.

اصولاً تغییر حاکمیت، موجب تغییر تابعیت اشخاص خصوصی - اعم از حقیقی یا حقوقی می‌شود، زیرا نظام حقوقی حاکم بر تابعیت، وابستگی تام و تمامی با اصل حاکمیت هر کشور دارد. این اصل به معنای آن است که با انتقال سرزمین کشوری به کشور دیگر، اتباع کشور پیشین، تابعیت گذشته خود را از دست می‌دهند و تابعیت کشور جانشین را به دست می‌آورند. با وجود این، کشور جانشین باید هم‌زمان منافع مشروع خود و منافع مشروع افراد را در نظر گیرد؛ اما با توجه به اصل ارادی بودن تابعیت، اشخاص این اختیار را دارند که تابعیت خود را تغییر دهند.

۵: جانشینی بر نظام‌های حقوقی

جانشینی کشورها موجب از میان رفتن نظم حقوقی کشور پیشین و جایگزینی نظم حقوقی کشور جانشین می‌شود. در این وضعیت، بسیار عادی و معمولی است که کلیه قوانین، مقررات اداری، صلاحیت مراجع قضایی مدنی، کیفری و اداری، موضوع انتقال قرار گیرند.

۶: جانشینی بر مسؤولیت بین‌المللی

جانشینی کشورها بر مسؤولیت بین‌المللی تأثیر نمی‌گذارد، زیرا اصول عام مسؤولیت بین‌المللی بویژه قواعد مربوط به عدم قابلیت انتساب اعمال نامشروع یا خلاف، هر عقیده‌ای را که حاکی از تداوم مسؤولیت انفعالی یا فعال ناشی از ترک فعل یا فعل باشد، از شمول خود خارج می‌کند «بنابراین، هرگونه ادعایی برای جبران خسارات ناشی از اعمال خلاف حقوق بین‌الملل کشور و در مقابل کشور جانشین، کاملاً جنبه شخصی و فردی داشته و مسموع نخواهد بود و تنها کشور پیشین (در صورت تداوم) مسؤول اعمال خود باقی خواهد ماند.

۷: جانشینی بر عضویت بر سازمان‌های بین‌المللی

مسأله جانشینی کشورها بر سازمان‌های بین‌المللی، یکی از مسائل مهم سازمان‌های بین‌المللی و در عین حال مرتبط با مسأله عضویت کشورها در آن سازمان‌هاست. در رابطه با موضوع، سؤالی که مطرح می‌شود این است که اگر کشور جانشین، کشوری جدیدالتأسیس باشد، آیا آن کشور با حقوق کامل در سازمان‌های بین‌المللی‌ای که کشور پیشین در آنها عضویت داشته، پذیرفته می‌شود؟ طبق قاعده کلی قابل اجرا که ناشی از سیاست استعمارزدایی است، چنین کشورهایی باید به طور جداگانه عضویت سازمان‌های بین‌المللی را درخواست نمایند و رویه سازمان ملل متحد و سازمان‌های تخصصی وابسته به آن نیز چنین است. با این حال، پس از جدایی پاکستان از هند و تبدیل هند و پاکستان به دو کشور مستقل در ۱۵ اوت ۱۹۴۷، سازمان ملل متحد تشریفات مربوط به درخواست را فقط در مورد پاکستان لازم دانست.

حقوق دیپلماتیک

مقررات و تاریخ مختصر حقوق دیپلماتیک

تا سال ۱۸۱۵، کلیه قواعد حقوقی قابل اجرا در روابط دیپلماتیک، ریشه عرفی داشت. در این سال، پادشاهان اروپایی در کنگره وین تصمیم گرفتند تا حقوق مدون و نوشته‌ای جایگزین حقوق عرفی نمایند، اما آنان در ۲۱ نوامبر ۱۸۱۸ تنها موفق شدند که سندی در مورد سلسله مراتب مأموران دیپلماتیک (دیپلمات‌ها)، معروف به «مقررات وین» تدوین کنند. مقررات وین با پروتکل «اکس لا شاپل» کامل گردید. در ۲۰ فوریه ۱۹۲۸، کشورهای آمریکایی عضو اتحادیه پان امریکن (سلف سازمان کشورهای آمریکایی) معاهده‌ای در مورد روابط دیپلماتیک در هاوانا تهیه و تصویب کردند.

بعد از جنگ جهانی دوم، سازمان ملل متحد، کمیسیون حقوق بین‌الملل را مأمور تهیه و تنظیم معاهده‌ای عام و جهانی در خصوص روابط دیپلماتیک نمود. این کمیسیون، کار نگارش قطعی را در سال ۱۹۵۸ تمام کرد و طرح آماده تصویب گردید. در دسامبر ۱۹۵۹، مجمع عمومی طی قطعنامه‌ای دعوت نمود تا در بهار سال ۱۹۶۱ در کنفرانسی که به همین منظور در وین تشکیل می‌گردد، گرد هم آیند.

کنفرانس در موعد مقرر تشکیل شد و به اتفاق آرا، طرح پیشنهادی کمیسیون حقوق بین‌الملل را تصویب نمود و از ۱۸ آوریل ۱۹۶۱، عهدنامه برای امضای کشورهای شرکت‌کننده آماده شد. عهدنامه جدید وین در واقع نظام عرفی موجود را به کلی در هم ریخت و شکل تازه‌ای به روابط دیپلماتیک بخشید. عهدنامه، مشتمل بر یک مقدمه و ۵۳ ماده و دو پروتکل ضمیمه است: یکی پروتکل اختیاری مربوط به حل اجباری اختلافات ناشی از عهدنامه که از ۲۴ آوریل ۱۹۶۴ به مرحله اجرا در آمد و دیگری، پروتکل اختیاری مربوط به تحصیل تابعیت (منع اعطای تابعیت کشور پذیرنده به مأموران دیپلماتیک).

برقراری روابط دیپلماتیک

برقراری روابط دیپلماتیک بر پایه عادت و رسم ساده‌ای استوار است و امروزه هنوز هم هیچ‌گونه الزام حقوقی برای کشورها در این مورد وجود ندارد. بدیهی است این امر ناشی از اصل حاکمیت و استقلال هر کشور است، زیرا هیچ قاعده حقوقی نمی‌تواند کشوری را به برقراری روابط دیپلماتیک با کشورهای دیگر و تأسیس نمایندگی در آن کشورها مجبور نماید، اما برقراری روابط دیپلماتیک شرایطی دارد که در زیر به شرح آنها پرداخته می‌شود.

شرایط برقراری روابط دیپلماتیک:

- ۱: طرفین روابط کشورها باشند؛
- ۲: شناسایی کشور یا دولت توسط سایر کشورها؛
- ۳: رضایت متقابل کشورها (مهم‌ترین شرط).

۱) کشورها به عنوان طرفین روابط

نخستین شرط برقراری روابط دیپلماتیک، آن است که طرفین آن روابط کشورها باشند، به بیان دیگر، روابط دیپلماتیک منحصرأ روابط میان کشورهاست. این شرط در عهدنامه ۱۹۶۱ به صراحت پیش‌بینی شده است؛ بدین مضمون که: «برقراری روابط دیپلماتیک میان کشورها ... انجام می‌گیرد»

برخلاف نظریات برخی از استادان حقوق بین‌الملل، از جمله پروفیسور کوک دین، سازمان‌های بین‌الدول و کشورها و یا سازمان‌های بین‌الدول با یکدیگر را نمی‌توان به هیچ‌وجه مشمول روابط دیپلماتیک دانست، بلکه روابط میان آن‌ها صرفاً محدود به اعزام متقابل نمایندگان است. عهدنامه وین مورخ ۱۴ مارس ۱۹۷۵ در خصوص نمایندگی کشورها در روابطشان با سازمان‌های جهانی، ناظر بر همین موضوع است.

۲: شناسایی کشور و حکومت

شرط دوم برقراری روابط دیپلماتیک، شناسایی کشور و دولت یا حکومت توسط کشورهای طرفین روابط دیپلماتیک است. البته شناسایی به‌خودی‌خود موجب برقراری روابط دیپلماتیک نمی‌گردد اما شرط لازم است، هرچند کافی نیست؛ به عبارت دیگر، میان برقراری روابط دیپلماتیک و شناسایی

کشور و حکومت، پیوندی آشکار وجود دارد. همان‌طور که امروزه حقوق موضوعه عام متضمن هیچ‌گونه الزام حقوقی برای شناسایی نیست، همان‌طور هم به طریق اولی نمی‌توان کشوری را به پذیرش نمایندگان کشور دیگر مجبور نمود. این موضوع در رویه بین‌المللی پذیرفته شده است. برای مثال، دولت جمهوری فدرال آلمان تا زمان نخست‌وزیری ویلی برانت، از برقراری روابط دیپلماتیک با کشورهایی که جمهوری دموکراتیک آلمان را مورد شناسایی قرار می‌دادند، خودداری می‌ورزید.

۳: رضایت متقابل کشورها

مهم‌ترین شرط برقراری روابط دیپلماتیک میان کشورها و اعزام هیأت‌های دیپلماتیک دائمی، رضایت متقابل کشورهاست (ماده ۲ عهدنامه ۱۹۶۱) که این رضایت به گونه‌ای کمابیش رسمی بیان می‌شود (اعلامیه، معاهده مودت و مانند اینها)

هرچند توافق و تراضی متقابل کشورها شرط لازم برای برقراری روابط دیپلماتیک است، اما این شرط به هیچ‌وجه الزام به تأسیس نمایندگی دیپلماتیک دائمی را به دنبال ندارد، بلکه ایجاد نمایندگی دیپلماتیک دائمی در یک کشور خارجی، منوط به فراهم شدن مقدمات کار از سوی کشور فرستنده است، و چه بسا تأسیس چنین نهادی ممکن است سال‌ها پس از برقراری روابط دیپلماتیک صورت گیرد و حتی در دو کشور، هم‌زمان نباشد.

انواع مأموریت دیپلماتیک

۱: مأموریت دیپلماتیک دائمی

۲: مأموریت دیپلماتیک ویژه

۱: مأموریت دیپلماتیک دائمی؛ یعنی مأموریت اشخاصی که نماینده رسمی کشور متبوع خود هستند و با عنوان «مأمور دیپلماتیک» در یک کشور خارجی سکنی گزیده، وظایف معینی را به طور مستمر و دائمی (معمولاً به مدت چهار سال) انجام می‌دهند. کشور متبوع نماینده را «کشور فرستنده» و کشور خارجی محل مأموریت را «کشور پذیرنده» می‌نامند.

مجموع مأموران دیپلماتیک دائمی یک کشور را در کشور دیگر «هیأت دیپلماتیک» گویند که در محلی به نام «سفارت» یا «سفارتخانه» انجام وظیفه می‌نمایند. سرپرست هیأت را «رئیس مأموریت» و سایر اعضای هیأت را «کارمندان مأموریت» و کلیه آنها اعم از رئیس و کارمندان را «اعضای مأموریت» می‌نامند.

رؤسای مأموریت به ترتیب عبارتند از:

الف - سفیران و نونس‌ها (سفیران پاپ) که نزد رؤسای کشورها مأموریت می‌یابند و سایر رؤسای مأموریت که هم مقام آنها هستند.

ب - فرستادگان و وزیران مختار و انتر نونس‌ها (نمایندگان درجه دوم پاپ) که نزد رؤسای کشورها مأموریت می‌یابند؛

ج - کارداران (دائمی) که نزد وزیران امور خارجه مأموریت می‌یابند.

میان رؤسای مأموریت از لحاظ طبقه، هیچ‌گونه تفاوتی، جز از نظر تقدّم و تشریفات وجود ندارد.

الف: سفیر دارای بالاترین مقام دیپلماتیک است و ضمن آنکه مسؤولیت اداره امور داخلی سفارت را بر عهده دارد، موظف به تماس دائمی با کشور فرستنده از یک سو و با کشور پذیرنده، از سوی دیگر است.

شیوه انتخاب سفیر به این ترتیب است که ابتدا وزیر امور خارجه، شخص واجد شرایطی را برای این سمت نامزد نموده و به عالی‌ترین مقام اجرایی کشور (معمولاً رئیس کشور) پیشنهاد می‌کند و پس از جلب موافقت او، از کشوری که قرار است شخص مذکور در آنجا به انجام مأموریت بپردازد، درخواست «پذیرش» (اگرمان) می‌نماید. کشور مذکور می‌تواند شخص پیشنهادشده را مورد تأیید قرار دهد و برایش «پذیرش» صادر کند و یا از صدور پذیرش خودداری نماید. اعلام دلایل خودداری الزامی نیست (بند ۲ ماده ۴ عهدنامه ۱۹۶۱). پس از صدور پذیرش از سوی کشور پذیرنده، وزارت امور خارجه کشور فرستنده باید برای سفیر، سندی به نام «استوارنامه» که به امضای رئیس آن کشور رسیده باشد، صادر نماید. این سند که در واقع معرفی‌نامه سفیر است، به محض ورود او به کشور پذیرنده و پیش از پرداختن مؤثر به وظایف محوله، باید مستقیم و طی تشریفات رسمی خاصی توسط خود وی به رئیس کشور محل مأموریت تقدیم شود؛ اما پیش از آن، سفیر باید رونوشت استوارنامه خود را به وزیر امور خارجه کشور پذیرنده تسلیم نموده باشد.

سفیر آکرديته

برخی از کشورها به دلیل کمبود مأموران دیپلماتیک و یا به منظور اعمال صرفه‌جویی در بودجه، نظام مأموریت مضاعف یا چندگانه را در کشورهای دیگر در پیش گرفته‌اند.

طبق این قاعده، کشورهایی که با یکدیگر روابط دیپلماتیک دارند، اما مبادرت به تأسیس نمایندگی فعال ننموده‌اند، می‌توانند به عنوان کشور فرستنده، پس از اعلام رسمی به کشور یا کشورهای دیگر (کشورهای پذیرنده)، یک رئیس مأموریت را برای نمایندگی در چند کشور جهت انجام وظیفه مربوط بگمارند، مگر آن‌که یکی از آن کشورها صریحاً با این امر مخالفت کند (ماده ۵ عهدنامه ۱۹۶۱)؛ این رئیس مأموریت را «سفیر آکرديته» می‌نامند. سفر آکرديته در واقع مأموریت خود را در دو یا چند کشور انجام می‌دهد. تشریفات معرفی و تقدیم استوارنامه سفیر آکرديته، مانند سفیر مقیم است.

مقدم‌السفرا

سفیری که از جهت مدت مأموریت در کشور پذیرنده، دارای طولانی‌ترین سابقه باشد، عنوان «مقدم‌السفرا» را دارد. وی به هنگامی که منافع مشترک دیپلمات‌ها دچار مخاطره می‌گردد، عملاً نمایندگی هیأت‌های دیپلماتیک مقیم در کشور پذیرنده را عهده‌دار می‌شود و از حیث حضور و تشریفات رسمی، مقدم بر سایر رؤسای مأموریت است. البته ممکن است در کشوری این حق تقدم به سفیر پاپ داده شود (بند ۳ ماده ۱۶ عهدنامه ۱۹۶۱).

ب: وزیر مختار

وزیر مختار که در سطح پایین‌تر از سفیر قرار گرفته، در گذشته نزد کشورهای نیمه قدرتمند یا کوچک و کم‌اهمیت اعزام می‌شد، اما امروزه این ترتیب از میان رفته و جز عنوانی از وزیر مختاری به جای نمانده است. البته در برخی از کشورها، وزیر مختار تنها به عنوان نفر دوم و بعد از سفیر و یا در غیاب او وظایف نامبرده را انجام می‌دهد. وزیر مختار در صورتی که عنوان «رئیس مأموریت» را دارا باشد، باید مانند سفیر، تشریفات مربوط به معرفی و تقدیم استوارنامه را انجام دهد.

ج: کاردار

کاردار به دو صورت موقت و دائمی هستند.

۱: کاردار موقت: هرگاه پست ریاست مأموریت بدون تصدی باشد، یا رئیس مأموریت قادر به انجام وظایف خود نباشد، معمولاً یکی از کارمندان دیپلماتیک مأموریت به عنوان «کاردار موقت» عهده‌دار امور ریاست مأموریت به طور موقت می‌گردد. «کاردار موقت» به وسیله رئیس مأموریت و در صورتی که وی معذور باشد، از طرف وزارت امور خارجه کشور فرستنده، به وزارت امور خارجه کشور پذیرنده معرفی می‌گردد (ماده ۱۹ عهدنامه ۱۹۶۱). حفظ روابط دیپلماتیک در سطح «کاردار موقت» در مدت زمان طولانی و غیرمتعارف، خلاف نزاکت بین‌المللی است.

۲: کاردار دائمی

روابط دیپلماتیک میان دو کشور، ممکن است در اساس در سطح «کاردار دائمی» باشد و یا سطح مأموریت به هر دلیل، از سطح «سفیر» به سطح «کاردار دائمی» تنزل یابد و یا بر عکس، از سطح «کاردار دائمی» به سطح «سفیر» ارتقا یابد.

«کاردار دائمی» ریاست مأموریت را به عهده دارد و به جز از جهت تشریفات و تقدّم، در ردیف سفیران و وزیران مختار است (ماده ۱۴ عهدنامه ۱۹۶۱).

«کاردار دائمی» از طرف وزیر امور خارجه کشور فرستنده، طی نامه رسمی به وزیر امور خارجه کشور پذیرنده معرفی می‌شود. کارداران دائمی باید از میان وزیران مختار یا رایزن‌ها انتخاب شوند.

کارمندان مأموریت

کارمندان دیپلماتیک یا سیاسی، به آن دسته از کارمندان مأموریت می‌گویند که دارای عنوان «دیپلمات» هستند (بند د، ماده ۱ عهدنامه ۱۹۶۱)

در مورد طبقه‌بندی کارمندان دیپلماتیک، هرچند مقررات بین‌المللی مدونی وجود ندارد، اما حقوق بین‌الملل عرفی در این مورد تصریح دارد که پس از سفیر و وزیر مختار، کارمندان دیپلماتیک به ترتیب ارجحیت و اولویت دارای عناوین زیر هستند: رایزن (درجه یک، درجه دو و درجه سه)، دبیر اول، دبیر دوم، دبیر سوم و بالاخره وابسته. وابسته‌ها چنانچه دیپلمات باشند، عنوان «وابسته دیپلماتیک یا سیاسی» را دارند. رایزن‌ها و وابسته‌ها ممکن است بنا به مورد، امور فرهنگی، اقتصادی و یا نظامی را انجام دهند، بدون آنکه از کارمندان دیپلماتیک وزارت امور خارجه باشند. این اشخاص از مصونیت‌ها و مزایای دیپلماتیک برخوردارند.

کشور فرستنده در انتخاب کلیه کارمندان مأموریت آزاد است، مگر در مورد وابسته‌های نظامی، دریایی یا هوایی که کشور پذیرنده می‌تواند قبلاً نام آنان را برای تأیید بخواهد (ماده ۷ عهدنامه ۱۹۶۱). آنان باید اصولاً تابعیت کشور فرستنده را داشته باشند و جز با موافقت کشور پذیرنده، نمی‌توان آنان را از میان اتباع این کشور یا کشور ثالث انتخاب نمود (ماده ۸ عهدنامه ۱۹۶۱). انتخاب کارمندان دیپلماتیک در یک مأموریت معمولاً با نظر رئیس مأموریت و حکم وزیر امور خارجه صورت می‌پذیرد و مراتب باید متعاقباً به وزارت امور خارجه کشور پذیرنده اعلام گردد (بند الف ماده ۱۰ عهدنامه ۱۹۶۱)

تعداد کارمندان دیپلماتیک در یک مأموریت، با توجه به حجم کار، سازمان و تشکیلات سفارت و پس از موافقت کشور پذیرنده معین می‌شود (ماده ۱۱ عهدنامه ۱۹۶۱).

نقش و وظایف مأموران دیپلماتیک:

از آنجا که مأموران دیپلماتیک یک کشور، در کشور پذیرنده دارای خصوصیت نمایندگی کشور فرستنده هستند و در واقع، حضور دائمی آنان در محل مأموریت به مثابه حضور مستمر یک کشور نزد کشور دیگر است. به همین جهت، آنان نمایانگر اقتدار، استقلال و حاکمیت کشور فرستنده هستند.

مأموران دیپلماتیک، نقش اصلی و رسمی را در برقراری ارتباطات میان دو کشور فرستنده و پذیرنده ایفاء می‌کنند، بویژه نقش رئیس مأموریت بسیار تعیین‌کننده است.

وظایف مأموران دیپلماتیک:

یکی از جهاتی که بیانگر نقش بسیار مهم مأموران دیپلماتیک است، وظایف سنگین و گسترده‌ای است که به عهده آنهاست. این وظایف را نمی‌توان به طور کامل و دقیقاً در قالب‌های از پیش تعیین‌شده مشخص کرد. با وجود این، اهم وظایف مأموران به قرار زیر است:

۱: نمایندگی کشور فرستنده نزد کشور پذیرنده؛

۲: حفظ منافع کشور فرستنده و اتباع آن در کشور پذیرنده تا حدودی که در حقوق بین‌الملل پذیرفته شده است؛

۳: مذاکره با دولت یا حکومت کشور پذیرنده؛

۴: اطلاع از اوضاع و احوال و سیر وقایع در کشور پذیرنده، با استفاده از کلیه وسایل قانونی و گزارش آن به کشور فرستنده؛

۵: بسط روابط دوستانه و توسعه روابط اقتصادی، فرهنگی و علمی میان کشور فرستنده و کشور پذیرنده؛

۶: احترام به قوانین و مقررات و شعائر ملی و مذهبی کشور پذیرنده؛

۷: عدم مداخله در امور داخلی کشور پذیرنده؛

۸: عدم انجام فعالیت‌های حرفه‌ای یا تجاری به قصد انتفاع شخصی در کشور پذیرنده (ماده ۴۲ عهدنامه ۱۹۶۱)؛

۹: مأموران دیپلماتیک می‌توانند وظایف کنسولی را نیز انجام دهند و این دو با یکدیگر منافاتی ندارد (بند ۲ ماده ۳ عهدنامه ۱۹۶۱).

عنصر نامطلوب: مأموری که در کشور پذیرنده به فعالیت‌های نامشروع بپردازد یا در امور داخلی آن کشور مداخله کند و یا هرگونه عمل خلافی به تشخیص کشور مذکور انجام دهد، کشور پذیرنده می‌تواند به کشور فرستنده اطلاع دهد که آن مأمور - حتی رئیس مأموریت - را «عنصر نامطلوب» تشخیص می‌دهد بدون آنکه الزامی به توجیه تصمیم خود داشته باشد. در این صورت، کشور فرستنده باید آن شخص را فراخواند و یا به مأموریت وی پایان دهد. کشور پذیرنده می‌تواند حتی شخصی را قبل از ورود به قلمرو خود، عنصر نامطلوب اعلام نماید. چنانچه کشور فرستنده از انجام تعهدات مذکور خودداری نماید و یا آنها را ظرف مهلت مناسبی انجام ندهد، کشور پذیرنده می‌تواند از شناختن شخص مورد نظر به عنوان عضو مأموریت خودداری کرده یا وی را اخراج نماید.

مصونیت‌ها و مزایای دیپلماتیک

مأموران دیپلماتیک از گذشته‌های دور و طی قرون و اعصار، و در هر تمدنی از مصونیت‌ها و مزایای دیپلماتیک (حداقل در زمان صلح) برخوردار بودند. مقررات بین‌المللی مربوط تا سال ۱۹۶۱ جنبه عرفی داشت، لیکن با انعقاد معاهده وین در آن سال به صورت مکتوب و مدون درآمد.

مفهوم مصونیت‌ها و مزایای دیپلماتیک

مأموران دیپلماتیک که از سوی کشور فرستنده، مأمور به انجام یک سلسله خدمات عمومی در قلمرو کشور پذیرنده می‌شوند، باید برای نیل به این مقصود (اجرای مأموریت) از تضمینات استثنایی دائمی یا حداقل تسهیلاتی برخوردار باشند. این تضمینات یا تسهیلات را اصطلاحاً مصونیت‌ها و مزایای دیپلماتیک می‌نامند.

مصونیت به طور کلی بدین معنی است که دارنده آن از تعقیب قانون و مأموران آن کشور در امان است؛ یا به عبارت دیگر، قانون و مأموران مجری قانون نمی‌توانند شخص دارنده آن را تعقیب کنند. مقصود از مزایا آن است که امتیازاتی به کسی داده شود که سایر مردم حق استفاده از آن را ندارند.

انواع مصونیت‌ها و مزایای دیپلماتیک

انواع مصونیت‌های دیپلماتیک

۱. مصونیت از تعرض

در اصطلاح بین‌المللی، این مصونیت به معنی غیر قابل تخطی بودن حرمت یک محل یا یک شخص است. حرمت محل، یعنی عدم دخول بی‌اجازه در آن و حرمت شخص، عدم نقض آزادی و حقوق اوست؛ اما این حرمت‌ها منحصر به محل سفارت یا شخص دیپلماتیک نیست، بلکه در هر رژیم دموکراتیک به موجب قوانین اساسی، هر شخص و نیز مسکن او از این حرمت برخوردار است. تفاوتی که حرمت عمومی مسکن مردم و شخص آنان را با حرمت محل سفارت و دیپلماتیک از هم متمایز می‌کند، این است که حرمت مساکن و اشخاص به موجب قانون می‌تواند سلب شود، در حالی که حرمت محل سفارت و شخص دیپلماتیک و خانه او غیر قابل تخطی است و هیچ قانون داخلی نمی‌تواند خلاف آن را مقرر کند.

الف. مصونیت اموال و اماکن

طبق ماده ۲۲ عهدنامه ۱۹۶۱، اماکن مأموریت، اعم از سفارت، دفتر نمایندگی و امثال آنها دارای مصونیت هستند و مأموران کشور پذیرنده جز با رضایت رئیس مأموریت، حق ورود به این اماکن را ندارند. کشور پذیرنده موظف است به منظور تأمین این مصونیت، کلیه تدابیر لازم را اتخاذ نماید. اماکن و اموال مأموریت از هر گونه بازرسی، توقیف و مصادره و یا اقدامات اجرایی مصونند.

ب. مصونیت مکاتبات رسمی

مکاتبات رسمی مأموریت به هر شکل که باشد، مصون از تعرض است (بند ۲ ماده ۲۷ عهدنامه ۱۹۶۱). این مصونیت شامل کیسه یا محموله دیپلماتیک، حاوی اسناد و مدارک دیپلماتیک یا اشیاء مورد استفاده رسمی است که برای ارسال به مقصد می‌توان آن را به پیک دیپلماتیک سپرد. پیک دیپلماتیک به شخصی اطلاق می‌شود که از طرف کشور فرستنده یا هیأت دیپلماتیک دارای حکم رسمی مأموریت بوده و در انجام وظایف خود از حمایت‌های کشور پذیرنده برخوردار است.

کیسه دیپلماتیک را می‌توان به فرمانده یک هواپیمای بازرگانی سپرد، اما وی پیک دیپلماتیک محسوب نمی‌شود.

ج. مصونیت ارتباطات سمی

هیأت‌های دیپلماتیک کشورها در کشور پذیرنده، از آزادی ارتباطات (در اشکال مختلف و با استفاده از تمام وسایل ارتباطی) به منظورهای رسمی برخوردارند و در نتیجه، کلیه ارتباطات رسمی آنها مصون از هرگونه تعرض است.

د. مصونیت مأموران دیپلماتیک

شخص مأمور دیپلماتیک مصون از تعرض است و نمی‌توان او را به هیچ عنوان توقیف یا بازداشت نمود. کشور پذیرنده با وی رفتار محترمانه‌ای که در شأن اوست، خواهد داشت و اقدامات لازم را برای جلوگیری از وارد آمدن لطمه به شخص و آزادی و حیثیت او اتخاذ خواهد کرد.

۲. مصونیت قضایی

به منظور تأمین استقلال و آزادی عمل مأموران دیپلماتیک در انجام وظایف محوله، حقوق بین‌الملل مخصوصاً عهدنامه ۱۹۶۱ (ماده ۳۱) برای آنان در کشور پذیرنده، مصونیت قضایی شناخته است. این مصونیت شامل: مصونیت مدنی / مصونیت کیفری / مصونیت از ادای شهادت و مصونیت از اقدامات اجرایی است.

الف. مصونیت مدنی و اداری

مصونیت مدنی و اداری مأمور دیپلماتیک، جنبه مطلق نداشته و طبق ماده ۳۱ عهدنامه ۱۹۶۱، موارد زیر را در بر نمی‌گیرد:

- دعاوی مربوط به اموال غیرمنقول خصوصی واقع در کشور پذیرنده
- دعاوی مربوط به ماترکی که مأمور دیپلماتیک به طور خصوصی در آن وصی / امین ترکه یا وارث واقع شده باشد
- دعاوی مربوط به فعالیت‌های حرفه‌ای یا تجاری خصوصی در کشور پذیرنده

ب. مصونیت کیفری

چنانچه مأمور دیپلماتیک در کشور پذیرنده مرتکب اعمالی گردند یا از انجام اعمالی خودداری ورزند که طبق قوانین داخلی آن کشور، جرم محسوب شود، آنان از هرگونه تعقیب، بازداشت، بازجویی، بازرسی و بالاخره محاکمه معافند.

ج. مصونیت از ادای شهادت

مأموران دیپلماتیک را در هیچ یک از مراجع قضایی و اداری کشور پذیرنده نیم‌توان به ادای شهادت مجبور کرد. (بند ۲ ماده ۳۱ عهدنامه ۱۹۶۱)

د. مصونیت از اقدامات اجرایی

مصونیت قضایی مأموران دیپلماتیک متضمن مصونیت از اقدامات یا عملیات اجرایی نیز هست. بدین معنی که هیچ گونه اقدام یا عمل اجرایی اعم از اینکه مرتبط با اجرای حکم قضایی باشد یا نباشد نباید توسط مقامات و مأموران کشور پذیرنده علیه مأموران دیپلماتیک کشور فرستنده صورت گیرد.

انواع مزایای دیپلماتیک

الف. معافیت مالیاتی

از آنجا که پرداخت مالیات یک عمل وابستگی است و از این جهت، مأموران دیپلماتیک خارجی هیچ گونه وابستگی به کشور پذیرنده ندارند، بنابراین، نمی‌توان آنها را در زمره مالیات‌دهندگان محسوب نمود. اما در چند مورد زیر استثنائاتی وجود دارد:

یک. مالیات‌های غیرمستقیم وارد بر قیمت کالا و خدمات

دوم. مالیات‌های اموال غیرمنقول خصوصی در کشور پذیرنده

سوم. مالیات بر ارث

چهارم. مالیات بر درآمدهای شخصی

پنجم. مالیات بر هزینه‌های ثبت، دادرسی، تمبر در مورد اموال غیرمنقول

ب. معافیت از بیمه‌های اجتماعی

مأموران دیپلماتیک در مورد خدماتی که برای کشور فرستنده انجام می‌دهند، از مقررات بیمه‌های اجتماعی که ممکن است در کشور پذیرنده لازم‌الاجرا باشد معاف هستند.

ج. معافیت از حقوق گمرکی

مأموران دیپلماتیک از پرداخت هرگونه حقوق و عوارض گمرکی برای اموال شخصی یا اموال متعلق به مأموریت که وارد کشور پذیرنده می‌کنند یا از آن خارج می‌سازند، معاف هستند. همچنین طبق ماده ۳۶ عهدنامه ۱۹۶۱ در بند ۲ اعلام داشته که توشه شخصی مأمور دیپلماتیک از بازرسی معاف است مگر آنکه دلایل جدی در دست باشد دال بر اشیایی در آن که مشمول معافیت‌های این قانون نباشد.

د. معافیت از خدمات شخصی

کشور پذیرنده مأموران دیپلماتیک را از انجام خدمات شخصی و خدمات عمومی به هر صورتی که باشد و الزامات نظامی از قبیل مصادره، بیگاری / اسکان افراد نظامی / خدمت نظام وظیفه معاف خواهد داشت. خدمات شخصی بسته به نظام‌های مختلف حقوقی متفاوت است.

حقوق مسئولیت بین‌المللی

حقوق مسئولیت بین‌المللی عبارت از مجموعه قواعد و مقررات بین‌المللی مربوط به موضوع مسئولیت کشورها و سازمان‌های بین‌المللی است؛ بنابراین، هر موضوعی که به نوعی با موضوع مسئولیت کشورها و سازمان‌های بین‌المللی ارتباط داشته باشد، در حقوق مسئولیت بین‌المللی مطرح می‌شود.

حقوق مسئولیت بین‌المللی در اساس شکل عرفی دارد، زیرا اقداماتی که در سال ۱۹۳۰ در کنفرانس تدوین حقوق بین‌الملل لاهه جهت تدوین آن انجام گرفته بود، با شکست مواجه شد. کمیسیون حقوق بین‌الملل از سال ۱۹۶۹ بر پایه گزارش پرفسور روبرت آگور بررسی طرح مواد راجع به مسئولیت بین‌المللی کشورها را آغاز کرد تا سرانجام در نوامبر ۲۰۰۱، طرح، توسط کمیسیون به تصویب نهایی رسید. این طرح تاکنون به صورت یک معاهده بین‌المللی در نیامده است، هر چند در مجموع حکایت از توسعه و تدوین حقوق مسئولیت بین‌المللی دارد.

امروزه حقوق مسئولیت بین‌المللی از یک سو متشکل از قواعد عرفی بین‌المللی و از سوی دیگر رویه قضایی بین‌المللی است. به موازات این قواعد، نباید نقش دکترین را نیز از نظر دور داشت.

مسئولیت بین‌المللی به مثابه یک نهاد حقوقی بین‌المللی، عبارت است از الزام به جبران خسارت مادی یا معنوی وارد بر تابعان حقوق بین‌الملل (کشورها و سازمان‌های بین‌المللی) که این خسارت باید ناشی از عمل یا خودداری از عمل غیر مشروع و مخالف حقوق بین‌الملل (عرفی یا معاهده‌ای) یکی از تابعان حقوق بین‌الملل باشد. البته در طرح مواد راجع به مسئولیت، عنصر خسارت از عناصر تشکیل‌دهندهٔ مسئولیت حذف شده است (مواد ۱ تا ۴)، اما این به معنی نادیده انگاشتن عنصر خسارت در مسئولیت نیست، زیرا عمل خلاف حقوق بین‌الملل در هر صورت منجر به خسارت اعم از مادی یا معنوی خواهد گردید.

مبنا و منشأ مسئولیت بین‌المللی:

دانشمندان حقوق بین‌الملل در مورد مبنا و منشأ مسئولیت بین‌المللی نظریات متفاوتی داشته‌اند؛ و در مجموع، مبنا و منشأ مسئولیت بین‌المللی، موضوع دو نظریهٔ بنیادین است: یکی نظریهٔ خطا یا مسئولیت ذهنی و دیگری نظریهٔ خطر یا مسئولیت عینی. البته، در کنار پذیرش یکی از این دو نظریه، نظریهٔ جدیدی نیز در حقوق مسئولیت بین‌المللی مطرح است و آن نظریهٔ مسئولیت برای اعمال منع‌نشده طبق حقوق بین‌الملل است.

۱: نظریهٔ خطا یا مسئولیت ذهنی

طبق این نظریه، وجود مسئولیت بین‌المللی ناشی از عمل خطای یک تابع حقوق بین‌الملل است بدین ترتیب که انجام هر عملی یا خودداری از عمل مخالف مقررات بین‌المللی به تنهایی برای پایه‌گذاری مسئولیت بین‌المللی کافی نیست، بلکه باید خطا یا سهل‌انگاری نیز صورت گرفته باشد تا مسئولیت محقق شود. نظریهٔ خطا برای اولین بار توسط گروسیوس ابراز شد که او خود این نظریه را از حقوق روم اقتباس کرده بود. مهم‌ترین طرفداران نظریه خطا عبارتند از واتل، پوفندرف، ولف، فردروس.

۲: نظریهٔ خطر یا مسئولیت عینی

با توجه به فقدان رکن اجرایی مؤثر در حقوق بین‌الملل و با عنایت به ارادهٔ کشورها در پذیرش اصل «عدم مداخله»، دیگر نمی‌توان نظریهٔ کلاسیک خطا را در حقوق بین‌الملل، مانند حقوق داخلی، پذیرفت. مسئولیت بین‌المللی باید بر پایه‌ای استوار، پیریزی گردد تا هیچ تابعی از تابعان حقوق بین‌الملل نتواند با توسل به عنصر خطا و اثبات فقدان آن از زیر بار مسئولیت شانه خالی کند؛ بنابراین، مبنای مسئولیت بین‌المللی را فقط باید در نظریهٔ جدیدی پذیرفت که آن را نظریهٔ خطر یا مسئولیت عینی می‌گویند که طبق آن، هرگونه تخلف و قصور نسبت به یک قاعدهٔ حقوقی بین‌المللی (عرفی یا معاهده‌ای) موجب مسئولیت بین‌المللی می‌گردد (خواه متضمن عنصر خطا باشد یا نباشد). آنزیلوتی، حقوقدان ایتالیایی، پیشرو در نظریهٔ خطر است. وی، دوگی، ژرژسل و عده‌ای دیگر را به دنبال نظریه خویش کشانید. دوگی معتقد است مسئولیت بین‌المللی کشور جنبهٔ عینی دارد و پاسخگوی مقتضیات همبستگی اجتماعی بین‌المللی است. در نتیجه، در روابط بین‌الملل، کشورها ممکن است بر اثر انجام یک عمل غیرمشروع و خلاف حقوق، مسؤول اعلام شوند. طبق این نظریه، مسئولیت بین‌المللی دارای خصوصیتی کاملاً عینی و غیرشخصی است که بر نظریهٔ ضمان استوار است؛ عقیده‌ای که مفهوم شخصی خطا در آن هیچ‌گونه نقشی ندارد. به بیان دیگر، تنها کافی است که عمل ارتكابی برخلاف مقررات و تعهدات بین‌المللی باشد تا مسئولیت محرز گردد و دیگر تحقیق در مورد تقصیر یا عدم تقصیر مرتکب لزومی ندارد؛ یعنی به محض اینکه بین فعالیت‌ها و اعمال یک کشور یا یک سازمان بین‌المللی و عمل مخالف حقوق بین‌الملل رابطهٔ علّیت برقرار گردید، مسئولیت بین‌المللی ایجاد شده است.

به طور کلی می‌توان گفت، هیچ‌کدام از دو نظریه، اصل مسلم نبوده و دادگاه‌ها و داوران بین‌المللی گاهی نظریهٔ خطر و گاهی نظریهٔ خطا را به کار می‌برند.

موجبات تحقق مسؤوليت بين المللى

۱: اعمال منتسب به کشورها (اعمال مقامات دولتی / اعمال اشخاص خصوصی / اعمال شورشیان)

۲: اعمال منتسب به سازمان‌های بین‌المللی

الف: اعمال مقامات دولتی: عمل خلاف بین‌المللی طبق حقوق بین‌الملل از هنگامی به یک کشور منتسب می‌گردد که اشخاص یا ارکان تحت اقتدار مؤثر او، آن عمل را انجام داده باشند (ماده ۴ طرح) هیچ کشوری نمی‌تواند با توسل به ویژگی‌های سازمان حکومتی‌اش و یا مشکلات ناشی از زیست سیاسی‌اش، خود را از قید مسؤولیت بین‌المللی برهاند.

ب: اعمال اشخاص خصوصی: اصولاً رفتار یا اعمال اشخاص خصوصی - اعم از حقیقی یا حقوقی - را نمی‌توان به عنوان عمل خلاف بین‌المللی محسوب و به کشور منتسب نمود و او را مسؤول شناخت. این قاعده را می‌توان از مفهوم مخالف ماده ۵ طرح مواد راجع به مسؤولیت به دست آورد. با این حال، ممکن است در مواردی اعمال و رفتار اشخاص خصوصی در قلمرو یک کشور، موجبات مسؤولیت بین‌المللی آن کشور را فراهم نماید. از جمله اینکه اگر رفتار اشخاص ناشی از عدم پیش‌بینی و پیشگیری از وقوع تخلف یا عدم کفایت کنترل یا کوتاهی یا عدم مراقبت لازم در این امر از سوی ارکان دولتی باشد.

● سازمان‌های بین‌المللی

از دیگر تابعان حقوق بین‌الملل، سازمان‌های بین‌المللی هستند. سازمان‌های بین‌المللی به عنوان دومین تابعان حقوق بین‌الملل بر اساس فاکتورهای مختلف دسته‌بندی می‌شوند. ابتدا به مفهوم سازمان‌ها و سپس طبقه‌بندی آن‌ها می‌پردازیم.

مفهوم سازمان‌های بین‌المللی

سازمان بین‌المللی عبارت از اجتماع گروهی از کشورهاست که به منظور تحقق هدف‌های معین و مشترک در زمینه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و غیره بر اساس يك سند تأسيس با یکدیگر همکاری مستمر و مدام دارند.

طبقه‌بندی سازمان‌های بین‌المللی

۱: طبقه‌بندی بر اساس موضوع

سازمان‌های بین‌المللی را از نظر موضوع فعالیت آن‌ها می‌توان به سازمان‌های عام و تخصصی تقسیم نمود. سازمان‌های عام یا عمومی، مانند سازمان ملل متحد و سازمان‌های تخصصی، مانند سازمان بین‌المللی هواپیمایی کشوری (ایکائو) و یا سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک).

۲: طبقه‌بندی بر اساس اختیارات

برخی از سازمان‌های بین‌المللی در مقابل اعضا دارای اختیارات گسترده‌ای هستند و برخی دیگر اختیاراتشان محدود است. مثال مورد اول، اتحادیه اروپایی و مثال مورد دوم، سازمان ملل متحد است.

۳: طبقه‌بندی بر اساس قلمرو جغرافیایی

سازمان‌های بین‌المللی را بر اساس قلمرو جغرافیایی، می‌توان به سازمان‌های جهانی، سازمان‌های منطقه‌ای و سازمان‌های فرامنطقه‌ای تقسیم نمود. مثال بارز سازمان‌های جهانی، سازمان ملل متحد و نهادهای تخصصی وابسته به آنهاست. سازمان همکاری اقتصادی (اگو) نمونه یک سازمان منطقه‌ای و سازمان کنفرانس اسلامی نمونه یک سازمان فرامنطقه‌ای است.

سازمان‌های جهانی

(۱) جامعه ملل

کشتارهای وحشیانه و ویرانه‌هایی که جنگ جهانی اول بر جای گذاشت، محق بودن کسانی را که پیش از سال ۱۹۱۴ خواستار ایجاد یک سازمان بین‌المللی جهانی بودند، آشکار ساخت. آتش جنگ هنوز به پایان نرسیده بود که جهانیان معطوف این خلاء عظیم گردیدند و افکار عمومی بین‌المللی بویژه در اروپا از هر نظر آماده تشکیل چنین سازمانی شد.

پیشنهادکننده اصلی در این مورد، ویلسون رئیس جمهور وقت ایالات متحده آمریکا بود که در ۸ ژانویه ۱۹۱۸ طی بیاناتی که در کنگره آن کشور ایراد کرد، برنامه صلحی حاوی چهارده ماده ارائه نمود که آخرین ماده آن مربوط به ایجاد جامعه ملل بود.

نظریه ویلسون به‌زودی به مرحله اجرا در آمد و در آوریل ۱۹۱۹ با انعقاد معاهده ورسای (میثاق جامعه ملل، اولین فصل معاهده را تشکیل می‌دهد)، تصمیم قطعی برای تأسیس جامعه ملل اتخاذ گردید و جامعه ملل، کار خود را از ۱۶ ژانویه ۱۹۲۰ آغاز کرد.

الف: اعضای جامعه ملل

اعضای جامعه ملل از سه گروه ترکیب یافته بود: اعضای اصلی، اعضای مدعو و سایر کشورها:

(۱) اعضای اصلی کشورهایی که اسامی آنها در ضمیمه میثاق جامعه ذکر شده بود و معاهده صلح ورسای را تصویب کرده بودند (۳۲ کشور):

(۲) اعضای مدعو کشورهایی که برای عضویت در جامعه از آنها دعوت شده و اسامی آنها در ضمیمه میثاق قید شده بود (۱۱ کشور، از جمله ایران)؛

(۳) سایر کشورها: سایر کشورها عبارت بودند از کشورهایی که در صورت پذیرفتن تعهدات میثاق، با دوسوم آرای موافق مجمع عمومی می‌توانستند به عضویت جامعه ملل در آیند.

تعداد اعضای جامعه که در ابتدای تأسیس ۴۵ کشور بود، در طول دوران حیات جامعه از ۶۲ کشور تجاوز نکرد. آلمان و شوروی (سابق) در سال‌های ۱۹۲۶ و ۱۹۳۶ به عضویت این جامعه پذیرفته شدند، ولی ایالات متحده آمریکا که خود پیشنهاددهنده اصلی چنین سازمانی بود به علت مخالفت سنای آن کشور به جامعه وارد نگردید.

با خروج ژاپن و آلمان از جامعه به سال ۱۹۳۵، دورنمای شکست آن پدیدار گردید. شوروی (سابق) با اخراج از جامعه ملل و ایتالیا با خروج از آن به سال ۱۹۳۹، این شکست را قطعی کردند و سرانجام، با شروع جنگ جهانی دوم، این سازمان عملاً وجود نداشت. مقر جامعه ملل شهر ژنو و زبان‌های رسمی آن، انگلیسی و فرانسه بود.

ب: تشکیلات جامعه ملل

بر اساس ماده دوم میثاق، جامعه ملل دارای سه رکن اصلی بود: مجمع عمومی، شورا و دبیرخانه دائمی. دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی و سازمان بین‌المللی کار نیز با جامعه ملل در ارتباط بودند.

۱. مجمع عمومی: مجمع عمومی، رکن اصلی و جهانی جامعه ملل بود، زیرا کلیه کشورهای عضو در آن شرکت داشتند و هر یک از اعضا می‌توانستند با دارا بودن یک حق رأی، حداکثر تا سه نماینده در مجمع داشته باشند. مجمع عمومی در سپتامبر هر سال به مدت یک ماه، یک دوره اجلاسیه منظم و عادی سالانه داشت و در موارد استثنایی می‌توانست اجلاسیه فوق‌العاده داشته باشد.

وظایف و اختیارات مجمع: مجمع می‌توانست در مورد کلیه موضوعاتی که طبق میثاق در صلاحیت جامعه ملل بود، بحث و اظهارنظر نماید. تصمیمات مجمع، به جز در موضوعات انتخاباتی، بودجه‌ای و قبول عضو جدید، جنبه توصیه داشت.

مهم‌ترین وظایف و اختیارات مجمع عمومی عبارت بودند از: پذیرش اعضای جدید، انتخاب اعضای غیردائمی شورا، تصویب بودجه و تعیین حق عضویت هریک از اعضا به منظور تأمین هزینه‌های سازمان، پیشنهاد انتخاب دبیر کل (طبق توصیه شورا، انتخاب قضات دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی (مشترک با شورا)).

۲. شورا: شورای جامعه ملل در ابتدا از هشت عضو تشکیل یافته بود که چهار عضو آن، یعنی انگلستان، فرانسه، ژاپن و ایتالیا «دائمی» و چهار عضو دیگر «غیردائمی» بودند که برای مدت سه سال از طرف مجمع انتخاب می‌شدند.

تعداد اعضای دائمی شورا با ورود آلمان و شوروی به جامعه ملل به شش کشور افزایش یافت و با خروج ژاپن و آلمان و ایتالیا به سه کشور و با اخراج شوروی به دو کشور تقلیل پیدا کرد، تعداد اعضای غیردائمی شورا نیز به تدریج از چهار کشور به یازده کشور رسید.

وظیفه اساسی شورا، بررسی و تصمیم در مسائل مربوط به حفظ صلح و امنیت بین‌المللی بود.

۳. دبیرخانه دائمی: دبیرخانه جامعه ملل به وسیله یک دبیر کل اداره می‌شد که دبیر کل - که توسط اعضای اصلی برگزیده شده بود - طبق میثاق از سوی مجمع و به توصیه شورا انتخاب گردیدند.

۴. دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی: دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی که در سال ۱۹۲۰ تشکیل گردید، از پانزده قاضی ترکیب یافته بود و به دعاوی ارجاعی از سوی کشورهای عضو اساسنامه دیوان رسیدگی می‌نمود و نظریات مشورتی نیز ارائه می‌داد.

ج: زمینه انحلال جامعه ملل

مشکل اساسی کار جامعه ملل، نبودن ضمانتی برای تصمیمات جامعه بود و جامعه نمی‌توانست کشورهای بزرگ را به رعایت مقررات مجبور کند، ولی با این همه توانست در حل بعضی از اختلافات بین‌المللی (از جمله اختلاف سوئد و فنلاند بر سر جزایر آلاند و اختلاف مجارستان و یوگسلاوی) مفید باشد. اضمحلال جامعه از زمانی آغاز شد که بعضی کشورهای بزرگ به تجاوزات تازه دست زدند و جامعه نتوانست در برابر آنها اقدامی کند (حمله ایتالیا به حبشه). پس از کناره‌گیری کشورهای چوچ ژاپن، آلمان و ایتالیا از جامعه و بالاخره شروع جنگ جهانی دوم، بحث درباره وجود حقیقی جامعه ملل حرفی یاوه بود و ضعف و درماندگی آن هنگامی روشن‌تر شد که ایتالیا خاک حبشه را به زور اشغال نمود. به هر حال، انحلال حقوقی جامعه ملل در جلسه ۸ تا ۱۸ آوریل ۱۹۴۶ مجمع جامعه در ژنو به تصویب رسید و این سازمان جای خود را به سازمان بین‌المللی جدیدی به نام "سازمان ملل متحد" داد.

۲. سازمان ملل متحد

الف. تأسیس سازمان ملل متحد

ناتوانی جامعه ملل در جلوگیری از بروز جنگ جهانی دوم موجب گردید تا کشورهای بزرگ، پیش خاتمه جنگ، طرح تأسیس سازمان جهانی را پی‌ریزی نمایند که جهت حفظ و حراست از صلح و امنیت بین‌المللی، قدرت و توان کافی داشته باشد.

مبنای تأسیس سازمان ملل متحد، کنفرانس‌ها و اعلامیه‌های زیر است:

(۱) منشور آتلانتیک: در ۱۴ اوت ۱۹۴۱ روزولت و چرچیل در اقیانوس اطلس یکدیگر را ملاقات کردند و سپس منشور آتلانتیک را امضا نمودند. در بخش آخر این منشور، به لزوم ایجاد یک سیستم دائمی امنیت دسته‌جمعی اشاره شده است.

(۲) اعلامیه ملل متحد: در اول ژانویه ۱۹۴۲، سران کشور ایالات متحده آمریکا، انگلستان، اتحاد جماهیر شوروی (سابق) و چین در واشنگتن گرد آمدند و سندی را امضا نمودند که برای اولین بار اصطلاح «ملل متحد» در آن به کار رفت. این اعلامیه بعداً به امضای نمایندگان ۲۲ کشور دیگر از جمله ایران رسید.

(۳) کنفرانس مسکو: در ۳۰ اکتبر ۱۹۴۳، وزیران امور خارجه سه کشور ایالات متحده آمریکا (هال)، اتحاد جماهیر شوروی (مولوتف)، انگلستان (ایدن) در مسکو طی اعلامیه‌ای معروف به اعلامیه مربوط به امنیت عمومی، لزوم تشکیل هرچه زودتر یک سازمان بین‌المللی عام را خاطرنشان ساختند. این اعلامیه بعداً از سوی چین امضا گردید.

(۴) کنفرانس تهران: در اوّل دسامبر ۱۹۴۳ سران سه کشور ایالات متحده آمریکا، اتحاد شوروی سابق و انگلستان، یعنی روزولت، استالین و چرچیل در تهران یکدیگر را ملاقات کردند و اصول اساسی این سازمان را پی‌ریزی نمودند.

(۵) کنفرانس دِمبارتن اکس: نمایندگان کشورهای ایالات متحده آمریکا، انگلستان و اتحاد جماهیر شوروی (سابق) و چین از ۲۱ اوت تا ۷ اکتبر ۱۹۴۴ در واشنگتن اجتماع کردند و طرح این سازمان بین‌المللی را تهیه نموده، برای کلیه کشورهای متفق ارسال داشتند تا نظریات خود را نسبت به آن اعلام دارند.

(۶) کنفرانس یالتا: سران سه کشور ایالات متحده آمریکا، اتحاد جماهیر شوروی (سابق) و انگلستان برای آخرین بار بین ۴ تا ۱۱ فوریه ۱۹۴۵ در یالتا تشکیل جلسه داده و نظر نهایی خود را در مورد اساسنامه سازمان، بیان نمودند. همچنین برقراری امتیاز مخصوص (حقّ وتو) برای کشورهای بزرگ اعلام داشتند.

(۷) کنفرانس سان‌فرانسیسکو: در ۲۵ آوریل ۱۹۴۵، کنفرانسی با شرکت نمایندگان پنجاه کشور (بنا به دعوت قبلی ایالات متحده آمریکا، اتحاد جماهیر شوروی سابق، انگلستان، چین و فرانسه) در سان‌فرانسیسکو تشکیل گردید و تا ۲۶ ژوئن همان سال ادامه داشت. در این کنفرانس، منشور ملل متحد تصویب شد و از ۲۴ اکتبر همان سال قدرت اجرایی یافت. منشور ملل متحد یا اساسنامه سازمان ملل متحد، مشتمل بر یک مقدمه و ۱۱۱ ماده و یک ضمیمه ۷۰ ماده‌ای مربوط به اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری است.

هدف‌ها و اصول سازمان ملل متحد

هدف‌ها:

۱: حفظ صلح و امنیت بین‌المللی؛

۲: توسعه روابط دوستانه میان ملت‌ها، بر اساس احترام به اصل برابری حقوق و خودمختاری ملت‌ها؛

۳: همکاری بین‌المللی در حلّ مسائل بین‌المللی که دارای جنبه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و یا بشردوستانه است و پیشبرد و تشویق احترام به تمایز از حیث نژاد، جنس، زبان و یا مذهب؛

۴: وجود مرکزی برای هماهنگ کردن اقداماتی که ملت‌ها برای نیل به این هدف‌های مشترک.

اصول:

۱. اصل برابری حاکمیت اعضا؛

۲. اصل حسن نیت در اجرای تعهداتی که کشورهای عضو به موجب منشور به عهده گرفته‌اند؛

۳. اصل حلّ اختلافات بین‌المللی به طُرُق مسالمت‌آمیز؛

۴. اصل عدم تهدید به زور یا عدم استعمال آن، به هر نحو که با مقاصد ملل متحد مبیانت داشته باشد؛

۵. اصل همراهی و همکاری کشورهای غیر عضو سازمان به اجرای این اصول؛

۶. اصل حمایت از اقدامات سازمان ملل متحد؛

۷. اصل عدم مداخله در اموری که ذاتاً در صلاحیت ملی کشورهاست.

ارکان سازمان ملل متحد

سازمان ملل متحد دارای ۶ رکن اصلی و چندین ارکان فرعی همراه با مؤسسات تخصصی می‌باشد. ارکان اصلی سازمان عبارتند از: مجمع عمومی/شورای امنیت/ شورای اقتصادی اجتماعی/ شورای قیمومت/ دبیرخانه/ دیوان بین‌المللی دادگستری.

(۱) مجمع عمومی:

رکن اصلی و جهانی سازمان ملل متحد است، زیرا کلیه کشورهای عضو در آن شرکت دارند. هر یک از اعضا می‌توانند با دارا بودن یک حق رأی، حداکثر تا پنج نماینده در مجمع عمومی داشته باشند.

مجمع عمومی یک دوره اجلاسیه منظم سالانه (از سپتامبر تا دسامبر یا ژانویه) دارد. در موارد استثنایی، دوره‌های اجلاسیه فوق‌العاده نیز خواهد داشت. به منظور تسهیل فعالیت‌ها، مجمع عمومی دارای کمیته‌های اصلی شش‌گانه به شرح زیر است:

کمیته اول: کمیته خلع سلاح و امنیت بین‌المللی؛ کمیته دوم: کمیته اقتصادی و مالی؛ کمیته سوم: کمیته اجتماعی و انسانی و فرهنگی؛ کمیته چهارم: کمیته ویژه سیاسی و استعمارزدایی؛ کمیته پنجم: کمیته امور اداری و بودجه؛ و کمیته ششم: کمیته حقوقی.

وظایف و اختیارات خاص مجمع عمومی

مجمع عمومی می‌تواند درباره هر یک از موضوعات مندرج در منشور بحث و توصیه نماید، لیکن حقّ مداخله در مسائل مربوط به صلاحیت شورای امنیت را ندارد. با این حال، چنانچه شورای امنیت به علّت وتوی یکی از اعضای دائمی نتواند در مقابل نقض صلح یا عمل تجاوزکارانه یا خطری که

صلح جهانی را تهدید می‌کند، اتخاذ تصمیم نماید، مجمع عمومی می‌تواند به درخواست اکثریت اعضاء حتی خود شورای امنیت (با رأی موافق نه عضو، بدون حق وتو) فوراً به آن موضوع رسیدگی کرده، به جای آن تصمیم گیرد (قطعنامه اتحاد برای صلح مورخ ۳ نوامبر ۱۹۵۰). برای مثال، مجمع عمومی در برخوردهای انگلیس و فرانسه و اسرائیل علیه مصر در سال ۱۹۵۶، به جای شورای امنیت که بر اثر وتوهای پی‌درپی از تصمیم‌گیری فلج شده بود، به طرفین متخاصم دستور آتش‌بس داد و نیروی امداد ملل متحد را ایجاد کرد تا بر این آتش‌بس نظارت کند.

ضمناً طبق ماده ۱۲ منشور، شورای امنیت می‌تواند در هر زمان، هر مسأله‌ای را که ضروری بداند، جهت رسیدگی به مجمع عمومی احاله دهد، بدون آنکه ملزم باشد خود قبلاً به آن مسأله رسیدگی کند. سایر وظایف و اختیارات خاص مجمع عمومی عبارتند از: تصویب بودجه سالانه سازمان و تعیین حق عضویت هر یک از اعضاء به منظور تأمین هزینه‌های سازمان، انتخاب اعضای غیردائم، انتخاب اعضای شورای اقتصادی و اجتماعی، انتخاب اعضا و مأموران بعضی مؤسسات وابسته به سازمان ملل متحد و تأسیس نهادهایی که برای پیشبرد وظایف خود تشخیص می‌دهد.

۲) شورای امنیت

شورای امنیت از پانزده عضو سازمان تشکیل شده است. پنج عضو آن، یعنی جمهوری خلق چین، فرانسه، انگلستان، اتحاد جماهیر شوروی (فعلاً فدراسیون روسیه) و ایالات متحده آمریکا، دائمی و ده عضو دیگر غیردائمی هستند که برای مدت دو سال از طرف مجمع عمومی انتخاب می‌گردند. انتخاب اعضای غیردائمی با در نظر گرفتن همکاری و مشارکت آنها در پشتیبانی از صلح و امنیت بین‌المللی و همچنین تقسیم عادلانه جغرافیایی صورت می‌گیرد. شورای امنیت دارای شش نهاد وابسته است: کمیته ستاد نظامی (که فعلاً در عمل کاری انجام نمی‌دهد)، کمیسیون خلع سلاح، کمیته کارشناسان، کمیته پذیرش اعضای جدید، صندوق غرامت جنگ عراق علیه کویت و کمیته تحریم.

وظایف و اختیارات خاص شورای امنیت

وظایف و اختیارات خاص شورای امنیت عبارتند از: مسؤولیت اولیه حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، توصیه روش‌های مسالمت‌آمیز حل اختلافات بین‌المللی، توسل به قوه قهریه برای اعاده صلح در صورت لزوم و تأسیس ارکان فرعی که برای انجام وظایف خود لازم می‌داند.

مسأله حق وتو

در شورای امنیت، **تصمیمات مربوط به نظامنامه و طرز کار** با اکثریت نه رأی در مقابل پانزده رأی اتخاذ می‌گردد که این مسائل معمولاً عبارتند از: دعوت شورا، دستور جلسه، معرفی کشورهای عضو به شورا، انتخاب قضات دیوان بین‌المللی دادگستری و غیره. **در سایر موارد**، شورای امنیت با اکثریت نه رأی نسبت به پانزده رأی تصمیم می‌گیرد، مشروط بر اینکه پنج رأی اعضای دائمی شورا در موقع تصمیم‌گیری مثبت باشد (ماده ۲۷ منشور). در نتیجه، هرگاه یکی از اعضای دائمی رأی منفی دهد، فعالیت شورا دچار وقفه خواهد شد. در واقع، با جلوگیری از اتخاذ هرگونه تصمیم، چهارده رأی دیگر اعضاء - هرچند همگی مثبت باشد - خنثی خواهد شد. این نوع عملکرد و یا به عبارت بهتر، این استفاده از رأی منفی را اصطلاحاً "حق وتو" می‌گویند. حق وتو، اختیاری است که در کنفرانس یالتا بنا به پیشنهاد ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی (سابق) به رسمیت شناخته شد.

اهم وظایف و اختیارات مشترک شورای امنیت و مجمع عمومی

مهم‌ترین وظایف و اختیارات مشترک شورای امنیت و مجمع عمومی عبارتند از:

پذیرش اعضای جدید در سازمان، تعلیق حقوق و مزایای عضویت در سازمان (ماده ۵ منشور ملل متحد)، اخراج عضو خاطی از سازمان (ماده ۶ منشور ملل متحد)، انتخاب دبیر کل سازمان، انتخاب قضات دیوان بین‌المللی دادگستری و بالاخره تجدیدنظر در منشور ملل متحد.

۳) شورای اقتصادی و اجتماعی

شورای اقتصادی و اجتماعی از پنجاه و چهار عضو ترکیب یافته است که برای مدت سه سال توسط مجمع عمومی، بر اساس تقسیم عادلانه جغرافیایی انتخاب می‌شوند. این شورا حداقل دو اجلاس عادی سالانه، یکی در بهار و دیگری در تابستان دارد و می‌تواند به طور فوق‌العاده نیز تشکیل جلسه دهد. شورای اقتصادی و اجتماعی از جانب مجمع عمومی مأمور است که وظایف اقتصادی، اجتماعی و بهداشتی و تربیتی سازمان ملل متحد را به جای آورد و در پیشبرد حقوق بشر و آزادی‌ها کوشا باشد و منشور ملل متحد برای ارتباط مؤسسات تخصصی ملل متحد که مسؤولیت‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، بهداشتی و غیره دارند، پیش‌بینی‌هایی کرده و شورای اقتصادی و اجتماعی مأمور این ارتباط است. ضمناً موظف است که فعالیت‌های مؤسسات تخصصی وابسته به سازمان را هماهنگ سازد.

شورای اقتصادی و اجتماعی دارای کمیته‌ها و کمیسیون‌های گوناگونی است، از جمله: کمیسیون اقتصادی منطقه‌ای برای اروپا، آسیا و اقیانوس آرام (اسکاپ)، امریکای لاتین و منطقه کارایب، آسیای غربی و افریقا.

۴) شورای قیمومت

نظام قیمومت، در واقع ادامه نظام نمایندگی یا سرپرستی جامعه ملل است. نظارت بر سرزمین‌هایی که در گذشته تحت نظام نمایندگی یا سرپرستی جامعه ملل بوده و به استقلال دسته نیافته بودند، طبق مفاد منشور ملل متحد، تحت نظام قیمومت سازمان ملل متحد درآمدند و رکنی که این وظیفه را بر عهده گرفت، شورای قیمومت بود.

شورای قیمومت در جهت پیشرفت و آزادی و استقلال مردمی که هنوز به مرحله رشد کافی برای تشکیل کشوری مستقل نرسیده بودند و در سرزمین‌های تحت قیمومت ملل متحد زندگی می‌کرده تلاش نمود. اداره چنین سرزمین‌هایی بر عهده کشورهای پیشرفته بود تا با در نظر گرفتن منافع ساکنان، آن‌ها را که در پیشبرد هدف‌های مادی و معنوی کوشا بودند، برای استقلال آماده سازد.

اعضای شورای قیمومت سه دسته هستند: دسته اول: اعضای دائمی شورای امنیت؛ دسته دوم: کشورهای اداره‌کننده سرزمین‌های تحت قیمومت؛ و دسته سوم: اعضای که از جانب مجمع عمومی برای مدت سه سال انتخاب می‌شوند. تعداد این اعضا با اعضای دسته‌های اول و دوم برابر است.

به تدریج، با استقلال سرزمین‌های تحت قیمومت و محدود شدن کشورهای اداره‌کننده آن سرزمین‌ها به اعضای دائمی شورای امنیت، مجمع عمومی بر اساس تصمیم مورخ ۱۹ دسامبر ۱۹۶۷ از آن پس برای شورای قیمومت عضو انتخابی تعیین نمود. در نتیجه، اعضای شورای قیمومت محدود به همان اعضای دائمی شورای امنیت گردیدند.

تعداد این سرزمین‌ها در سال‌های اول تشکیل سازمان ملل متحد به یازده می‌رسید و آخرین سرزمینی که در سال ۱۹۹۴ به استقلال رسید، جزایر «پالائو» در اقیانوس آرام بود و با این عمل، می‌توان خاتمه نظام قیمومت را اعلام داشت. با این حال، طبق آیین‌نامه اصلاح‌شده شورای قیمومت، اکنون این شورا فقط در صورت لزوم تشکیل جلسه خواهد داد.

۵) دیوان بین‌المللی دادگستری

منشأ پیدایش سازمان قضایی بین‌المللی، کنفرانس دوم صلح لاهه در سال ۱۹۰۷ بود. این کنفرانس دو نهاد قضایی را پیشنهاد نمود از جمله دیوان غنائم جنگی و دیوان دادگستری داوری که هیچ کدام ایجاد نشد؛ ولی زمینه پیدایش دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی فراهم نمود. این دیوان در سال ۱۹۴۵ جای خود را به دیوان بین‌المللی دادگستری داد. دیوان بین‌المللی دادگستری لاهه بر پایه منشور ملل متحد و اساسنامه دیوان بنا شده است. اساسنامه دیوان هم‌زمان با منشور ملل متحد در ۲۴ اکتبر ۱۹۴۵ به مرحله اجرا در آمد.

سازمان «دیوان بین‌المللی دادگستری لاهه»

دیوان بین‌المللی دادگستری ۱۵ قاضی دارد که برای مدت ۹ سال از طرف شورای امنیت و مجمع عمومی انتخاب می‌شوند. قضات دیوان نماینده یک دولت معین نیستند، بلکه باید حقوقدانان عالی‌مقامی باشند که بر اساس شخصیت علمی و اخلاقی خودشان به دیوان دائمی داوری معرفی می‌شوند. قضات، غیر قابل عزل بوده و هیچ گونه شغل دیگری نباید داشته باشند. بعد از سپری شدن دوره خدمت، مجدداً امکان انتخاب شدن دارند. هر سه سال یک‌بار به قید قرعه، یک‌سوم قضات تغییر می‌کنند.

تفاوت بین دیوان بین‌المللی دادگستری (دیوان جدید) و دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی (دیوان قدیم)

۱. دیوان قدیم از ارکان جامعه ملل محسوب نمی‌شد بلکه مؤسسه‌ای وابسته به جامعه ملل بود، در حالی که دیوان جدید، رکن اصلی قضایی سازمان ملل متحد به شمار می‌رود.

۲. سند تأسیس دیوان قدیم، مستقل از میثاق جامعه ملل بود درحالی که سند تأسیس دیوان جدید، جزء جدایی‌ناپذیر و لاینفک منشور ملل متحد است.

۳. در دیوان قدیم، فقط دولت‌های عضو مجمع و شورای جامعه ملل می‌توانستند درخواست عضویت در دیوان نمایند ولی در دیوان جدید، کلیه دولت‌های عضو سازمان ملل خود به خود عضو دیوان محسوب می‌شوند.

۴. حق درخواست رأی مشورتی از دیوان قدیم تنها به مجمع عمومی و شورای جامعه ملل تعلق داشت اما در دیوان بین‌المللی علاوه بر مجمع و شورای امنیت، ارکان دیگر و نهادهای تخصصی مجاز از سوی مجمع عمومی، حق درخواست رأی مشورتی داشتند.

۵. اجرای احکام صادره از سوی دیوان قدیم به حسن نیت دولت محکوم‌شده یا نحوه اعمال زور دولت دیگر طرف مناقشه بستگی داشت، اما در اجرای احکام دیوان جدید در صورتی که طرف محکوم از اجرای احکام خودداری کند، اجرای احکام بر عهده شورای امنیت است.

وجوه اشتراک دو دیوان

۱. ماهیت هر دو دیوان قضایی است.

۲. هر دو دیوان صرفاً به مسائل حقوقی رسیدگی می‌نمایند.

۳. هر دو دیوان در صورت بروز اختلاف در مورد صلاحیتشان، مرجع تشخیص صلاحیت خودشان هستند.

۴. رسیدگی در هر دو دیوان صرفاً برای دولت‌ها باز است.

انتخاب قضات در دو مرحله صورت می‌گیرد: ۱. معرفی نامزدهای گروه‌های ملی؛ ۲. انتخاب آنها با رأی مجمع عمومی و شورای امنیت.

قاضی اختصاصی یا ویژه (Ad hoc):

۱. یکی از قضات دیوان، تابعیت یکی از کشورهای طرف دعوی را داشته باشد، به طرف دیگر دعوی این حق داده می‌شود که یکی از اتباع خود یا یکی از حقوقدانان بیگانه را که حائز شرایط لازم باشد، به عنوان قاضی به دیوان معرفی کند.

۲. در حالت دیگر، هیچ یک از طرفین دعوی، قاضی در دادگاه نداشته باشند، طرفین می‌توانند قضات اختصاصی معرفی کنند. قاضی اختصاصی برای دعوی خاص و به طور موقت است.

محدودیت‌های صلاحیت دیوان

(۱) از حیث اصحاب دعوی: بر اساس بند ۱ ماده ۳۴ اساسنامه دیوان: تنها دولت‌ها می‌توانند به دیوان مراجعه کنند. سازمان‌ها و مؤسسه‌های بین‌المللی عمومی می‌توانند از دیوان رأی مشورتی بخواهند.

دولت‌هایی که حق مراجعه به دیوان را دارند سه دسته می‌باشند:

الف. کشورهای عضو سازمان ملل متحد

ب. کشورهای غیر عضو سازمان ملل متحد که اساسنامه دیوان را قبول کرده‌اند.

ج. کشورهای غیرعضوی که اساسنامه دیوان را قبول نکرده‌اند.

مطابق بند ۱ ماده ۳۵ اساسنامه دیوان همه کشورهای عضو سازمان ملل متحد حق رجوع به دیوان را دارند. مطابق بند ۲ ماده ۹۳ منشور، دولت‌هایی که نمی‌خواهند یا نمی‌توانند عضو سازمان ملل متحد شوند، می‌توانند با قبول شرایطی که بنا بر توصیه شورای امنیت و توسط مجمع عمومی معین می‌شود، در ردیف امضاکنندگان اساسنامه در آیند و در این حالت با دولت‌های عضو سازمان ملل متحد در مقابل دیوان برابر هستند.

شرایطی که مجمع عمومی بنا بر توصیه شورای امنیت برای دولت‌ها (دولت‌هایی که عضو سازمان نیستند ولی اساسنامه را پذیرفته‌اند) تعیین کرده شامل:

۱. قبول مقررات اساسنامه دیوان توسط دول غیر عضو

۲. قبول کلیه تعهدات یک عضو سازمان ملل متحد که به موجب ماده ۹۴ منشور مشخص شده است.

۳. تعهد برای شرکت در پرداخت مخارج دیوان به میزان عادلانه‌ای که مجمع عمومی مشخص می‌کند.

کشورهایی که عضو سازمان ملل متحد نیستند و اساسنامه دیوان را نیز نپذیرفته‌اند در صورتی حق مراجعه به دیوان را دارند که اعلامیه صادر نمایند.

(۲) از حیث موضوع دعوی: دیوان طبق بند ۲ ماده ۳۶ اساسنامه فقط به موضوعات حقوقی رسیدگی می‌نماید. این موضوعات عبارتند از:

الف. تفسیر معاهده

ب. هر موضوعی که مربوط به حقوق بین الملل است

ج. نوع و میزان غرامت برای نقض یک تعهد بین المللی

د. واقعیت هر امری که در صورت ثبوت، نقض یک تعهد بین المللی است

۳) از حیث رضایت دولت‌ها

اعلام رضایت دولت‌ها: رضایت کشورها ممکن است به صور زیر ابراز شود:

۱. قرارداد خاص: طبق بند ۱ ماده ۳۶ اساسنامه دیوان نسبت به کلیه اموری که اطراف دعوا به او ارجاع می‌کنند، صلاحیت رسیدگی دارد. در این موارد طرفین اختلاف طی قرارداد خاص رضایت می‌دهند که مسأله را به دیوان عرضه کنند. موضوع اختلاف و طرفین آن باید به صراحت تعیین شوند. (پس از بروز اختلاف / پذیرش اختیاری صلاحیت دیوان)

۲. موارد تصریح شده در قراردادها و عهدنامه‌ها: بند ۱ ماده ۳۶ اساسنامه، مقرر می‌کند که دیوان به موارد خاصی که به موجب قراردادها و عهدنامه‌های منعقد شده پیش‌بینی شده است، صلاحیت رسیدگی دارد. قضیه مورد اختلاف با درخواستی کتبی نزد دیوان مطرح می‌شود و کشور مدعی علیه ملزم به حضور در مقابل دیوان است. این الزام ناشی از رضایتی است که دولت مدعی علیه ضمن قرارداد یا عهدنامه مورد استناد کشور مدعی، رجوع اختلافات خود به دیوان را ابراز کرده است. درخواست کتبی سندی یک‌جانبه است. (پذیرش صلاحیت اجباری دیوان پیش از بروز اختلاف)

۳. پذیرش صلاحیت اجباری دیوان از طریق صدور اعلامیه‌های یک‌جانبه. طبق بند ۲ ماده ۳۶ اساسنامه، طرفین اختلاف می‌توانند صلاحیت دیوان را با صدور اعلامیه بپذیرند.

صلاحیت دیوان بین‌المللی دادگستری لاهه

صلاحیت دیوان بر دو نوع است:

۱. صلاحیت ترافیعی

۲. صلاحیت مشورتی

۱. صلاحیت ترافیعی

این صلاحیت شامل کلیه مواردی است که طرفین دعوا به آن رجوع می‌کنند. صلاحیت ترافیعی مبتنی بر رضایت کشورهای طرف دعواست و دیوان قبل از ورود به ماهیت اختلاف این امر را باید احراز کند، مگر اینکه طرفین دعوا نسبت به صلاحیت دیوان ایراد و اعتراض نکنند.

● تعیین حدود و صلاحیت دیوان بسته به رضایت کشورهای طرف دعواست؛ یعنی کشورها می‌توانند از قبول صلاحیت دیوان به کلی خودداری کنند و در نتیجه دیوان نسبت به اختلاف آنها فاقد صلاحیت خواهد بود، حتی در صورت قبول صلاحیت دیوان، کشورها می‌توانند اختلافات معینی را از صلاحیت دیوان مستثنی کنند یا اینکه صلاحیت دیوان را برای زمان محدود و معینی قبول کنند.

۲. صلاحیت مشورتی دیوان

طبق ماده ۶۵ اساسنامه، دیوان می‌تواند به تقاضای ارکان سازمان ملل متحد یا سازمان‌های تخصصی در هر مسأله حقوقی، رأی مشورتی دهد. ارکان و یا سازمان‌هایی که تقاضای رأی مشورتی دارند در منشور تعیین شده است. همچنین مجمع عمومی و شورای امنیت نیز حق درخواست رأی مشورتی از دیوان را دارند.

۷. دبیرخانه

دبیرخانه رکن اداری و فنی سازمان ملل متحد است که در رأس آن دبیر کل قرار دارد. دبیر کل از طرف مجمع عمومی، بنا به توصیه شورای امنیت برای مدت پنج سال انتخاب می‌شود.

وظایف و اختیارات دبیر کل سازمان ملل متحد عبارتند از:

الف. وظایف و اختیارات اداری: انجام وظیفه به عنوان عالی‌ترین مقام اداری سازمان ملل متحد و این مقام، مسؤول در سلسله مراتب اداری دبیرخانه است.

ب. وظایف و اختیارات سیاسی: متوجه ساختن شورای امنیت و مجمع عمومی در زمانی که صلح و امنیت بین‌المللی در خطر است، دعوت به تشکیل شورای امنیت در مواقع لزوم، حق شرکت در جلسات ارکان سازمان ملل متحد و دادن اعلامیه‌های شفاهی یا کتبی به آنها.

ج. وظایف اطلاعاتی: ثبت و انتشار معاهدات بین‌المللی، تسلیم گزارش سالانه از اقدامات و فعالیت‌های سازمان به مجمع عمومی عادی.

سازمان‌های تخصصی وابسته به سازمان ملل متحد

۱. سازمان بین‌المللی کار/۲. سازمان خواربار کشاورزی / ۳. یونسکو/۴. سازمان بین‌المللی هواپیمایی کشور/۵. سازمان بهداشت جهانی/۶. گروه بانک جهانی/۷. صندوق بین‌المللی پول/۸. اتحادیه جهانی پست/۹. اتحادیه ارتباط از راه دور/۱۰. سازمان جهانی هواشناسی/۱۱. سازمان بین‌المللی دریایی/۱۲. صندوق بین‌المللی توسعه کشاورزی/۱۳. سازمان جهانی مالکیت معنوی/۱۴. سازمان توسعه صنعتی ملل متحد.

سازمان‌های منطقه‌ای:

۱. سازمان‌های اروپایی (سازمان آتلانتیک شمالی «ناتو» / شورای اروپا / اتحادیه اروپا)

۲. سازمان‌های آمریکایی

۳. سازمان‌های آسیایی و آفریقایی

۱) سازمان‌های اروپایی

الف. سازمان آتلانتیک شمالی (ناتو)^۱

^۱. North Atlantic Treaty Organization (N.A.T.O)

کشورهای اروپای غربی و ایالات متحده آمریکا، در پاسخ به سیاست اتحاد جماهیر شوروی (سابق)، طرح پیمان دفاعی دائمی را پی‌ریزی نمودند که موسوم به سازمان آتلانتیک شمالی (ناتو) است.

پیمان آتلانتیک شمالی در ۴ آوریل ۱۹۴۹ در واشنگتن برای مدت بیست سال به امضای دوازده کشور رسید. این کشورها عبارت بودند از: ایالات متحده آمریکا، کانادا، انگلستان، فرانسه، بلژیک، هلند، لوکزامبورگ، نروژ، دانمارک، ایسلند، ایتالیا و پرتغال.

در سال‌های بعد، به ترتیب، کشورهای یونان، ترکیه، آلمان فدرال، اسپانیا، لهستان، مجارستان و جمهوری چک به عضویت ناتو در آمدند. این افزایش عضویت، کماکان در رابطه با کشورهای اروپایی ادامه دارد. مدّت این پیمان، بدون محدودیت قابل تمدید است و تاکنون سه بار تمدید شده است.

هدف اصلی پیمان، همکاری نظامی - سیاسی میان اعضاست. به عبارت دیگر، هدف، دفاع مشترک است که یقیناً بر سیاست کشورهای عضو اثر می‌گذارد. این پیمان، مبتنی بر اصل دفاع مشروع یا دفاع از خود - اعم از فردی یا جمعی - مقرر در ماده ۵۱ منشور ملل متحد است. به موجب پیمان: «اگر به یکی از کشورهای عضو حمله مسلحانه شود، هریک از اعضای دیگر برای یاری‌دادن به طرف یا طرف‌های مورد حمله، بی‌درنگ، منفرداً یا با موافقت سایر اعضا، هر عملی را که مقتضی بدانند، از جمله به کار بردن نیروی نظامی انجام می‌دهد تا امنیت را مجدداً برپا دارد.» پیمان آنتیک شمالی حتی جنبه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی نیز دارد (ماده ۲)

ارکان ناتو عبارتند از: شورای آتلانتیک شمالی (مرکب از نمایندگان کلیه کشورهای عضو)؛ و کمیته نظامی (مرکب از رؤسای ستاد ارتش‌های کشورهای عضو). تصمیمات این کمیته به وسیله یک گروه دائمی که از رؤسای ستاد ارتش‌های ایالات متحده آمریکا، انگلستان و فرانسه با نمایندگان آنها ترکیب یافته است، اجرا می‌گردد. مقرّ این کمیته در شهر واشنگتن در ایالات متحده آمریکاست. رکن دیگر سازمان، دبیرخانه است که تحت نظر شورای آتلانتیک شمالی انجام وظیفه می‌کند و در رأس آن، دبیر کل قرار دارد. مقر دبیرخانه سازمان در شهر بروکسل در بلژیک است.

ب. اتحادیه اروپا

در واقع جانشین جوامع اروپایی است که خود متشکل از سه سازمان به نام‌های جامعه اروپایی زغال سنگ و فولاد (۱۸ آوریل ۱۹۵۱)، جامعه اقتصادی اروپا (بازار مشترک) و جامعه انرژی اتمی اروپا (معاهدات رم مورخ ۲۵ مارس ۱۹۵۷) بود.

کشورهای مؤسس جوامع اروپایی عبارتند از: فرانسه، جمهوری فدرال آلمان، ایتالیا و سه کشور بنه لوکس (بلژیک، هلند و لوکزامبورگ)

وزیران امور خارجه کشورهای مذکور در ۸ آوریل ۱۹۶۵ «معاهده ادغام» را امضا نمودند. این معاهده از اول ژوئیه ۱۹۶۸ به مرحله اجرا در آمد. طبق این معاهده، ارکان مختلف اروپایی که تا آن زمان وجود داشت در یکدیگر ادغام شدند و برای هر سه سازمان، دو رکن مشترک در نظر گرفته شد: یکی شورای وزیران و دیگری کمیسیون. بعدها به تدریج سه رکن مشترک دیگر برای جوامع اروپایی پیش‌بینی گردید: شورای اروپایی که در واقع کنفرانس سران کشورهای عضو است و دیگری پارلمان اروپاست که در حال حاضر مجمعی مرکب از ۵۶۵ نفر نمایندگان ملت‌های عضو جوامع اروپایی هستند که برای مدت پنج سال مستقیماً توسط شهروندان کشورهای عضو انتخاب می‌شوند. رکن مشترک دیگر، دیوان دادگستری اروپایی است.

(۲) سازمان کشورهای امریکایی

مهم‌ترین سازمان بین‌المللی قاره آمریکا، سازمان کشورهای آمریکایی است. معاهده مؤسس سازمان کشورهای آمریکایی، منشور بوگوتا مورخ ۳۰ آوریل ۱۹۴۸ است. این منشور در ۱۳ دسامبر ۱۹۵۱ وارد مرحله اجرایی گردید. منشور بوگوتا تاکنون دو بار دستخوش تغییر و اصلاح شده است: یک بار در سال ۱۹۶۷ با امضای پروتکل بوئنوس آیرس و بار دیگر در ۱۹۸۵ توسط پروتکل کاتاجنای هند (در کلمبیا).

هدف سازمان کشورهای آمریکایی، همکاری‌های سیاسی، دفاعی، اقتصادی و اجتماعی میان اعضاست.

ارکان اصلی سازمان عبارتند از: مجمع عمومی که عالی‌ترین رکن سازمان است؛ شورای دائمی؛ و دبیرخانه که در رأس آن دبیرکل قرار دارد. مقر سازمان در شهر واشنگتن (ایالات متحده آمریکا) است.

در حال حاضر، اعضای سازمان کشورهای آمریکایی شامل ۳۲ کشور است: ایالات متحده آمریکا، کانادا، کلیه کشورهای آمریکای لاتین (به جز کوبا) و کشورهای حوزه کارائیب. برتری عملی ایالات متحده آمریکا در این سازمان از بدیهیات است.

۳) سازمان‌های آسیایی - آفریقایی

الف. اتحادیه عرب

نام صحیح و رسمی اتحادیه عرب، «اتحادیه کشورهای عربی» است. این سازمان با توجه به کشورهای عضو یک سازمان آسیایی - آفریقایی است که بر اساس معاهده مورخ ۲۲ مارس ۱۹۴۵ منعقد میان کشورهای اردن، سوریه، عراق، عربستان سعودی، لبنان و مصر در قاهره تشکیل گردید.

معاهده مؤسس اتحادیه عرب، به سایر کشورهای عربی اجازه داده است تا به عضویت اتحادیه در آیند. از این رو، در حال حاضر مجموعه بیست کشور عربی و سازمان آزادی‌بخش فلسطین عضو اتحادیه‌اند؛ بنابراین، علاوه بر کشورهای مؤسس، این کشورها نیز عضو اتحادیه هستند: لیبی، سودان، مراکش (مغرب)، تونس، الجزایر، موریتانی، سومالی، جیبوتی، امارات متحده عربی، بحرین، عمان، قطر، کویت و یمن.

هدف اساسی و عمده اتحادیه عرب، تقویت و گسترش همکاری کشورهای عربی در زمینه‌های سیاسی، نظامی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، بهداشتی، مخابراتی، قضایی و انتظامی است.

ب. اتحادیه ملل جنوب شرقی آسیا (آ.سه.آن)

ه کشور آسیای جنوب شرقی، مرکب از اندونزی / مالزی / فیلیپین / سنگاپور و تایلند در سال ۱۹۶۷ سند تأسیس آ.سه.آن معروف به اعلامیه بانکوک امضا نمودند؛ و سپس ه کشور برمه / ویتنام / لاوس / میانمار / و کامبوج به آن پیوستند.

آ.سه.آن دارای تشکیلاتی دولتی و یک سلسله تشکیلاتی غیردولتی است. تشکیلات در آن، شامل پنج اجلاس (اجلاس سران و اجلاس‌های وزیران مختلف)، دبیرخانه ثابت که مقر آن جاکارتا اندونزی است، دبیرخانه‌های فرعی که مقر آنها در پایتخت‌های کشورهای عضو است تعدادی کمیته‌های اصلی و فرعی و گروه‌های مذاکره، کاری، کارشناسی و هماهنگ‌کننده.

تشکیلات غیردولتی آ.سه.آن، مشتمل بر بیش از ۳۰ سازمان غیردولتی است که مهم‌ترین آنها اتاق بازرگانی و صنایع آ.سه.آن است.

سازمان‌های فرامنطقه‌ای

منظور از سازمان فرامنطقه‌ای، سازمانی است که کشورهای دو یا چند قاره یا منطقه جغرافیایی در آن عضویت دارند، بدون آنکه بتوان خصوصیات یک سازمان جهانی را برای آن برشمرد.

امروزه، سازمان‌های زیر را می‌توان در زمره سازمان‌های بین منطقه‌ای قلمداد نمود: سازمان همکاری و توسعه اقتصادی، سازمان کشورهای اسلامی و سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک)

● اشخاص

اشخاص خصوصی در حقوق بین‌الملل

اشخاص خصوصی - اعم از حقیقی یا حقوقی - تحت ضوابط و شرایط خاصی در زمره تابع حقوق بین‌الملل قلمداد می‌شوند، اما تابعان «مشتق» و «کوچک». تابعان «مشتق»، یعنی تابعانی شخصیت حقوقی آنها از اراده کشوری گرفته شده است و تابعان «کوچک»، یعنی تابعانی که نسبت به سایر تابعان حقوق بین‌الملل، کوچک هستند. به بیان دیگر، اشخاص خصوصی در سطح بین‌المللی فقط دارای یک سلسله حقوق و تعهداتی هستند که صریحاً و به طور محدود در معاهدات و یا قواعد عرفی بین‌المللی پیش‌بینی شده‌اند.

البته، لازم است توضیح داده شود که میان اشخاص حقوقی خصوصی، صرفاً سازمان‌های بین‌المللی غیردولتی و شرکت‌های فراملی یا چندملیتی، از حقوق و تعهدات بین‌المللی محدود برخوردارند؛ بنابراین، در این بخش، وضعیت حقوقی اشخاص حقیقی (افراد) و شرکت‌های فراملی یا چندملیتی و سازمان‌های بین‌المللی غیردولتی و نهضت‌های آزادی‌بخش ملی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

در مورد موقعیت و جایگاه افراد در حقوق بین‌الملل، دو عقیده اصلی و مهم وجود دارد: یکی - عقیده‌ای که جنبه آرمان‌گرایانه ایده‌آلیستی دارد و دیگری عقیده‌ای که منطبق با واقعیات جهان را معاصر است (رئالیستی)

طبق نظریه اول که تجلی آن را در مکاتب حقوق حلیعی و جامعه‌شناسی حقوقی، بویژه در عقاید لئون دوگی و ژرژسل می‌توان یافت، افراد دارای شخصیت بین‌المللی هستند و حقوق بین‌الملل، حقوقی است که منحصرأ روابط افراد را با یکدیگر تنظیم و قاعده‌مند می‌کند. در نتیجه، تابعان حقوق بین‌الملل، افراد هستند. در این نظریه، تمایلات و واقعیات‌ها در هم آمیخته‌اند.

اما در نظریه دوم که از سوی اکثر علمای حقوق بین‌الملل ابراز شده یا مورد تأکید قرار گرفته است، هرچند افراد جایگاه ویژه‌ای از حیث حقوق و الزامات بین‌المللی در حقوق بین‌الملل دارند، اما همانند کشورها و سازمان‌های بین‌المللی (بین‌الدول) در زمره «تابعان فعال حقوق بین‌الملل» نیستند، بلکه جزء «تابعان منفعل» هستند، یعنی تابعانی که فقط موضوع حق و تکلیف هستند، اما هیچ نقشی در ایجاد و وضع قواعد حقوق بین‌الملل ندارند. حقوق افراد در سطح بین‌المللی، در واقع حقوق حمایت‌کننده است که معمولاً در مبحث «حقوق بشر» از آنها یاد می‌شود و تکالیف یا تعهدات بین‌المللی افراد که صرفاً جنبه کیفری داشته و موجب طرح مسأله مسؤولیت کیفری افراد می‌شود، در مبحث «حقوق بین‌الملل کیفری» مورد شرح و بسط قرار می‌گیرد.

بنابراین، مطالب این بخش مشتمل بر دو بند است: یکی حمایت از افراد در حقوق بین‌الملل و دیگری مسؤولیت کیفری افراد در حقوق بین‌الملل.

حمایت از افراد در حقوق بین‌الملل

هر کشوری به دلیل دارا بودن صلاحیت‌های شخصی و سرزمینی، اختیار انحصاری رفتار در قبال افراد، اعم از تبعه یا بیگانه ساکن در قلمرو خود را دارد، اما حمایت بین‌المللی از افراد باعث می‌شود که این اختیار محدود شده و در نتیجه، به حاکمیت کشوری خدشه قابل توجهی وارد گردد. با این حال، روند رو به توسعه و تحول جامعه بین‌المللی، کشورها را به پذیرش مقررات بین‌المللی حمایت‌کننده از نوع بشر رهنمون ساخته است، تا جایی که

امروزه، رشته خاصی از حقوق بین‌الملل موضوعه به نام "حقوق بین‌الملل بشر" متضمن این مقررات است؛ مقرراتی که حقوق و امتیازات فرد را در جامعه بین‌المللی (در سطح جهانی یا منطقه‌ای) معین کرده و تضمین‌های حقوقی مؤثری نیز برای اجرای آنها در نظر گرفته است.

حمایت از افراد در حقوق بین‌الملل را می‌توان در دو زمینه تفکیک نمود و مورد بحث قرار داد: یکی حمایت جهانی از حقوق بشر و دیگری حمایت منطقه‌ای از حقوق بشر.

شمول دسته‌ای از مقررات بین‌المللی حمایت‌کننده از حقوق بشر، عام و کلی بوده و تمامی انسان‌ها بدون توجه به خصوصیات شخصی یا طبقاتی در برمی‌گیرد و دسته‌ای دیگر از آنها، فقط حمایت از برخی طبقات افراد را شامل می‌شود. این‌گونه افراد، ضمن آنکه از حمایت عام برخوردارند، از حمایت خاص نیز بهره‌مند می‌شوند.

حمایت جهانی از حقوق بشر

از آنجا که امروزه یک «سازمان بین‌المللی حقوق بشر» در سطح جهانی وجود ندارد، بنابراین، سازمان ملل متحد که در این زمینه دارای صلاحیت عام است، نقش اساسی را بر عهده دارد. البته، صلاحیت‌های برخی از سازمان‌های تخصصی وابسته به سازمان ملل متحد را که در رابطه با حقوق بشر بسیار فعال هستند، نباید از نظر دور داشت، از جمله: سازمان بین‌المللی کار و یونسکو.

بنابراین، منشور ملل متحد و منشور بین‌المللی حقوق بشر و برخی دیگر از متون بنیادین حقوق بشر که در چارچوب اقدامات سازمان ملل متحد تهیه و تنظیم گردیده‌اند، حمایت عام از حقوق بشر را در سطح جهان، قاعده‌مند کرده‌اند.

منشور ملل متحد

در مقدمه منشور ملل متحد چنین آمده است: «با اعلام مجدد ایمان خود به حقوق اساسی بشر و حیثیت و ارزش شخصیت انسانی.» به علاوه، تعدادی از مواد منشور بر این امر تأکید دارند که سازمان ملل متحد، احترام جهانی و مؤثر حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین را برای همه بدون تبعیض از حیث نژاد، جنسیت، زبان یا مذهب، توسعه خواهد داد و تشویق و تسهیل خواهد نمود (مواد ۱، ۱۳، ۵۵، ۶۲ و ۷۶). «این مقررات هرچند به دلیل خصوصیت معاهده‌ای که دارند، از نظر حقوقی الزام‌آورند، اما فقط اعلام‌کننده اصول عامی هستند که همواره باید با عبارات ملموس و مستقیماً قابل اجرا بیان گردند. مجمع عمومی سازمان ملل متحد به کمک شورای اقتصادی و اجتماعی و از طریق شورای حقوق بشر به این موضوع می‌پردازند.»

اعلامیه جهانی حقوق بشر

در تاریخ ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸، مجمع عمومی سازمان ملل متحد در اجلاسیه پاریس، بر اساس قطعنامه کمیسیون حقوق بشر، اعلامیه جهانی حقوق بشر را تصویب کرد. این اعلامیه دارای یک مقدمه، ۳۰ ماده و سه قطعنامه ضمیمه است.

اعلامیه جهانی حقوق بشر، حقوق مدنی و سیاسی سنتی و حقوق اقتصادی و اجتماعی را برای کلیه انسان‌ها به رسمیت شناخته است.

امروزه، مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر، کمابیش در اکثر قوانین اساسی کشورهای جهان گنجانده شده است و با قاطعیت می‌توان اذعان نمود که این رویه قانونگذاری کشورها و رویه‌های معمول آنها در سطح بین‌المللی، مفاد اعلامیه را به قواعد عرفی و عام‌الشمول تبدیل نموده و حتی برای کشورهایی که به پذیرش اسناد و معاهدات بین‌المللی مربوط تن در نداده‌اند، نیز الزام‌آور است. این درجه الزام، با ارتقا و اعتلای برخی از قواعد

مندرج در اعلامیه به سطح و مقام رفیع قواعد آمره، به نحو بارزی تقویت شده است؛ به گونه‌ای که دیگر نمی‌توان مفاد اعلامیه را صرفاً به عنوان یک قطعنامه اعلامی با اصولی که متضمن یک سلسله توصیه‌ها و در نتیجه فاقد الزام قاطع باشد، تلقی نمود.

میثاق‌های بین‌المللی حقوق بشر

مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶، دو میثاق بین‌المللی در زمینه حقوق بشر تصویب کرد: یکی میثاق بین‌المللی در مورد حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و دیگری میثاق بین‌المللی در مورد حقوق مدنی و سیاسی. این میثاق دارای یک پروتکل اختیاری ضمیمه است که آیین دادخواهی فردی را معین می‌کند. میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از ۳ ژانویه ۱۹۷۶ و میثاق حقوق مدنی و سیاسی و پروتکل ضمیمه آن از ۲۳ مارس ۱۹۷۶ به مرحله اجرا در آمده‌اند. مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ۱۵ دسامبر ۱۹۸۹ یک پروتکل اختیاری دیگر به عنوان ضمیمه میثاق حقوق مدنی و سیاسی در مورد لغو مجازات اعدام به تصویب رسانید.

در حال حاضر، اکثریت قابل‌توجهی از کشورها به میثاق‌ها ملحق شده‌اند. میثاق‌های بین‌المللی حقوق بشر تا حدود زیادی بیان‌کننده مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر است. در نتیجه، می‌توان گفت که تدوین‌کنندگان آنها با این عمل، مفاد اعلامیه را به اسناد معاهده‌های الزام‌آور مبدل ساخته‌اند.

نهادهای جهانی حقوق بشری

مقصود از نهادهای جهانی حقوق بشری، ارگانیزم‌های سازمان‌یافته دائمی یا غیردائمی بین‌الدولی هستند که وظیفه اعتلا و ارتقای حقوق بشر، مراقبت و نظارت بر اجرای مقررات حقوق بشر و رسیدگی به موارد نقض آن حقوق را در سطح جهانی به عهده دارند.

نمادهای جهانی حقوق بشری دو دسته‌اند: نهادهای مستقل که بر اساس قطعنامه‌های مجمع عمومی سازمان ملل متحد یا شورای اقتصادی و اجتماعی آن سازمان تأسیس شده‌اند و نهادهای معاهده‌ای که طبق معاهدات حقوق بشری ایجاد گردیده‌اند.

نمادهای جهانی حقوق بشری، به نوعی تحت پوشش یا نظارت سازمان ملل متحد هستند.

نهادهای مستقل حقوق بشری

۱) شورای حقوق بشر

شورای حقوق بشر که از ارکان فرعی مجمع عمومی سازمان ملل متحد است در ۱۵ مارس ۲۰۰۶ طبق قطعنامه مجمع عمومی به جای کمیسیون حقوق بشر تأسیس گردید.

شورای حقوق بشر از ۴۷ عضو از میان اشخاص معرفی‌شده از سوی کشورهای عضو سازمان ملل متحد بر اساس سهمیه‌بندی جغرافیایی برای مدت سه سال (حداکثر دو دوره) توسط مجمع عمومی (با رأی اکثریت مطلق کلیه اعضا) انتخاب می‌شوند، ترکیب یافته است. انتخاب این اعضا بر مبنای صلاحیت و شایستگی شخصی صورت می‌گیرد و آنان به هیچ وجه سمت نمایندگی کشورهای متبوع خویش را ندارند.

اهم وظایف شورا: ۱) ارائه پیشنهادهای، توصیه‌ها و گزارش‌های تحقیقاتی در زمینه مسائل حقوق بشر به مجمع عمومی

۲) رسیدگی به موارد نقض حقوق بشر در چارچوب آئین‌ها و شکواییه‌های بین‌الدول که جنبه عمومی دارند. اعم از محرمانه یا غیر محرمانه - و صدور قطعنامه‌های محکومیت

۳) برقراری نظام نظارتی جهانی از طریق گزارش سالانه وضعیت حقوق بشر برای کلیه کشورها.

۲) کمیساریای عالی حقوق بشر

مجمع عمومی سازمان ملل متحد، طی قطعنامه مورخ ۲۰ دسامبر ۱۹۹۴ بنا به پیشنهاد کنفرانس جهانی حقوق بشر وین ۱۹۹۳، پست «کمیسر عالی حقوق بشر» را به عنوان میگول آور ملل متحد برای فعالیت‌های مربوط به حقوق بشر که طبق راهنمایی و زیر نظر دبیر کل سازمان ملل متحد انجام وظیفه کند، تصویب نمود. کمیسر عالی حقوق بشر برای مدت چهار سال از سوی دبیر کل سازمان ملل متحد از می‌شود و معاون دبیر کل است. اداره مرکزی کمیساریای عالی حقوق بشر در شهر ژنو است.

۳) مرکز حقوق بشر

مرکز حقوق بشر به عنوان دبیرخانه حقوق بشر سازمان ملل متحد و زیرمجموعه دبیرخانه سازمان ملل متحد بود و ریاست آن را کمیسر عالی حقوق بشر بر عهده داشت و مقر آن نیز در شهر ژنو بود، اما پیرو نامه اصلاح سازمان ملل متحد، دفتر کمیساریای عالی حقوق بشر و مرکز حقوق بشر از ۱۵ سپتامبر ۱۹۹۷ در کمیساریای عالی حقوق بشر ادغام شد.

۴) کمیسیون مقام زن

شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۶ طی قطعنامه‌ای، کمیسیون مقام زن را تأسیس نمود. این کمیسیون از ارکان وابسته به شورای مذکور است. کمیسیون مرکب از ۴۵ عضو است که برای مدت چهار سال از طرف شورای اقتصادی و اجتماعی انتخاب می‌شوند.

اهم وظایف کمیسیون مقام زن عبارت است از: تهیه و ارائه توصیه‌ها و پیشنهادهایی در مورد ارتقای حقوق زنان در زمینه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد و نیز رسیدگی به شکایات و اطلاعات مربوط به نقض حقوق زنان. کمیسیون مقام زن در سال ۱۹۹۳، اعلامیه مربوط به از بین بردن خشونت علیه زنان را تنظیم نمود که به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد رسید. مقر کمیسیون مقام زن در شهر نیویورک است.

۵) کمیساریای عالی ملل متحد برای پناهندگان

مجمع عمومی سازمان ملل متحد، طی قطعنامه شماره ۳۱۹ مورخ ۳ دسامبر ۱۹۴۹، مصمم به تأسیس کمیساریای عالی ملل متحد برای پناهندگان به عنوان رکن فرعی خود گردید و اساسنامه آن را در سال ۱۹۵۰ طی قطعنامه شماره ۴۲۸ تصویب نمود. کمیساریا از سال ۱۹۵۱ کار خود را رسماً آغاز نمود هرچند سازمان بین‌المللی پناهندگان بنا به تصمیم مجمع عمومی سازمان ملل متحد تا پایان آن سال به فعالیت خود ادامه داد.

وظایف کمیساریا عبارت است از: امداد و کمک‌رسانی به آوارگان و پناهندگان، اتخاذ و اجرای معیارهای بین‌المللی رفتار با پناهندگان، تهیه و تنظیم عهدنامه‌ها و سایر اسناد مربوط به حمایت از پناهندگان و همکاری با سایر ارکان ملل متحد و سازمان‌های بین‌المللی دولتی و غیردولتی در زمینه آیت از پناهندگان. تهیه عهدنامه مربوط به وضعیت پناهندگان مورخ ۱۹۵۱، از جمله اقدامات کمیساریای عالی پناهندگان است.

نهادهای معاهده‌ای حقوق بشری

۱) کمیته حقوق بشر

میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، سند تأسیس کمیته حقوق بشر است. کمیته مسؤول مراقبت و نظارت بر اجرای میثاق مذکور و مرکب از ۱۸ عضو است که از سوی کشورهای متعاقد برای مدت چهار سال انتخاب می‌شوند. کمیته حقوق بشر تحت شرايطی به شکایات کشورهای عضو و حتی افرادی که مدعی نقض میثاق هستند، رسیدگی می‌کند و توصیه‌های لازم را به عمل می‌آورد.

(۲) کمیته حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی

میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، سند تأسیس کمیته حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است که مسؤولیت مراقبت و نظارت بر اجرای تعهدات ناشی از میثاق مذکور را بر عهده دارد. این کمیته متشکل از ۱۸ کارشناس است که از سوی کشورهای عضو میثاق انتخاب می‌شوند.

(۳) سایر نهادهای معاهده‌های حقوق بشری

(۱) کمیته رفع تبعیض نژادی، مأمور نظارت بر حسن اجرای عهدنامه مربوط به الغای کلیه اشکال تبعیض نژادی (۱۹۶۵)؛

(۲) کمیته رفع تبعیض نسبت به زنان، مأمور نظارت بر حسن اجرای عهدنامه الغای کلیه اشکال تبعیض نسبت به زنان (۱۹۷۹)؛

(۳) کمیته منع شکنجه، مأمور نظارت بر حسن اجرای عهدنامه مربوط به منع شکنجه و دیگر مجازات‌ها با رفتارهای وحشیانه، غیرانسانی یا تحقیرکننده (۱۹۸۴)؛

(۴) کمیته حقوق کودک، مأمور نظارت بر حسن اجرای عهدنامه حقوق کودک (۱۹۸۹).

حمایت منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای از حقوق بشر

حمایت از حقوق بشر صرف‌نظر از اینکه شمولیت عام و جهانی دارد، در سطح منطقه‌ای نیز مورد بحث است. در این مورد، سازمان‌های منطقه‌ای بین‌الدول اقدامات کمابیش گسترده‌ای معمول داشته‌اند، بویژه سازمان‌های اروپایی بسیار فعال بوده‌اند. البته نباید نقش سازمان کشورهای آمریکایی، اتحادیه آفریقایی و بالاخره سازمان کنفرانس اسلامی را نادیده انگاشت.

حقوق بشر و سازمان‌های اروپایی

حمایت از حقوق بشر و شورای اروپا

یکی از اولین اقدامات شورای اروپا، تهیه و تنظیم عهدنامه اروپایی حقوق بشر است که در ۴ نوامبر ۱۹۵۰ در شهر رم ایتالیا به امضای کشورهای عضو رسید و از ۱۹۵۳ به مرحله اجرا درآمد. به این عهدنامه تا به امروز ۱۱ پروتکل الحاق شده است. عهدنامه اروپایی حقوق بشر، هرچند مانند اعلامیه جهانی حقوق بشر کامل نیست، اما تصریحات بیشتری در مورد حقوق بشر دارد، بویژه اینکه: تقریباً کلیه حقوق مدنی و سیاسی را لحاظ نموده است. از سوی دیگر، این عهدنامه خلاء موجود در مورد ضمانت اجرا در اعلامیه را با ایجاد سه رکن کمیسیون اروپایی حقوق بشر، دادگاه اروپایی حقوق بشر و کمیته وزیران رفع نمود و در نتیجه ارزش بین‌المللی فرد را به حدی رسانید که هرگز قابل تصور نبود. وظیفه اساسی و مشترک این سه رکن، مراقبت در اجرای صحیح عهدنامه و جلوگیری از هرگونه تجاوز و تعدی به حقوق انسانی شهروندان کشورهای عضو است.

طبق پروتکل شماره ۹ مورخ ۶ نوامبر ۱۹۹۰ که از اول اکتبر ۱۹۹۴ لازم‌الاجرا شده است، افراد نیز می‌توانند مستقیماً و بدون واسطه علیه هر کشور عضو شورا از کمیسیون درخواست رسیدگی و احقاق حق نمایند. البته به شرطی که کشور خوانده، این صلاحیت را برای کمیسیون شناخته باشد (ماده ۱۵ اصلاحی). تاکنون اکثر کشورهای عضو شورا، چنین صلاحیتی را برای کمیسیون شناخته‌اند. چنانچه نظر و رأی کمیسیون مورد پذیرش

فرد شاکی نباشد و یا به هر دلیلی آن نظر و رأی از سوی کشور خوانده اجرا نشود، شاکی می‌تواند موضوع را در دادگاه اروپایی حقوق بشر مطرح نماید
اصلاحیه مواد ۴۴ و ۴۸ طبق پروتکل شماره ۹)

حمایت از حقوق بشر و اتحادیه اروپایی

نویسندگان معاهدات رم و پاریس (اسناد تأسیس اتحادیه اروپایی)، ضرورت پیوند میان ایجاد یک اتحادیه اقتصادی و مسأله حقوق بشر را به هیچ‌وجه احساس نکرده بودند، اما زمانی ضرورت این پیوند عملاً نمود خارجی پیدا کرد که دادگاه‌های داخلی کشورهای عضو، مواجه با پیامدهای اثر مستقیم قواعد حقوق اتحادیه بر حقوق بشر و بویژه با خطر تعارض میان آن قواعد با حمایت از حقوق فردی مقرر در حقوق اساسی کشورهای خود شدند.

دیوان دادگستری جوامع اروپایی (اتحادیه اروپا) توانست این مشکل حقوقی را رفع نموده و مسؤولیت حل تعارض را بر عهده گیرد و در نتیجه، دیوان با رویه قضایی سرشار و غنی خود توانست حقوق بشر اروپایی را به بهترین وجه تضمین و از آن حمایت کند، بویژه با استناد به مواد عهدنامه اروپایی حقوق بشر که از سوی کلیه کشورهای عضو پذیرفته شده بود. ضمناً نباید نقش پارلمان اروپایی را در پذیرش شکایات فردی که منجر به اعتلای هر چه بیشتر حقوق بشر اروپایی می‌شود، از نظر دور داشت.

حقوق بشر و سازمان کشورهای آمریکایی

کشورهای عضو سازمان کشورهای آمریکایی در ۲۲ نوامبر ۱۹۶۲، عهدنامه‌ای را در زمینه حمایت از حقوق بشر امضا نمودند که به «عهدنامه سن خوزه» معروف است و پروتکل الحاقی به آن در سال ۱۹۸۸ در سان سالوادور امضا گردید.

مفاد عهدنامه سن خوزه، کمابیش مانند عهدنامه اروپایی حقوق بشر است. برای اجرای این عهدنامه، یک رکن غیرحقوقی به نام «کمیسیون آمریکایی حقوق بشر» و یک رکن حقوقی به نام «دادگاه آمریکایی حقوق بشر» تأسیس شده است.

حقوق بشر و اتحادیه آفریقایی

اتحادیه آفریقایی (سازمان وحدت آفریقا) در ۲۷ ژوئن ۱۹۸۱، منشور آفریقایی حقوق بشر و خلق‌ها معروف به «بانجول» را به تصویب رسانید که از سال ۱۹۸۶ به مرحله اجرا در آمده است. این منشور از اسناد اروپایی و آمریکایی حقوق بشری الهام گرفته است. در این منشور، تأسیس یک کمیسیون حقوق بشر و خلق‌ها پیش‌بینی شده است، اما در مورد تشکیل یک دادگاه آفریقایی حقوق بشر و خلق‌ها، اتحادیه آفریقایی با تأخیر بسیار عمل کرد و با انعقاد پروتکل «او آگادوگو» مورخ ۹ ژوئن ۱۹۹۸ موجودیت یافت. این پروتکل لازم‌الاجرا شده است.

حقوق بشر و سازمان کنفرانس اسلامی

یکی از اقدامات مؤثر سازمان کنفرانس اسلامی، صدور اعلامیه قاهره در زمینه حقوق بشر در اسلام به نام «اعلامیه اسلامی حقوق بشر» در اوت ۱۹۹۰ است. متأسفانه، نه در اعلامیه و نه در دیگر تصمیمات سازمان کنفرانس اسلامی، نهاد سازمان‌یافته حمایت از حقوق بشر - اعم از کمیسیون یا دادگاه - پیش‌بینی نشده است.

مسؤولیت کیفری افراد در حقوق بین‌الملل

تحقق مسؤولیت کیفری افراد در نظام بین‌المللی در مرحله نخست، منوط به مطالعه و تبیین اعمال فردی نامشروع و خلافی است که «جرم بین‌المللی» محسوب می‌شود و در مرحله دوم، از آنجا که مهم‌ترین پیامد مسؤولیت کیفری، مجازات است، به همین جهت، شیوه و نوع محاکمه و مجازات نیز باید بررسی شود.

تعریف جرم بین‌المللی

تخلف از هر تعهد بین‌المللی، جرم بین‌المللی نیست، زیرا جرم بین‌المللی عملی است مدت حقوق بین‌الملل که جامعه بین‌المللی بر اساس عرف یا معاهدات آن را جرم شناخته باشد؛ بنابراین هیچ عمل یا خودداری از عملی را نمی‌توان جرم دانست، مگر به موجب مقررات حقوق بین‌الملل (اصل قانونی بودن جرم).

عامل جرم بین‌المللی در هر حالتی شخص حقیقی است، چه به عنوان یک شهروند ساده، چه به عنوان کارگزار یا نماینده کشور. خصوصیات شخصی این‌گونه افراد از هر حیث، از قبیل جنسیت، سن، شغل، نژاد، مذهب، زبان، قومیت، تابعیت و امثال آنها، مؤثر در مقام نیست. در نتیجه، افراد عادی نظامیان، کارمندان دولت، دولتمردان و مقامات عالی‌رتبه کشوری و لشکری در هر پست و مقامی باشند، به دلیل ارتکاب جرم بین‌المللی، چه به عنوان آمر قانونی و چه به عنوان مجری دستورات خلاف قانون مقام مافوق، در مقابل جامعه بین‌المللی مسؤولیت کیفری دارند.

انواع جرائم بین‌المللی

الف: جنایات علیه صلح

جنایات علیه صلح عبارت است از: «نقض عمده و فاحش هر تعهد بین‌المللی که برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی اهمیت اساسی دارد، مانند ممنوعیت تجاوز» (جزء الف بند ۳ ماده ۱۹ طرح مواد راجع به مسؤولیت بین‌المللی کشورها، مورخ ۱۹۹۶).

در اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی، مصوب کنفرانس رم مورخ ۱۵ ژوئیه ۱۹۹۸، با ذکر اینکه رسیدگی به «جنایت تجاوز»، یکی از جرائم داخل در صلاحیت دیوان است، تعریف و شرایط اعمال صلاحیت دیوان را در این مورد منوط به اصلاح اساسنامه مطابق مواد ۱۲۱ و ۱۲۳ کرده است. در مجموع، به رغم آنکه ماده ۱۹ طرح مواد راجع به مسؤولیت بین‌المللی کشورها از طرح نهایی آن حذف گردید و آن قسمت از مقررات اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی که مربوط به جرم تجاوز است، فعلاً قابلیت اجرا ندارد، اما مسلماً امروزه طبق حقوق بین‌الملل عرفی، عمل تجاوز یک جنایت بین‌المللی و نقض قاعده آمره بین‌المللی اصل عدم تجاوز است.

ب: جنایات علیه بشریت

جنایات علیه بشریت عبارت است از: «نقض عمده و فاحش هر تعهد بین‌المللی که برای حفظ وجود انسان و تضمین حق ملت‌ها در تعیین آزادانه سرنوشت آنان و تضمین حفظ محیط زیست اهمیت اساسی دارد.» (جزء ب بند ۳ ماده ۱۹ طرح مواد راجع به مسؤولیت بین‌المللی کشورها، مورخ ۱۹۹۶). در طرح مذکور، از این جنایات به عنوان نمونه‌هایی از جنایات علیه بشریت نام برده شده است: برده‌داری، کشتار جمعی یا نسل‌کشی (ژنوسید) تبعیض نژادی (آپارتاید)، استقرار یا حفظ جابرانه سلطه استعماری، آلودگی گسترده هوا و دریا (ماده ۱۹).

در اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی، رسیدگی به جنایات علیه بشریت را در صلاحیت دیوان دانسته است، اما هیچ تعریفی از جنایت علیه بشریت ارائه نکرده و تنها به ذکر مصادیق آن بسنده کرده است؛ و به موجب ماده ۷ آن اساسنامه، منظور از جنایات علیه بشریت، هریک از اعمال مشروحه زیر است، به هنگامی که در چارچوب یک جمله گسترده و سازمان‌یافته علیه یک جمعیت غیرنظامی و با علم به آن حمله روی می‌دهد: قتل، ریشه‌کن کردن انسان، به بردگی گرفتن، تبعید یا کوچ اجباری یک جمعیت، حبس کردن یا ایجاد محرومیت شدید از آزادی جسمانی که برخلاف قواعد اساسی حقوق بین‌الملل انجام می‌شود، شکنجه، تجاوز جنسی و جسمانی که برخلاف قواعد اساسی حقوق بین‌الملل انجام می‌شود، شکنجه، تجاوز جنسی و هر نوع خشونت جنسی، تعقیب و آزار مداوم یا مجموعه مشخص به علل سیاسی، نژادی، ملی، قومی، فرهنگی، مذهبی، جنسیت یا

عسل - در سراسر جهان به موجب حقوق بین الملل غیرمجاز شناخته شده است، ناپدید شدن اجب اشخاص، جنایت تبعیض نژادی و بالاخره، اعمال غیرانسانی مشابه دیگری که عمداً به قصد ایجاد رنج عظیم یا صدمه شدید به جسم یا به سلامت روحی و جسمی صورت پذیرد.

بنابراین، در مجموع می توان جنایات علیه بشریت را بدون قید حصر به شرح زیر برشمرد: بردگی انسان، کشتار جمعی یا نسل کشی، دزدی دریایی در دریای آزاد، هواپیمارمایی و اختلال در امنیت هوایی، تروریسم، تبعیض نژادی، قاچاق مواد مخدر و داروهای روان گردان، جرائم ارتكابی علیه افراد مورد حمایت بین المللی، از جمله مأموران دیپلماتیک، شکنجه و آلودگی گسترده محیط زیست هوا و دریا.

ج: جنایات جنگی

جنایات جنگی عبارت است از: نقض فاحش قواعد و مقررات حقوق جنگ یا حقوق مخاصمات مسلحانه، شامل عهدنامه های ۱۹۴۹ ژنو (عهدنامه های چهارگانه ژنو) و پروتکل های الحاقی شماره های ۱ و ۲ مورخ ۱۹۷۷ و سایر قواعد و عرف های مسلم حقوق بین الملل حاکم بر مخاصمات مسلحانه بین المللی و غیر بین المللی.

جنایات جنگی بدون قید حصر عبارتند از: جنایات ارتكابی علیه افراد غیرنظامی، جنایات ارتكابی علیه مجروحان و اسیران جنگی، غارت اموال عمومی یا خصوصی در زمان جنگ، حمله، بمباران و تخریب شهرها و روستاها.

محاکمه و مجازات بین المللی

امروزه با وجود فعالیت دیوان کیفری بین المللی و دادگاه های کیفری برای یوگوسلاوی سابق و رواندا، اصل بر محاکمه و مجازات ملی یا داخلی است و استثناً، محاکمه بین المللی است. دیوان بین المللی کیفری صلاحیت محاکمه اشخاص زیر را داراست:

(۱) اشخاصی که در قلمرو یکی از کشورهای عضو اساسنامه دیوان یا کشور تسلیم کننده اعلامیه پذیرش صلاحیت دیوان یا در کشتی یا هواپیمای ثبت شده در آن کشورها، مرتکب یکی از جنایات شده اند (بند های ۱ و ۲ ماده ۱۲ اساسنامه)؛

(۲) اتباع یکی از کشورهای عضو اساسنامه دیوان یا کشور تسلیم کننده اعلامیه پذیرش صلاحیت دیوان که در هر نقطه جهان مرتکب یکی از آن جنایات شده اند (بند ۲ ماده ۱۲ اساسنامه)؛

(۳) اشخاص موضوع قطعنامه شورای امنیت: شورای امنیت وضعیتی را که در آن یک یا چند جنایات به نظر می رسد که ارتكاب یافته است، به موجب فصل هفتم منشور ملل متحد به دادستان دیوان ارجاع می دهد (ماده ۱۳ اساسنامه). بنابراین، اعمال صلاحیت محاکمه و تعیین مجازات از سوی دیوان (صلاحیت شخصی) منوط به درخواست یکی از کشورهای مذکور یا شورای امنیت و یا دادستان دیوان است.

مجازات های قابل اعمال توسط دیوان عبارتند از: حبس مدت دار که نباید از سی سال تجاوز کند و در موارد خاص و استثنایی، مجازات حبس ابد و در صورت لزوم جزای نقدی. (ماده ۷۷ اساسنامه) راهای حبس در قلمرو یکی از کشورهای داوطلب که توسط دیوان تعیین می شود، سپری خواهد.

● نهضت های آزادی بخش

ظهور نهضت های آزادی بخش ملی، پیامد دوران پس از جنگ جهانی دوم و مبارزات علیه قدرت های استعماری، نژادپرست و سلطه گر خارجی است. مهد این نهضت ها در آفریقا و از این قاره به آسیا و آمریکای لاتین و امروزه، حتی به اروپا نیز کشانده شده است. اولین نهضت آزادی بخش ملی

جبهه آزادی‌بخش ملی آفریقا است که در سال ۱۹۵۴ در الجزایر تأسیس گردید و هدف از آن، مبارزه علیه قدرت استعماری فرانسه و ایجاد کشور مستقل الجزایر بود.

مشروعیت و اعتبار بین‌المللی نهضت‌های آزادی‌بخش و شناسایی بین‌المللی آنها، بر اصل حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود مبتنی است؛ اصلی که باید هماهنگ با سایر قواعد بین‌المللی اعمال شود. البته حقوق بین‌الملل چنین حقی را تنها برای گروه‌هایی شناخته که دارای تشکیلات منظم و منسجمی بوده، به نحوی که قادر به اجرای قواعد بین‌المللی باشند.

شناسایی نهضت‌های آزادی‌بخش ملی

شناسایی نهضت‌ها در حقوق بشردوستانه

بر اساس پروتکل شماره یک مورخ ۱۹۷۷ الحاقی به عهدنامه‌های ژنو در زمینه حقوق بین‌الملل بشردوستانه مورخ ۱۹۴۹، نهضت‌های آزادی‌بخش ملی در راستای مبارزات مسلحانه‌ای که انجام می‌دهند، در صورتی می‌توانند پیوستن به این پروتکل و در نتیجه، دارا شدن حقوق و تکالیف مقرر در آن را همچون کشورهای عضو درخواست نمایند که او درخواست الحاق توسط «مقامی که نماینده ملتی» است، صورت گرفته باشد. ثانیاً چنین ملتی درگیر مخاصمه مسلحانه از نوع مخاصمات مذکور در بند ۳ ماده یک پروتکل باشد. در نتیجه، نهضت‌های آزادی‌بخش در صورتی در زمره تابعان حقوق بین‌الملل محسوب می‌شوند که اولاً مبارزه آن‌ها علیه استعمار، اشغال خارجی یا رژیم‌های نژادپرست باشد، ثانیاً به صورت سازمان و تشکیلات منظمی در آمده باشند و ثالثاً آن سازمان، نماینده ملت یا مردمی باشد که از لحاظ قومی، مذهبی، فرهنگی و تاریخی به هم پیوسته‌اند.

شناسایی نهضت‌ها از سوی جامعه بین‌المللی

تا زمانی که حقوق بین‌الملل شرایط کسب شخصیت بین‌المللی را در مورد نهضت‌های آزادی‌بخش ملی دقیقاً تعیین نکند، ضرورتاً پاسخ مشخص در هر مورد، به شناسایی آنها از سوی جامعه بین‌المللی، مخصوصاً کشورها، بستگی دارد. در چنین خلاء حقوقی، شاید بتوان برای شناسایی جنبه تأسیسی قائل شد و آن را به عنوان یکی از عوامل تشکیل‌دهنده نهضت‌های آزادی‌بخش ملی قلمداد نمود.

امروزه، نه تنها برخی از نهضت‌های آزادی‌بخش به شکل «سازمان» از سوی بعضی کشورها به رسمیت شناخته شده‌اند، بلکه روابط دیپلماتیک نیز میان آنها برقرار است و حتی در مواردی، کشورها به نهضت‌های مذکور اجازه تأسیس نمایندگی دیپلماتیک (تقریباً همچون سفارت) اعطا کرده‌اند. (از جمله اجازه تأسیس سفارت فلسطین به سازمان آزادی‌بخش فلسطین از سوی دولت جمهوری اسلامی ایران)

جزوه حقوق بین الملل عمومی ۳

دکتر فاطمه بینازاده

(پژوهشگر حقوق بین الملل و مدرس دانشگاه)

دکتر امید ملاکریمی

(وکیل پایه یک دادگستری و عضو هیأت علمی دانشگاه)

لینک کانال تلگرام مدرس (امید ملاکریمی):

[@omidmollakarimi](https://t.me/omidmollakarimi)

اینستاگرام: vekalatyar

حقوق بین الملل دریاها

۱. مناطق تحت حاکمیت Sovereignty

۲. مناطق تحت حقوق حاکمه Sovereign Right

۳. دریای آزاد _ بستر دریا

مناطق دریایی به طور کلی به سه دسته تقسیم می شوند: ۱. مناطق تحت حاکمیت دولت ساحلی (sovereignty) شامل آب های داخلی، دریای سرزمینی و آب های مجمع الجزایری؛ ۲. مناطق تحت حقوق حاکمه (sovereign right) شامل منطقه مجاور، منطقه انحصاری اقتصادی و فلات قاره؛ ۳. مناطق خاص شامل دریای آزاد و بستر دریاها.

آب های داخلی internal water

آب هایی هستند که در طرف خشکی خط مبدأ قرار می گیرند و شامل: دریاها، دریاچه ها، آب های واقع در بنادر، لنگرگاه ها، خلیج های کوچک و غیره می شود؛ به عبارت دیگر، آب های داخلی آب های واقع بین ساحل و خط مبدأ دریای سرزمینی است. نکته: دولت نسبت به آب های داخلی حاکمیت مطلق دارد.

خط مبدأ یا Base line مبنای تعیین حدود مناطق دریایی است. خط مبدأ خطی است که حد فاصل بین خشکی و دریا را مشخص می کند. خط مبدأ دو نوع است: ۱. خط مبدأ عادی که خط پست ترین جذر آب در امتداد ساحل است و این خط مبدأ در ساحلی رسم می شود که نسبتاً صاف و پیوست باشد؛ ۲. خط مبدأ مستقیم یا مصنوعی که در سواحل مُضَرَّس و دندانه دار مورد استفاده قرار می گیرد و عبارت است از خطی که پیشرفته ترین نقاط در ساحل یا دورترین جزیره در دریا را مشخص می کند. **نکته:** معمولاً کشورها تمایل دارند از خط مبدأ مستقیم استفاده کنند؛ به دلیل اینکه اجازه می دهد آب های داخلی آنها افزایش پیدا کند. **خط مبدأ ایران در خلیج فارس و دریای عمان** خط مبدأ مستقیم است اما در تنگه هرمز خط مبدأ عادی است.

اصل بر آزادی ورود کشتی های تجاری خارجی به آب های داخلی است مگر اینکه دولت آن را مخل امتیّت خود بداند و در خصوص کشتی های جنگی خارجی اصولاً در زمان صلح ورود آنها به آب های داخلی آزاد است اما با اعلام قبلی امکان مسدود ساختن این آب ها با

تعیین شرایطی برای ورود میسر است و در این خصوص، دولت ساحلی موظف به رعایت اصل برابری در رفتار با دولت‌ها نیست. کشتی‌های تجاری و خصوصی خارجی واقع در آب‌های داخلی، تابع مقررات دولت ساحلی هستند. کشتی‌های جنگی، تابع قوانین و مقررات کشور متبوع خود می‌باشند و در آب‌های داخلی یک کشور از مصونیت‌ها و معافیت‌هایی استفاده می‌کنند. مثلاً مصونیت از ضبط، توقیف و مصونیت مالیاتی و گمرکی و مصونیت قضایی. نکته: **اصولاً کشتی جنگی از قضاوت مدنی کشور ساحلی مصون است و در خصوص دعاوی مدنی ناشی از خدمات عمومی و رسمی عدم صلاحیت دادگاه‌های ساحلی مُسَلَّم است؛** اما اگر دعاوی مدنی از خدمات غیررسمی ناشی شده باشد صلاحیت با دادگاه‌های دولت ساحلی است. همچنین کشتی جنگی از قضاوت کیفری دولت ساحلی مصون است. نکته: اگر یک مجرم عادی به یک کشتی جنگی خارجی پناهنده شود فرمانده آن کشتی ملزم به تحویل آن مجرم به مقامات ذی صلاح است اما اگر مجرم سیاسی به کشتی جنگی خارجی پناهنده شود می‌تواند پناهنده را بپذیرد و در این صورت، درخواست دولت ساحلی را مبنی بر استرداد رد کند.

حق تعقیب فوری Hot pursuit

اگر کشتی‌های خارجی (کشتی خصوصی خارجی) در منطقه دریای سرزمینی یا آب‌های داخلی یک کشور مرتکب جرمی شوند مثلاً قوانین و مقررات آن منطقه را نقض کنند کشتی‌های جنگی یا هواپیماهای دولت ساحلی می‌توانند این کشتی را تا دریای آزاد تعقیب و بازداشت کنند؛ ولی نمی‌توانند وارد دریای سرزمینی کشور دیگر بشوند.

آب‌های مجمع‌الجزایری: منطقه دریایی داخل خطوط مبدأ کشور مجمع‌الجزایری را آب‌های مجمع‌الجزایری می‌گویند. آب‌های مجمع‌الجزایری دو نوع‌اند: ۱. مجمع‌الجزایر ساحلی: یعنی مجمع‌الجزایری که متعلق به دولت ساحلی است؛ ۲. مجمع‌الجزایر اقیانوسی: یعنی چند جزیره و آب‌های واقع بین آنها تشکیل دهنده یک واحد جغرافیایی یا سیاسی است. کنوانسیون ۱۹۸۲: کشور مجمع‌الجزایری می‌تواند با استفاده از خطوط مبدأ مستقیم مجمع‌الجزایری دورترین نقاط پیشرفته‌ترین جزایر و صخره‌های مجمع‌الجزایر را به هم متصل کند. این خطوط به عنوان خطوط مبدأ محسوب می‌شوند.

کشورهای مجمع‌الجزایر دارای حاکمیت بر آب‌های مجمع‌الجزایری + بر بستر + زیربستر و فضای بالای مجمع‌الجزایر هستند و آن را اعمال می‌کند.

کنوانسیون ۱۹۸۲: حقوق سنتی ماهیگیری و سایر فعالیت‌های مشروع دول همسایه توسط کشور مجمع‌الجزایری به رسمیت شناخته خواهد شد.

اگر یک کشور مجمع‌الجزایری اقدام به تعیین مسیرهای هوایی و دریایی نکند حق عبور در مسیرهای دریایی مجمع‌الجزایری از طریق مسیرهای معمولی مورد استفاده کشتیرانی بین‌المللی می‌تواند اعمال شود.

منطقه مجاور یا نظارت Contiguous zone: منطقه‌ای از دریاست که در مجاورت دریای سرزمینی قرار گرفته و عرض آن از خط مبدأ حداکثر ۲۴ مایل (طبق کنوانسیون ۱۹۸۲) خواهد بود. کنوانسیون ۱۹۸۲، برخلاف کنوانسیون ۱۹۵۸، منطقه مجاور را بخشی از دریای آزاد ندانسته بلکه آن را جزء منطقه انحصاری اقتصادی می‌داند.

کنوانسیون ۱۹۵۸ می‌گه: بخشی از دریای آزاد / کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها می‌گه: منطقه‌ای مستقل با ماهیت خاص خودش است. (یعنی کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها می‌گه: رژیم حقوقی جداگانه)

کنوانسیون ۱۹۵۸: منطقه مجاور قسمتی از دریای آزاد به عرض ۱۲ مایل از خط مبدأ می‌باشد.

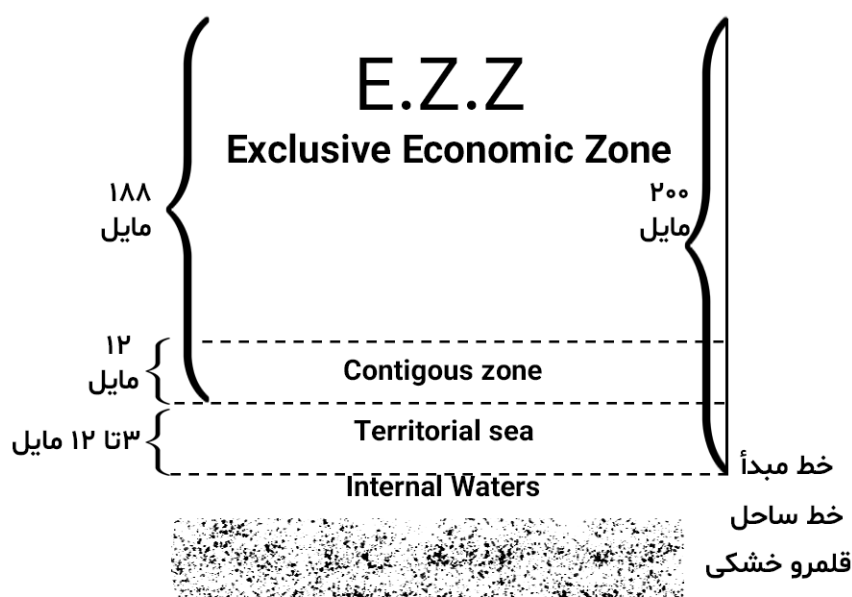
کنوانسیون ۱۹۸۲: منطقه مجاور منطقه‌ای مستقل با ماهیت خاص خودش است. (یعنی رژیم حقوقی جداگانه دارد)

صلاحیت کشور ساحلی در منطقه مجاور شامل صلاحیت مالی، امنیتی، مهاجرتی و بهداشتی است و دولت ساحلی می‌تواند در منطقه نظارت از نقض قوانین خود جلوگیری کند و در واقع امنیت منطقه را تأمین کند. ماهیت حقوقی منطقه مجاور با دریای سرزمینی دو تفاوت اساسی

دارد: ۱. منطقه مجاور هم از لحاظ حقوقی و هم از لحاظ طبیعی جزء قلمرو دولت ساحلی نیست و بر اساس کنوانسیون ۱۹۵۸ جزء دریای آزاد است و بر اساس کنوانسیون ۱۹۸۲ قسمتی از منطقه انحصاری اقتصادی است، در حالی که دریای سرزمینی جزء قلمرو کشور ساحلی است؛ ۲. کشور ساحلی در دریای سرزمینی از صلاحیت کامل برخوردار است در حالی که در منطقه مجاور صلاحیت‌های آن خاص و مربوط به مجازات نقض قوانین مختلف می‌شود.

منطقه انحصاری - اقتصادی (E.E.Z) Exclusive Economic Zone

منطقه انحصاری - اقتصادی قسمتی از دریاست که با نظام حقوقی خاص خود در مجاورت دریای سرزمینی واقع شده و عرض آن از خط مبدأ از ۲۰۰ مایل تجاوز نخواهد کرد. عرض این منطقه تابعی از دریای سرزمینی است. منطقه انحصاری - اقتصادی از ابداعات کنفرانس سوم حقوق دریاهاست.



نکته: منطقه انحصاری اقتصادی نه ادامه‌ی دریای سرزمینی است نه دنباله‌ی دریای آزاد بلکه منطقه‌ای خاص می‌باشد که بین دریای سرزمینی و دریای آزاد قرار گرفته است.

تکالیف دولت ساحلی در منطقه انحصاری اقتصادی، عبارت است از حقوق ملل دیگر: ۱. آزادی کشتیرانی؛ ۲. آزادی پرواز؛ ۳. آزادی قرار دادن خطوط لوله و کابل.

نکته: در حالی که مقررات دولت ساحلی بر فراز آبهای داخلی و دریای سرزمینی قابل اجراست اما بر فراز منطقه انحصاری اقتصادی مقررات سازمان بین‌المللی هواپیمایی کشوری (ایکائو) قابل اجراست.

فلات قاره: آبهای واقع در روی فلات قاره جزء آبهای آزاد محسوب می‌گردد در خصوص فضای بالای فلات قاره باید گفت به استثنای آن قسمت که جزء دریای سرزمینی است بقیه، فضای هوایی آزاد بین‌المللی محسوب می‌گردد.

فلات قاره دو مفهوم دارد: ۱. **مفهوم جغرافیایی:** ۲. **مفهوم حقوقی.** از نظر جغرافیایی فلات قاره یعنی امتداد طبیعی سرزمین دولت ساحلی زیر آب تا زمانی که وارد اعماق دریا شود یعنی جایی که سرزمین شیب پیدا می‌کند و زیر آب می‌رود. **مفهوم حقوقی** یعنی اینکه فلات قاره شامل بستر و زیر بستر ماورای دریای سرزمینی تا عمق ۲۰۰ متر و یا تا جایی که آبهای روی منطقه امکان بهره‌برداری از بستر و زیر بستر دریا را می‌دهد.

نکته: فلات قاره «خود به خود» **Ipsa facto** متعلق به دولت ساحلی است. اصل بر فلات قاره است و نیاز به اعلام منطقه‌ای به عنوان فلات قاره از سوی دولت ساحلی نیست. بدون مجوز دولت ساحلی هیچ دولتی حق ندارد از منابع فلات قاره استفاده کند. در کنوانسیون ۱۹۸۲ حد ۲۰۰ مایل برای فلات قاره در نظر گرفته شده اما ممکن است تا ۳۵۰ مایل گسترش یابد.

تحدید حدود فلات قاره‌ی دو کشور همسایه: کنوانسیون ۱۹۸۲ سه راه‌حل ارائه داده است: ۱. انعقاد موافقت‌نامه؛ ۲. استفاده از خط مُنَصَّف؛ ۳. رعایت اوضاع و احوال خاص.

- **مهم‌ترین حقوق و تعهدات کشورهای ساحلی در منطقه‌ی فلات قاره عبارت‌اند از:** ۱- حقوق حاکم بر کلیه‌ی منابع طبیعی از قبیل اکتشاف و بهره‌برداری؛ ۲- حق ایجاد جزایر مصنوعی، تأسیسات و صلاحیت تام بر آنها؛ ۳- حق بهره‌برداری از فلات قاره با ایجاد دالان‌های زیرزمینی؛ ۴- حق انحصاری بهره‌برداری از منابع غیر جاندار در ماورای خط مبدأ دریای سرزمینی؛ ۵- حق ایجاد منطقه امنیتی؛ ۶- عدم لطمه به حقوق و آزادی‌های سایر کشورها.

- **حقوق و تکالیف کشورهای ثالث در منطقه فلات قاره**

۱- آزادی کشتیرانی؛ ۲- آزادی تعبیه خطوط لوله؛ ۳- عدم لطمه به حقوق و آزادی‌های کشور ساحلی؛ ۴- عدم لطمه به نظام حقوقی آب‌های فوقانی فلات قاره یا قلمرو هوایی آنها؛ ۵- عدم انجام اعمال غیرقانونی که امنیت منطقه را تهدید کند.

تفاوت منطقه انحصاری اقتصادی با فلات قاره: ۱. عرض فلات قاره ممکن است از ۲۰۰ مایل تجاوز کند در صورتی که عرض منطقه انحصاری اقتصادی حداکثر ۲۰۰ مایل است؛ ۲. حقوق کشور ساحلی در فلات قاره یک حقوق ذاتی است و نیاز به اعلام ندارد در حالی که حقوق دولت ساحلی در منطقه انحصاری اقتصادی باید از سوی دولت ساحلی مورد ادعا واقع شود؛ ۳. آب‌های فوقانی فلات قاره در محدوده ۲۰۰ مایلی جزء منطقه انحصاری اقتصادی نیز محسوب می‌شود در صورتی که آب‌های منطقه انحصاری اقتصادی ماهیت همان منطقه را دارد؛ ۴. بهره‌برداری از منطقه فلات قاره شامل منابع جاندار متحرک نمی‌شود؛ درحالی که منطقه انحصاری اقتصادی شامل کلیه منابع اعم از جاندار و بی‌جان و اعم از متحرک و غیرمتحرک می‌شود؛ ۵. در منطقه انحصاری اقتصادی تعهد به حفظ موجودات زنده وجود دارد در صورتی که این تعهد در منطقه فلات قاره وجود ندارد.

دریای آزاد

بر اساس کنوانسیون ۱۹۸۲ شامل قسمت‌هایی از دریاها و اقیانوس‌هاست که جزء مناطق آب‌های داخلی، دریای سرزمینی و منطقه انحصاری اقتصادی برای دولت ساحلی نباشد. نکته: نظریه دریای آزاد یا آزادی دریاها اولین بار توسط گروسیوس در سال ۱۶۰۹ در کتاب دریای آزاد مطرح شد. آزادی دریای آزاد در کنوانسیون ۱۹۵۸ شامل موارد زیر است: ۱. آزادی کشتیرانی؛ ۲. آزادی صید؛ ۳. آزادی پرواز؛ ۴. آزادی قراردادن خطوط لوله؛ در کنوانسیون ۱۹۸۲ دو مورد دیگر به این آزادی‌ها اضافه شد: ۱. آزادی تحقیقات علمی؛ ۲. آزادی احداث جزایر مصنوعی و سایر تأسیسات.

در دریای آزاد، کشتی‌ها، تابع دولت صاحب پرچم هستند (یعنی غیر از دولت صاحب پرچم کسی نمی‌تونه با کشتی‌ها کار داشته باشه)؛ **آزادی دریای آزاد تابع استثنائاتی است:** ۱. حق تعقیب فوری یا ادامه‌ی تعقیب در دریای آزاد؛ ۲- دزدی دریایی یا **Piracy**: یعنی اعمالی که مثل توقیف یا غارتگری نسبت به کشتی یا هواپیما و یا افراد یا اموال موجود در آنها به منظور کسب منفعت شخصی یا انتقام‌جویی در دریای آزاد صورت می‌گیرد. (اهداف شخصی، منافع شخصی Private ends)؛ ۳. حق بازرسی یا تفتیش کشتی‌های خارجی: یعنی هنگام برخورد یک کشتی جنگی با یک کشتی خارجی ورود به آن مجاز نیست مگر اینکه دلایلی به شرح زیر موجود باشد: ۱. کشتی در حال ارتکاب دزدی دریایی باشد؛ ۲. کشتی در حال تجارت (حمل برده) باشد؛ ۳. کشتی در حال پخش غیرمجاز اموال باشد؛ ۴. کشتی فاقد تابعیت یا پرچم باشد؛ کشتی با وجود اینکه حامل یک پرچم خارجی است از برافراشتن آن خودداری کند؛ ۵- دفاع شخصی (دفاع از خود) در صورت خطر جدی ممکن است یک کشتی خارجی در دریای آزاد، عامل تهدید امنیت دولت ساحلی واقع شود

در این صورت کشور ساحلی برای دفاع از خود علیه کشتی تجاری وارد عمل می‌شود؛ ۶- محدودیت صید: یعنی کلیه‌ی دولت‌های صاحب پرچم رأساً یا با همکاری سایر دولت‌ها باید تدابیر لازم جهت حفاظت از منابع زنده‌ی دریای آزاد را اتخاذ کنند.

میراث مشترک بشریت Common heritage of mankind

عبارت است از اعماق دریاها و اقیانوس‌ها شامل بستر و زیر بستر آنها در ماورای فلات قاره و منطقه انحصاری اقتصادی. برای نظارت بر منطقه میراث مشترک بشریت سازمانی ایجاد شده است. به نام سازمان بین‌المللی اعماق دریا «Authority» که این سازمان شامل ارکانی از جمله شورا، دبیرخانه، کمیته مالی و کارگزار می‌باشد. مقر این سازمان در جامائیکا می‌باشد و اعضای آن همان کشورهای عضو عهدنامه حقوق دریاها هستند. طبق کنوانسیون ۱۹۸۲ این منطقه بین‌المللی و منابع آن، میراث مشترک بشریت محسوب می‌شود.

مقام بین‌المللی بستر دریاها:

طبق کنوانسیون جدید حقوق دریاها کلیه فعالیت‌های مربوط به بستر دریاها واقع در ماورای صلاحیت ملی باید توسط مقام بین‌المللی بستر دریاها که در شهر کینگستون پایتخت جامائیکا تأسیس خواهد شد، تنظیم و کنترل شوند. طبق کنوانسیون ۱۹۸۲ فعالیت‌های مربوط به بهره‌برداری از منابع بستر دریاها به طریق زیر صورت می‌گیرد:

الف - مستقیماً توسط خود مقام بین‌المللی: فعالیت‌های مربوط به منطقه می‌تواند با مشارکت مقام بین‌المللی و تحت نظارت وی به وسیله دولت‌های عضو کنوانسیون و مؤسسات و اشخاص حقیقی و حقوقی تابع آنها یا تحت نظارت آنها یا اتباع آنها یا گروهی از دولت‌ها و مؤسسات صورت گیرد. مقام بین‌المللی دارای سه رکن است: مجمع، شورا و دبیرخانه.

ب - کارگزار بین‌المللی: طبق ماده ۱۷۰ کنوانسیون جدید حقوق دریاها «کارگزار بین‌المللی» مؤسسه تجاری بین‌المللی است که مسئولیت اکتشاف و استخراج منابع در بستر دریاها و همچنین انتقال و بازاریابی آن منابع را خواهد داشت.

ج - سرمایه‌گذاران پیشگام: بر اساس قطعنامه شماره ۲ کنوانسیون، فرانسه، هند، اتحاد جماهیر شوروی (سابق)، ژاپن و چهار کنسرسیوم بین‌المللی متعلق به ۸ دولت صنعتی غرب و هر دولت در حال توسعه که در انجام تحقیقات علمی در زمینه کاوش و بهره‌برداری از منابع بستر دریاها پیش قدم بوده و تاکنون مبلغ ۳۰ میلیون دلار آمریکا را به این امر اختصاص داده است می‌تواند به شرط امضای کنوانسیون جهت ثبت نام خود به عنوان «سرمایه‌گذار پیشگام» نزد کمیسیون مقدماتی اقدام کند.

آبراه‌های بین‌المللی: رودها، تنگه‌ها و کانال‌های بین‌المللی

رود بین‌المللی: آبراهی است که قسمت‌های مختلف آن در قلمرو چند کشور واقع شده باشد و ممکن است یک رود، رود مرزی باشد که قلمرو دو یا چند کشور را از هم جدا می‌کند و یا رودی باشد که از قلمرو چند کشور می‌گذرد، بنابراین برای کشاورزی، ماهیگیری و یا منفعتی از این قبیل از آنها استفاده می‌کنند. اصل بر این است که کشورهای آبراهی، یعنی کشورهایی که قسمتی از یک رود بین‌المللی از آنها می‌گذرد باید با موافقت یکدیگر نظام حقوقی خاصی را بر آنها حاکم کنند. شناسایی حق استفاده کشورهای بر این رودها به شرطی است که بی‌ضرر باشد و موجب مسائل زیست‌محیطی و آلودگی منطقه نشود.

تنگه‌های بین‌المللی: دو نوع وجود دارد: عبور ترانزیت که خاص تنگه‌هایی است که قسمتی از دریای آزاد یا منطقه انحصاری اقتصادی را به بخشی دیگر از دریای آزاد یا منطقه انحصاری اقتصادی متصل می‌کند؛ اما عبور بی‌ضرر مخصوص تنگه‌هایی است که دریای سرزمینی یک کشور را به بخشی از دریای آزاد یا منطقه انحصاری اقتصادی متصل می‌کند. (میان عبور بی‌ضرر در دریای سرزمینی و تنگه‌ها یک فرق مهم وجود دارد: دولت ساحلی می‌تواند بدون تبعیض میان کشتی‌های خارجی عبور را در مناطق معینی از دریای سرزمینی خود معلق نماید در حالی که عبور بی‌ضرر در تنگه‌ها را نمی‌توان به حالت تعلیق در آورد.)

تعریف عبور بی ضرر: عبور بی ضرر یک مفهوم در کنوانسیون ملل متحد در مورد حقوق دریاهاست که به کشتی‌ها اجازه می‌دهد تا برای عبور از آبهای سرزمینی یک کشور دیگر بر اساس محدودیت‌های خاصی، عبور کند. تا زمانی که صلح، نظم یا امنیت کشور ساحلی به مخاطره نیافتد، عبور، بی ضرر است. چنین عبوری باید منطبق با این کنوانسیون و دیگر پیمان‌های حقوق بین‌الملل باشد.

عهدنامه ۱۹۳۶ مونترلو مربوط به تنگه‌های بسفر، داردانل (تنگه‌های تُرک) می‌باشد به موجب این عهدنامه:

۱. کشتی‌های تجاری در زمان صلح آزادی تردد دارند اما در زمان جنگ اگر ترکیه جزو طرفین درگیر نباشد، آزادی کشتیرانی وجود دارد مگر اینکه ترکیه طرف جنگ باشد.

۲. در زمان صلح عبور کلیه کشتی‌های جنگی آزاد است اما محدودیت‌هایی برای مدت اقامت نسبت به آنها تحمیل می‌شود در زمان جنگ نیز این آزادی وجود دارد به شرطی که ترکیه جزو طرفین درگیر نباشد و در صورتی که ترکیه طرف جنگ باشد با کشتی‌ها به گونه‌ای که صلاح بداند رفتار خواهد کرد.

خلیج تاریخی Historic bay خلیجی است که در مدت زمان طولانی در استفاده انحصاری یک کشور بوده است و دولت‌های دیگر اعتراضی به آن نکرده‌اند. در خلیج‌های تاریخی خطوط مبدأ به روش مستقیم ترسیم می‌شود.

خلیج‌های کوچک (خور): این خلیج‌ها آنهایی هستند که در مجاورت چند کشور قرار دارند و هم‌مرز با چند کشور می‌باشند. در این خلیج‌ها از خط مبدأ عادی استفاده می‌شود.

تنگه‌های مورد استفاده کشتیرانی بین‌المللی:

تعریف تنگه‌های بین‌المللی:

نخستین تعریف درباره تنگه‌های بین‌المللی توسط دیوان بین‌المللی دادگستری در سال ۱۹۴۹ عبارت‌اند از: تنگه بین‌المللی آبراهی است که یک دریای آزاد را به دریای آزاد دیگری پیوند می‌دهد و از آن به منظور کشتیرانی بین‌المللی استفاده می‌شود.

قضیه تنگه کورفو:

در ۱۵ مه ۱۹۴۶ کشتی‌های جنگی انگلیسی هنگام عبور از تنگه کورفو در آب‌های ساحلی کشور آلبانی توسط آتشبارهای ساحلی آلبانی مورد حمله قرار گرفتند. در ۲۲ اکتبر همان سال دو کشتی جنگی انگلیسی هنگام عبور از تنگه مزبور با مین برخورد کردند و انفجار مین موجب وارد آمدن خسارت به کشتی‌ها و تلفات جانی شد.

در ۱۲ و ۱۳ نوامبر همان سال واحدهای نیروی دریایی انگلیس بدون رضایت دولت آلبانی مشغول پاک کردن مین‌ها در آب‌های آلبانی واقع در تنگه کورفو شدند. انگلستان درباره مسئله مین در تنگه کورفو به شورای امنیت شکایت کرد. شورای امنیت به طرفین توصیه کرد که به دیوان بین‌المللی دادگستری رجوع کنند.



در ابتدای رسیدگی به دعوا در دیوان، آلبانی به صلاحیت دیوان اعتراض کرد. موضوعی که دیوان باید به آن رسیدگی می کرد مربوط به مسئولیت آلبانی در مورد انفجار مین و همچنین مجاز بودن یا نبودن عمل انگلیس در محکومیت دولت آلبانی بر این اصل استوار بود که دولت آلبانی وظیفه داشته است خطر انفجار مین که عبور بی ضرر کشتی های کلیه کشورها را در تنگه کورفو تهدید می کرد کشتی های انگلیسی را مطلع کند دیوان با ۱۱ رأی در مقابل پنج رأی آلبانی را مسئول خسارت حاصل از انفجار مین تشخیص داد.

طبق کنوانسیون ۱۹۵۸ ژنو راجع به دریای سرزمینی و منطقه نظارت «تنگه بین‌المللی» را این‌گونه تعریف می‌نماید:

تنگه بین‌المللی آب روانی است که یک دریای آزاد را به دریای آزاد دیگر و یا به دریای سرزمینی کشور دیگر وصل می‌کند و از آن به منظور کشتیرانی بین‌المللی استفاده می‌شود.

بند ۴ ماده ۱۶ کنوانسیون ۱۹۵۸ مقررات مربوط به عبور در تنگه‌ها را مشخص می‌کند:

عبور بی‌ضرر کشتی‌های خارجی از تنگه‌هایی که برای کشتیرانی بین‌المللی بین بخشی از دریای آزاد و بخش دیگر از آن و یا دریایی سرزمینی یک دولت خارجی مورد استفاده قرار می‌گیرند غیرقابل تعلیق است.

ماده ۳۷ کنوانسیون ۱۹۸۲ تنگه‌های مورد استفاده کشتیرانی بین‌المللی را که در آن حقوق ترانزیتی اعمال می‌شود به شرح زیر می‌داند:

تنگه‌هایی که یک دریای آزاد یا منطقه انحصاری اقتصادی را به یک دریای آزاد یا منطقه انحصاری اقتصادی دیگر پیوند می‌دهد و به منظور کشتیرانی بین‌المللی مورد استفاده قرار می‌گیرند.

رژیم عبور ترانزیتی:

گرایش‌های مختلف در کنفرانس سوم حقوق دریاها در مورد عبور ترانزیتی:

الف- گرایش کشورهای اقیانوسی: کشورهای هم‌جوار اقیانوس‌ها از حق عبور ترانزیتی در تنگه‌های بین‌المللی دفاع می‌کنند.

ب- گرایش کشورهای هم‌جوار تنگه‌های بین‌المللی: به دلیل موقعیت جغرافیایی کشورها از لحاظ استراتژیک و امنیتی، این کشورها خواهان اعمال رژیم عبور بی‌ضرر از تنگه‌های بین‌المللی می‌باشند.

ج- گرایش کشورهای حاشیه دریاها یا نیمه بسته: این کشورها که هم‌جوار تنگه‌ها نیستند به لحاظ اینکه تنها راه ورودی این کشورها به دریای آزاد همان تنگه‌ها هستند خواهان اعمال عبور ترانزیتی در تنگه‌های بین‌المللی هستند.

حق عبور ترانزیتی دربرگیرنده دو مفهوم می‌باشد:

الف - آزادی کشتیرانی؛ ب- آزادی دریاها.

اما بر اساس مفاد ماده ۳۶، رژیم عبور ترانزیتی شامل سه مورد زیر می‌باشد:

۱- تنگه‌هایی که از طریق دریای آزاد یا منطقه اقتصادی انحصاری، مسیر سهل‌العبوری از لحاظ آب‌نگاری و کشتیرانی داشته باشند.

۲- تنگه‌هایی که بین سرزمین اصلی و جزیره متعلق به دولت ساحلی قرار دارد و از طریق راهی به همان سهولت از لحاظ دریانوردی به دریای آزاد یا منطقه اقتصادی انحصاری وجود داشته باشد.

۳- تنگه‌هایی که بخشی از دریای آزاد یا منطقه اقتصادی انحصاری را به دریای سرزمینی یک یا چند دولت متصل می‌کنند.

عبور ترانزیتی باید پیوسته و سریع باشد.

تقسیم‌بندی تنگه‌ها از دیدگاه کنوانسیون ۱۹۸۲:

۱ - تنگه‌هایی که یک منطقه دریای آزاد یا منطقه انحصاری اقتصادی را به یک دریای آزاد یا یک منطقه انحصاری اقتصادی پیوند می‌دهند. اصل آزادی کشتیرانی و حق عبور ترانزیتی در اینگونه تنگه‌ها اعمال می‌شود.

۲- تنگه‌هایی که یک دریای آزاد یا یک منطقه انحصاری اقتصادی را به دریای سرزمینی یک کشور بیگانه پیوند می‌دهد در این تنگه‌ها حق عبور بی‌ضرر اعمال می‌شود.

۳- تنگه‌های تابع رژیم حقوقی خاص مانند تنگه‌های داردانل، بسفر، تنگه‌های دانمارک، جبل الطارق، باب المندب و ...

۴- تنگه‌هایی که به واسطه یک جزیره کشوری ساحلی و قلمرو قاره‌ای آن به وجود آمده است در این تنگه عبور بی‌ضرر اعمال می‌شود.

۵- تنگه‌هایی که در قسمت میانی آنها راهروی به عنوان دریای آزاد یا منطقه انحصاری اقتصادی قرار دارد به طوری که راهروی مذکور واجد مشخصات آب‌شناسی مناسب برای کشتیرانی بین‌المللی است. در این تنگه‌ها نیز حق عبور بی‌ضرر می‌شود.

قلمرو هوایی

سیر تکاملی قواعد حقوق هوایی:

این سیر شامل سه مقطع می‌شود:

۱. حقوق هوایی پیش از جنگ جهانی اول ۱۹۱۴

۲. حقوق هوایی بین دو جنگ جهانی اول و دوم

۳. حقوق هوایی از جنگ جهانی دوم به بعد

۱- نخستین قاعده حقوق هوایی را می‌توان در حقوق کلاسیک روم یافت. طبق حقوق روم کسی که مالک زمین است، مالک آسمان آن نیز هست. در اواخر قرن هجدهم در سال ۱۷۸۴ فرمانده انتظامی پاریس با صدور اطلاعیه‌ای پرواز بالن‌ها را بدون کسب اجازه قبلی بر فراز شهر پاریس ممنوع اعلام کرد. در سال ۱۸۱۹ در کشور فرانسه مقرراتی راجع به ممنوعیت پرواز بالن‌ها در زمان برداشت محصول و منع پرواز بدون چتر نجات پیش‌بینی شد. شورای شهر فلوریدا نیز در سال ۱۹۰۸ نخستین مقررات حمل و نقل هوایی را وضع کرد. اولین مقررات گمرکی هوانوردی نیز برای اخذ عوارض از بالن‌های خارجی در سال ۱۹۰۹ در فرانسه به تصویب رسید. هرچند نخستین پرواز هواپیما توسط برادران رایت در سال ۱۹۰۳ صورت گرفت، از زمان پرواز Bleriot بر فراز مانش در سال ۱۹۰۹، ضرورت تدوین مقررات هوایی به طور جدی احساس شد. دولت فرانسه در سال ۱۹۱۰ به منظور تهیه و تنظیم مقررات هوایی یک کنفرانس بین‌المللی تشکیل داد که با مخالفت دولت انگلستان روبرو شد.

۲- در خلال جنگ جهانی اول استفاده از هواپیما در عملیات نظامی اهمیت خاصی یافت و نگرانی‌هایی را برای دول اروپایی به وجود آورد. به منظور قانونمند ساختن استفاده از قلمرو هوایی، کنوانسیون‌های متعددی بین دو جنگ جهانی به تصویب رسید. این کنوانسیون‌ها شامل:

۱. کنوانسیون پاریس ۱۹۱۹

۲. کنوانسیون ایرو امریکن ۱۹۲۶

۳. کنوانسیون پان امریکن ۱۹۲۸

۴. کنوانسیون بهداشتی ۱۹۳۳

اصول کنوانسیون پاریس عبارت بود از:

اول. هر دولتی در فضای هوایی ماوراء قلمروی خود حاکمیت کامل دارد. بر خلاف نظریه آزادی هوا، این اصل باعث تحکیم و تثبیت حکومت دولت بر قلمرو هوایی خود شد.

دوم. آزادی عبور بی‌ضرر هواپیمای یک دولت طرف معاهده، بر فراز قلمروی هوایی دیگر اطراف معاهده و حق استفاده از فرودگاه‌های آن دولت‌ها. البته این آزادی نامحدود نیست.

سوم. با توجه به دلایل نظامی یا بنا به مصالح امنیتی ممکن است هواپیما از پرواز بر فراز مناطق خاصی در قلمروی یک کشور منع شود که در این صورت تبعیضی بین هواپیماهای خودی و بیگانه در بین نخواهد بود.

چهارم. هواپیمای دول غیر عضو، اجازه ورود به قلمروی هوایی دول عضو را نداشتند. این قاعده به زودی با پروتکل ۲۷ اکتبر ۱۹۲۹ اصلاح شد زیرا بسیاری از دولت‌ها از تصویب این کنوانسیون به خاطر محدودیت‌هایی که در قدرت مذاکره و بده‌بستان آنها با دیگر دولت‌ها به وجود می‌آورد راضی نبودند و از تصویب کنوانسیون خودداری نمودند.

پنجم. وضع قواعد متحدالشکل و اجباری در مورد امنیت هوانوردی و پرواز.

ششم. تدوین قواعد جدید در زمینه‌های مختلف: ثبت هواپیما، گواهینامه قابلیت پرواز، گواهینامه‌های صلاحیت، مدارک و مجوزهای مربوط به خدمه پرواز، کابوتاژ و ...

۳- در خلال جنگ جهانی دوم، دولت ایالات متحده آمریکا پیشرفت غیر قابل وصفی در زمینه صنعت هواپیماسازی و گسترش خطوط تجاری به دست آورد و به منظور تدوین مقررات جامعی در زمینه هوانوردی، پیش از خاتمه جنگ، از کلیه دولت‌ها برای شرکت در یک کنفرانس بین‌المللی دعوت به عمل آورد.

این کنوانسیون که به کنوانسیون شیکاگو شهرت دارد در مورد هواپیمایی بین‌المللی کشوری است.

علاوه بر این معاهداتی در مورد امنیت هواپیما و پرواز به تصویب رسید که عبارتند از: کنوانسیون ۱۹۶۳ توکیو راجع به جرائم و برخی از اعمال ارتكابی دیگر در هواپیما / کنوانسیون ۱۹۷۰ لاهه راجع به جلوگیری از تصرف غیرقانونی هواپیما. کنوانسیون ۱۹۷۱ مونترال راجع به جلوگیری از اعمال غیرقانونی علیه امنیت هواپیمایی کشوری.

کنوانسیون هواپیمایی بین‌المللی کشوری:

این کنوانسیون در ۴ بخش است که بخش اول آن اصول کلی ناظر بر هوانوردی؛ بخش دوم. سازمان هواپیمایی کشوری.

بخش سوم. حمل و نقل هوایی بین‌المللی و بالاخره بخش چهارم مقررات نهایی است.

اصول ناظر بر هوانوردی

اصل مهم پیش‌بینی‌شده در بخش اول کنوانسیون شیکاگو، آزادی پرواز بر قلمروی دول متعاقد و فرود در فرودگاه‌های آنها است. البته کنوانسیون مذکور در این زمینه بین پروازهای برنامه‌ای و پروازهای غیربرنامه‌ای تفاوت قائل شده است. پروازهای غیربرنامه پروازهای نامنظمی هستند که بنا بر ضرورت برای یک بار یا چند بار صورت می‌گیرند. این پروازها برخلاف پروازهای برنامه‌ای این امتیاز را دارند که می‌توانند بدون کسب اجازه قبلی وارد قلمرو هوایی یکی از دول متعاقد شوند.

البته این پروازها مانند سایر پروازها باید با رعایت مقررات و قوانین دولت محل عبور، صورت گیرد.

اما پروازهای برنامه‌ای مربوط به سرویس‌های منظم هوایی بین‌المللی می‌شود. اینگونه پروازها صرفاً پس از کسب اجازه قبلی از دولت مقصد و یا با انعقاد موافقت‌نامه خاص با آن دولت صورت می‌گیرد.

دولت‌های طرف کنوانسیون شیکاگو می‌توانند به موجب اختیاراتی که کنوانسیون مذکور به آنها اعطا کرده است، محدودیت‌هایی برای پرواز و تردد هوایی به وجود آورند. عمده‌ترین محدودیت‌ها عبارتند از:

- تعیین محل فرود و مسیر عبور از فراز قلمرو هوایی کشور؛
- انحصار کابوتاژ؛
- منع پرواز هواپیماهای بدون خلبان مگر با کسب اجازه قبلی؛
- منع حمل مهمات و لوازم جنگی و هرگونه شیء که مغایر نظم عمومی کشور باشد.

سازمان هواپیمایی بین‌المللی کشوری (ایکائو)

این سازمان بر اساس بخش دوم کنوانسیون شیکاگو تشکیل شده است. ایکائو رسماً در ۴ آوریل ۱۹۴۷ اعلام موجودیت کرد و بنا به درخواست دولت کانادا، مونترال به عنوان مقر اصلی این سازمان انتخاب شد، مطابق ماده ۴۴ کنوانسیون شیکاگو اهداف سازمان ایکائو که عبارتند از:

توسعه اصول و تکنیک‌های ناوبری هوایی بین‌المللی، تقویت، توسعه و پیشرفت حمل و نقل هوایی بین‌المللی به گونه‌ای که امور زیر محقق گردد:

۱. تضمین ایمنی پرواز و گسترش منظم هواپیمایی کشوری در سراسر جهان؛
۲. تشویق هنرهای طراحی هواپیما و به کارگیری آن در مقاصد صلح‌جویانه؛
۳. تشویق به توسعه راه‌های هوایی، فرودگاه‌ها و دستگاه‌های ناوبری هوایی جهت هواپیمایی بین‌المللی کشوری؛
۴. بررسی احتیاجات مردم جهان در جهت ایمنی پرواز، ایجاد نظم و ترتیب و مقرون به صرفه بودن حمل و نقل هوایی؛
۵. بالا بردن درجه ایمنی پرواز در امور هوانوردی بین‌المللی و ...

موافقت‌نامه سرویس‌های ترانزیت هوایی بین‌المللی:

طبق این موافقت‌نامه دولت‌های عضو متعهد شدند آزادی‌های غیرتجاری را برای پروازهای منظم دیگر دولت‌های عضو تضمین کنند. در این موافقت‌نامه دو آزادی وجود دارد:

۱. آزادی پرواز از قلمرو هر یک از دولت‌های عضو بدون فرود آمدن؛
۲. آزادی فرود آمدن در فرودگاه‌های معین شده دولت‌های عضو به منظور سوخت‌گیری و تعمیر.

موافقت‌نامه حمل و نقل هوایی بین‌المللی

در این موافقت‌نامه پنج آزادی در زمینه حمل و نقل هوایی بین‌المللی به رسمیت شناخته شده است:

۱. آزادی پرواز از قلمرو هر یک از دولت‌های عضو بدون فرود آمدن.

۲. آزادی فرود آمدن در فرودگاه‌های معین شده دولت‌های عضو به منظور سوخت‌گیری و تعمیر.
۳. حق پیاده کردن مسافر، بار و محمولات پستی بارگیری شده از کشوری که هواپیما تابعیت آن را دارد به کشور دیگر.
۴. حق سوار کردن مسافر یا بارگیری کالا و محمولات پستی به مقصد سرزمین دولتی که هواپیما تابعیت آن را دارد.
۵. حق سوار کردن مسافر و بارگیری کالا و محمولات پستی و همچنین پیاده کردن مسافر و تخلیه کالا و محمولات پستی از فرودگاه هر یک از دولت‌های عضو فرودگاه دیگر کشورهای عضو.

کنوانسیون‌های امنیتی هواپیمایی:

۱. کنوانسیون ۱۹۶۳ توکیو راجع به جرائم و برخی اعمال ارتكابی دیگر در هواپیما؛
۲. کنوانسیون ۱۹۷۰ لاهه راجع به جلوگیری از تصرف غیرقانونی هواپیما؛
۳. کنوانسیون ۱۹۷۱ مونترال راجع به جلوگیری از اعمال غیرقانونی علیه امنیت هواپیمایی کشوری.

*کنوانسیون ۱۹۶۳ توکیو راجع به جرائم و برخی از اعمال ارتكابی دیگر در هواپیما:

- این کنوانسیون به منظور تعیین صلاحیت دولت‌ها در مورد جرائم ارتكابی در هواپیما و همچنین تعیین وظایف و مسؤولیت فرمانده هواپیما تهیه و تنظیم شد. کنوانسیون صرفاً مربوط به هواپیمای کشوری خواهد بود.
- دولت عضوی که دولت ثبت‌کننده هواپیما نباشد، نمی‌تواند به منظور اعمال صلاحیت اجرایی خود در مورد جرم ارتكاب شده داخل هواپیما مداخله کند مگر در موارد زیر:
۱. جرم، در سرزمین آن دولت اثراتی ایجاد کند؛
 ۲. جرم، توسط یا علیه یکی از اتباع آن دولت یا متفقین دائمی آن ارتكاب یافته باشد؛
 ۳. جرم، امنیت آن دولت را به مخاطره اندازد؛
 ۴. جرم، ناقض قواعد و مقررات جاری آن دولت ناظر به پرواز یا مانور هواپیما باشد؛
 ۵. اعمال صلاحیت برای رعایت تهدیدات ناشی از یک موافقت‌نامه چندجانبه بین‌المللی برای آن دولت ضروری باشد.

* کنوانسیون ۱۹۷۰ لاهه راجع به جلوگیری از تصرف غیرقانونی هواپیما:

- کنوانسیون مذکور فقط شامل مواردی است که محلّ برخاست و یا فرود واقعی هواپیمایی که در آن جرم واقع شده است خارج از قلمرو دولت ثبت‌کننده آن هواپیما باشد، اعم از این که هواپیما پرواز بین‌المللی یا داخلی انجام دهد. تنها در موردی که محلّ برخاست یا فرود هواپیما، فرودگاهی غیر از فرودگاه دولت ثبت‌کننده هواپیما باشد، مفاد این کنوانسیون اجرا خواهد شد.
- بنابراین چنانچه هواپیمای ربوده شده از فرودگاه دولت متبوع ثبت‌کننده هواپیما، پرواز کند و در فرودگاهی واقع در قلمرو دولت ثبت‌کننده هواپیما فرود آید مفاد کنوانسیون مجرا نخواهد بود و عمل مرتکب مطابق قوانین داخلی دولت ثبت‌کننده بررسی خواهد شد.

* کنوانسیون ۱۹۷۱ مونترال راجع به جلوگیری از اعمال غیرقانونی علیه امنیت هواپیمایی کشوری:

ماده ۱ کنوانسیون ۱۹۷۱ مونترال اعمال غیرقانونی علیه امنیت هواپیمایی کشوری را به شرح زیر بیان می‌کند:

۱. هر کس بر خلاف قانون و عامداً مرتکب اعمال زیر شود مجرم شناخته می‌شود:

الف- علیه سرنشین هواپیمای در حال پرواز به عمل خشونت‌آمیزی مبادرت کند که طبیعت آن عمل امنیت هواپیما را به مخاطره اندازد؛

ب- هواپیمای در حال خدمت را از بین ببرد یا به این هواپیما خسارتی وارد سازد؛

ج- به نحوی از انحاء، دستگاه یا موادی در هواپیمای در حال خدمت قرار دهد یا وسیله قرار دادن آن شود که موجب از بین رفتن هواپیما شده یا مسبب خساراتی شود که پرواز آن را غیرمقدور سازد و یا طبیعت اعمال مزبور امنیت هواپیمای در حین پرواز را به مخاطره اندازد؛

د- تأسیسات یا سرویس‌های هوانوردی را از بین ببرد و یا آسیب برساند یا کار آنها را مختل سازد و یا طبیعت هر یک از این اعمال، امنیت هواپیمایی در حال پرواز را به مخاطره اندازد؛

ه- با علم به مجعول بودن، اطلاعاتی را در دسترس بگذارد که در اثر آن امنیت هواپیمای در حال پرواز به مخاطره افتد.

۲. همچنین هر کس به اعمال زیر مبادرت کند مرتکب جرم می‌شود:

الف- ارتکاب هر یک از جرائم مذکور در بند یک ماده حاضر را شروع کند؛

ب- شریک جرم شخصی باشد که این اعمال را مرتکب شود و یا ارتکاب آنها را شروع کند.

• حقوق حاکم بر فضای ماورای جو و کرات آسمانی

سیر تکاملی قواعد حقوق فضا

نظام حقوقی حاکم بر فضای ماورای جو چند سال پس از پایان جنگ جهانی دوم زمانی که نخستین قمر مصنوعی اتحاد جماهیر شوروی سابق به نام اسپوتنیک در اکتبر ۱۹۵۷ به فضا پرتاب شد، مطرح شد (قمر مصنوعی: فضایی که به مدار کره زمین یا سیاره دیگر پرتاب شود). جالب توجه است که ضمن پرتاب سفاین، ماهواره‌ها و موشک‌ها از فراز کشورهای مختلف، هیچ یک از آنها به پرتاب این وسایل اعتراض نکرده و چنین اقداماتی را مغایر حاکمیت کشورها ندانسته‌اند. عدم اعتراض کشورها سبب شد تا اصل آزادی فضا به عنوان یکی از قواعد بنیادین حقوق فضا مورد شناسایی قرار گیرد.

شکل‌گیری قواعد حقوق فضا از لحاظ تاریخی به چهار مرحله می‌توان تقسیم کرد:

مرحله اول: با صدور قطعنامه‌ها و اعلامیه‌های مجمع عمومی سازمان ملل متحد، آغاز شد.

نخستین گام در جهت تدوین قواعد حقوق فضا توسط مجمع عمومی برداشته شد. مجمع عمومی، یک ماه پس از پرتاب اسپوتنیک توسط شوروی، ضمن صدور قطعنامه‌ای در نوامبر ۱۹۵۷ خطرات استفاده نظامی از قلمرو فضایی را یادآور شد و اعلام نمود پرتاب اشیاء به فضا باید صرفاً برای مقاصد صلح‌جویانه صورت گیرد. یک سال بعد مجمع عمومی با صدور اعلامیه‌ای مبادرت به تأسیس کمیته سازمان ملل برای استفاده صلح‌آمیز از فضا کرد. در سال ۱۹۶۱ نیز قطعنامه‌ای مبنی بر شناسایی اصل آزادی فضا از تصویب مجمع عمومی گذشت؛ و بالاخره در این مرحله، قطعنامه راجع به منع پرتاب این سفاین فضایی حامل سلاح‌های هسته‌ای و دیگری سلاح‌های مخرب دسته‌جمعی مورد تصویب مجمع عمومی قرار گرفت.

مرحله دوم: سال‌های ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۹ در بر می‌گیرد که به انعقاد ۵ معاهده از جانب مجمع عمومی سازمان ملل متحد منجر شد:

۱. کنوانسیون راجع به اصول حاکم بر فعالیت دولت‌ها در امر کاوش و استفاده از فضای ماورای جو، مصوب ۱۹۶۷

۲. موافقت‌نامه راجع به نجات و بازگشت فضانوردان و إعادة اجسام پرتاب‌شده به فضای ماورای جو، مصوب ۱۹۶۸

۳. کنوانسیون راجع به مسئولیت بین‌المللی در مورد خسارت ناشی از اجسام فضایی، مصوب ۱۹۷۲

۴. کنوانسیون راجع به ثبت اشیای پرتاب‌شده به ماورای جو، مصوب ۱۹۷۴

۵. موافقت‌نامه راجع به فعالیت دولت‌ها در ماه و سایر کرات آسمانی، مصوب ۱۹۷۹

مرحله سوم: تدوین قواعد حقوق فضا (۱۹۷۹-۱۹۸۶) را مرحله زکود قانونگذاری فضایی می‌توان توصیف کرد، زیرا در این مقطع تاریخی اختلاف‌نظر بین کشورهای توسعه‌یافته صنعتی در این زمینه به طور محسوسی بروز کرده بود. در این دوره فقط دو قطعنامه در مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تصویب رسید.

مرحله چهارم: دارای مشخصات خاصی است که آنها را به موارد زیر می‌توان خلاصه کرد:

خصوصی‌سازی و تجاری‌کردن فعالیت‌های فضایی، پیدایش سازمان‌های جدید فضایی، تقویت همکاری کشورهای درحال توسعه در زمینه فعالیت‌های فضایی.

• تعریف فضای ماورای جو و حدود آن

تعریف فضای ماورای جو و تعیین حدود آن از عمده‌ترین مسائلی است که حقوق فضا با آن روبرو است زیرا هیچ یک از معاهدات بین‌المللی حتی کنوانسیون ۱۹۶۷ راجع به اصول حاکم بر فعالیت دولت‌ها در امر کاوش و استفاده از فضای ماورای جو قاعده‌ای را درباره حد فاصل قلمرو هوایی و قلمرو فضایی وضع نکرده است.

نظام حقوقی حاکم بر قلمرو فضایی

اصل حاکم بر قلمرو فضایی «اصل آزادی فضا» است. آزادی فضا نیز به نوبه خود متضمن ۳ آزادی زیر است:

۱. آزادی کاوش و بهره‌برداری؛

۲. آزادی ارتباطات از راه دور؛

۳. آزادی نظارت و سنجش از راه دور.

بند اول: آزادی کاوش و بهره‌برداری

فضای ماورای جو و کرات آسمانی همانند دریای آزاد نمی‌تواند تحت تملک دولت‌ها قرار گیرد، به عبارت دیگر فضای ماورای جو مانند قلمرو دریای آزاد مال مشاع یا مشترک است و کلیه دولت‌ها می‌توانند قانوناً به طور مساوی از قلمرو فضای استفاده کنند.

از آنجا که کلیه قواعد حقوق بین‌الملل عمومی و مقررات منشور ملل متحد قابل اعمال در قلمرو فضایی است، این مقررات محدودیت‌هایی را برای آزادی فضا به شرح زیر به وجود آورده است:

۱. استفاده مسالمت‌آمیز از فضا: طبق کنوانسیون ۱۹۶۷ هرگونه استقرار سلاح‌های هسته‌ای و سلاح‌های کشتار جمعی در فضا و کرات آسمانی ممنوع است.

۲. استفاده از قلمروی فضایی در جهت مصالح همگانی: طبق بند یک ماده ۱ کنوانسیون ۱۹۶۷ کاوش و بهره‌برداری از فضا از جمله ماه و سایر کرات آسمانی باید در جهت مصالح همگانی و منافع کلیه دولت‌ها بدون در نظر گرفتن میزان توسعه اقتصادی و علمی آنها صورت گیرد.

۳. استفاده در جهت فعالیت‌های غیر زیان‌بار: طبق کنوانسیون ۱۹۶۷، فعالیت فضایی نباید دارای آثار مخرب برای محیط زیست باشد. چنانچه دولتی مایل به انجام فعالیتی در فضا باشد و احتمال دهد که آن فعالیت برای سایر دولت‌ها مخرب و زیان‌بار خواهد بود، باید قبل از هر اقدامی با دولت‌های مربوط وارد مذاکره شود.

بند دوم: آزادی ارتباط از راه دور

این آزادی اساساً شامل فعالیت دولت‌ها در زمینه انتقال پیام‌های تلفنی، برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی از طریق ماهواره‌ها به کره زمین است. در حال حاضر، تمام کره زمین تحت پوشش ماهواره‌های ارتباطی قرار گرفته است. این ارتباطات طبق مقررات کنوانسیون جهانی ارتباطات از راه دور انجام می‌گیرد و سازمان جهانی ارتباطات از راه دور نیز بر آن نظارت دارد.

از جمله اقدامات مهمی که در زمینه ارتباطات ماهواره‌ای صورت گرفته: سیستم تجاری بین‌المللی ارتباطات از راه دور (اینترنت سات) است که در سال ۱۹۶۴ توسط ایالات متحده آمریکا ایجاد شد. این سیستم توسط شرکت کام سات اداره می‌شود که خود نیز شعبه‌ای از شرکت مخابرات و تلگراف آمریکا است. در حال حاضر، بیش از یک‌صد دولت، عضو اینترنت سات هستند و دولت‌های عضو می‌توانند با پرداخت مبلغی ماهواره‌های متعلق به اینترنت سات را به اجاره خود درآورده، مورد استفاده قرار دهند.

بند سوم: آزادی نظارت و سنجش از راه دور

به طور کلی، نظارت از راه دور از طریق ماهواره‌های مصنوعی در سه زمینه صورت می‌گیرد:

۱. تحقیقات هواشناسی؛

۲. هدایت و کمک‌رسانی به کشتیرانی؛

۳. تجسس از راه دور.

در دو مورد اول اختلاف‌نظری بین دولت‌ها وجود ندارد و همکاری دولت‌ها در زمینه مسائل هواشناسی در چارچوب سازمان بین‌المللی هواشناسی و در زمینه کشتیرانی در چارچوب سازمان بین‌المللی دریانوردی انجام می‌گیرد.

مسئله مورد اختلاف نظر دولت‌ها، فعالیت‌های مربوط به تجسس از راه دور و نظارت بر کره زمین است. با پیشرفت تکنولوژی ساخت ماهواره‌ها، کلیه اطلاعات نظامی، صنعتی و جغرافیایی و ... دولت‌ها قابل دسترسی برای دولت‌های دارنده ماهواره‌های جاسوسی شده است، به همین دلیل کشورهای در حال توسعه با این نوع فعالیت‌ها در فضا، مخالفت کرده و به سازمان ملل متحد وضع مقررات بین‌المللی دقیقی را در این زمینه پیشنهاد داده‌اند.

- اعمال صلاحیت‌های دولتی در فضا و کرات آسمانی

طبق کنوانسیون‌های «۱۹۶۷ و ۱۹۵۷» هر وسیله فضایی، متعلق به دولت محل ثبت است و دولت محل ثبت، دولت پرتاب‌کننده به شمار می‌آید. دولت پرتاب‌کننده به دولتی اطلاق می‌شود که وسیله فضایی را پرتاب کند یا سرزمین یا تأسیسات آن برای پرتاب، مورد استفاده قرار می‌گیرد.

• پیشینه تاریخی حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی

روش‌های حل و فصل اختلافات در مفهوم جدید کلمه از اواخر قرن هجدهم و با انعقاد معاهده جی بین ایالات متحده آمریکا و انگلستان (۱۷۹۴) مطرح شد. بر اساس معاهده جی سه دادگاه داوری تشکیل شد که از آن جمله به داوری مربوط به قضیه مشهور آلاباما می‌توان اشاره کرد.

کنوانسیون‌های متعددی که در کنفرانس‌های لاهه به تصویب رسید همگی به شیوه‌های مسالمت‌آمیزی، حل اختلافات مانند مساعی جمیله، میانجیگری، تشکیل کمیسیون تحقیق و ... اشاره دارند. دیوان دائمی بین‌المللی دادگستری در ۱۵ فوریه ۱۹۲۲ به عنوان یک رکن مستقل از جامعه ملل تأسیس شد، دوسوم اعضای جامعه، صلاحیت دیوان دائمی را پذیرفتند که این خود نشانگر اهمیت کشورها به حل و فصل قضایی اختلافات خود بود. بعد از تشکیل سازمان ملل متحد، دیوان بین‌المللی دادگستری (رکن قضایی سازمان) ایجاد شد ولی کشورها با اتخاذ تدابیری صلاحیت دیوان را محدود کرده‌اند. از مجموعه کشورهای جهان تقریباً یک‌سوم کشورها (کمتر از ۶۰ کشور) با صدور اعلامیه‌هایی صلاحیت دیوان را پذیرفته‌اند که از میان اعضای دائم شورای امنیت فقط دولت انگلستان از جمله پذیرفتگان صلاحیت اجباری دیوان بین‌المللی دادگستری است.

* منابع مربوط به روش‌های حل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی

۱. منشور ملل متحد:

فصل ششم منشور اختصاصاً به حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات اختصاص یافته است.

همچنین شورای امنیت ملزم است روش‌هایی را که طرفین دعوا خود قبلاً برای حل و فصل قبول کردند مورد توجه قرار دهد.

۲. قطعنامه‌های مجمع عمومی:

تاکنون چهار قطعنامه در زمینه روش‌های مسالمت‌آمیز حل اختلافات بین‌المللی به تصویب مجمع عمومی رسیده‌اند:

۱. اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل راجع به روابط دوستانه و همکاری بین دولت‌ها طبق منشور ملل متحد؛

۲. اعلامیه مانیل در مورد حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات؛

۳. قطعنامه مربوط به حل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی؛

۴. برنامه مربوط به حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات.

۳. معاهدات بین‌المللی:

پیمان عمومی ۱۹۲۸ راجع به حل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی مصوب جامعه ملل، نخستین سندی است که رجوع به روش‌های مسالمت‌آمیز برای حل اختلافات بین کشورها را الزامی می‌سازد. پس از جنگ جهانی دوم، در بسیاری از معاهدات بین‌المللی قاعده‌ساز، توسل به روش‌های مسالمت‌آمیز حل اختلاف خصوصاً رجوع به دیوان بین‌المللی دادگستری لاهه پیش‌بینی شده است.

تعریف و ماهیت اختلاف بین‌المللی

- تعریف اختلاف بین‌المللی

دیوان دائمی بین‌المللی دادگستری در قضیه ماورماتیس ۱۹۲۴ اختلاف بین‌المللی را به صورت زیر تعریف می‌کند: اختلاف بین‌المللی عبارت است از عدم توافق در مورد موضوع حقی و یا یک واقعیت و یا تضاد در دیدگاه‌های حقوقی یا منافع بین دو شخص است. این تعریف، خالی از اشکال نیست زیرا به وسیله آن «اختلافات بین‌المللی» را از «اختلافات داخلی» نمی‌توان تمیز داد.

- ماهیت اختلافات بین‌المللی

اختلافات بین‌المللی اصولاً از حیث ماهیت به دو دسته تقسیم می‌شوند: اختلافات حقوقی و اختلافات سیاسی.

اختلافات حقوقی به اختلافات مربوط به حق موجود و یا مسائل مربوط به تفسیر و اجرای آن گفته می‌شود. حلّ اینگونه اختلافات بر اساس قواعد حقوقی صورت می‌گیرد.

طبق ماده ۳۶ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری اختلافات زیر جنبه قضایی داشته، اختلافات حقوقی محسوب می‌شوند:

- تفسیر یک معاهده.

- هر مسأله مربوط به حقوق بین‌الملل عمومی.

- وجود هر واقعیتهایی که در صورت اثبات، نقض یک تعهد بین‌المللی محسوب شود.

- نوع و میزان غرامتی که باید برای نقض یک تعهد بین‌المللی داده شود.

اختلافات فوق با رجوع به قواعد پذیرفته شده حقوق بین‌الملل و از طریق داوری و یا دیوان بین‌المللی دادگستری حل و فصل می‌شوند.

اختلاف سیاسی به اختلافی اطلاق می‌شود که در آن یکی از طرفین دعوا خواهان تغییر و یا اصلاح وضع موجود است. این اختلافات تنها از طریق شیوه‌های سیاسی حل و فصل اختلافات یعنی مذاکره و سازش، میانجیگری و... قابل حل و فصل است.

• روش‌های سیاسی حلّ و فصل اختلافات بین‌المللی

این روش‌ها شامل: مذاکره، مساعی جمیله (پایمردی)، میانجیگری، تحقیق و سازش است.

• مذاکره

مفهوم مذاکره و ویژگی‌های آن:

مذاکره از رایج‌ترین شیوه‌های مسالمت‌آمیز حلّ اختلافات بین‌المللی است که دیوان بین‌المللی دادگستری نیز آن را روش دوستانه و مستقیم که به طور جهانی پذیرفته شده است توصیف می‌کند. مذاکره نخستین گام و مقدمه توسل به دیگر روش‌های حلّ مسالمت‌آمیز اختلافات است و پیش از اینکه یک اختلاف، موضوع یک اقدام حقوقی قرار گیرد، در ابتدا باید موضوع را از طریق مذاکرات دیپلماتیک حلّ و فصل کرد.

اعلامیه ماینل راجع به حلّ و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی دو ویژگی را برای مذاکره بر شمرده است: انعطاف‌پذیری و مؤثر بودن.

مذاکره به عنوان یک روش انعطاف‌پذیر مناسب‌ترین روش در کلیه اختلافات اعم از سیاسی، حقوقی، تجاری و فنی است. همچنین مذاکره، روشی کارآمد و مؤثر در حلّ اختلافات به شمار می‌آید.

مفهوم مذاکره را باید از دو مفهوم مشورت و تبادل نظر متمایز دانست. به عنوان مثال کنوانسیون ۱۹۷۵ راجع به نمایندگی کشورها نزد سازمان‌های بین‌المللی در ماده ۸۴ خود انجام مشورت را به درخواست هر یک از اعضا پیش‌بینی می‌کند و همچنین کنوانسیون ۱۹۷۸ راجع به جانشینی دولت‌ها در معاهدات و کنوانسیون ۱۹۸۳ راجع به جانشینی دولت‌ها در دارایی، اسناد و بدهی‌های دولت دیگر نوعی مذاکره و مشورت را پیشنهاد کرده است.

بر اساس مقررات این کنوانسیون‌ها، مشورت نوعی مذاکره است که پیش از مذاکرات اصلی صورت می‌گیرد؛ و اما تبادل نظر خود نوعی مشورت است که در برخی از کنوانسیون‌ها پیش‌بینی شده است.

نحوه مذاکرات، مکان و مدت آن:

* نحوه مذاکرات:

مذاکرات معمولاً به یکی از سه طریق زیر صورت می‌گیرد:

مذاکرات دوجانبه / مذاکرات چندجانبه / مذاکرات همه‌جانبه

الف) مذاکرات دوجانبه: مذاکره دوجانبه به طور مستقیم توسط نمایندگان قانونی دو کشور درگیر و در مواردی از طریق مکاتبه صورت می‌گیرد. مذاکره‌کنندگان معمولاً وزرای خارجه و مقامات عالی‌رتبه کشوری هستند. لازم به ذکر است که در زمینه‌های خاصی مذاکرات دوجانبه در چارچوب معینی انجام می‌شود مانند مذاکرات مربوط به اختلافات مرزی که در چارچوب کمیسیون‌های مشترک صورت می‌گیرد.

ب) مذاکرات چندجانبه: مذاکرات چندجانبه زمانی مطرح می‌شوند که چند کشور، طرف یک اختلاف هستند؛ و به منظور رفع اختلاف مذکور یک کنفرانس بین‌المللی تشکیل دهند.

ج) مذاکرات همه‌جانبه: این‌گونه مذاکرات معمولاً در چارچوب نهادهای بین‌المللی انجام می‌شوند. به همین علت، دین راسک وزیر امور خارجه اسبق آمریکا برای نخستین بار اصطلاح دیپلماسی پارلمانی را برای این‌گونه مذاکرات به کار برد. وی دیپلماسی پارلمانی را دارای چهار خصیصه می‌داند:

۱. سازمانی دائمی با اهداف مسئولیتی به مراتب وسیع‌تر از اجلاس‌های مأمور به رسیدگی امور خاص یا یک کنفرانس بین‌المللی با دستور جلسات معین است.

۲. مذاکره‌ای منظم و عمومی است که از طریق وسایل ارتباط جمعی مرتبط با افکار عمومی جهانی است.

۳. دربردارنده آیین گفت و شنود خاص جهت پیشبری و یا مخالفت با نقطه‌نظرهای مطروحه است.

۴. معمولاً منتج به قطعنامه‌هایی می‌شود که در بعضی از مسائل با رأی اکثریت و یا اکثریت ساده یا دوسوم است.

* مکان مذاکرات:

مکان مذاکرات بین‌المللی بر حسب نوع آن (مذاکرات دوجانبه / چندجانبه و همه‌جانبه) متفاوت است. در صورت بحرانی بودن روابط کشورها، مذاکرات دوجانبه و چندجانبه معمولاً در پایتخت یکی از کشورهای طرف اختلاف و یا به طور نوبتی در یکی از پایتخت‌ها صورت می‌گیرد. در صورت بحرانی بودن روابط کشورها، مذاکرات در یک کشور ثالث و بی‌طرف مانند سوئیس صورت می‌گیرد؛ اما مذاکرات همه‌جانبه معمولاً در مقر یک سازمان بین‌المللی انجام می‌شود.

مدت مذاکرات:

به طور کلی، مدّت مذاکرات به عوامل مختلفی چون حُسن نیت طرفین، عمق اختلافات و مشاوره‌های مقدماتی، فنی و حقوقی، اوضاع و احوال سیاسی و ... بستگی دارد.

کنفرانس‌های مهم بین‌المللی:

مفهوم کنگره و کنفرانس:

در گذشته مفهوم کنگره به تجمعاتی از نمایندگان دولت‌ها اطلاق می‌شد که نسبت به کنفرانس‌ها دارای خصوصیات برجسته بودند. کنگره‌ها معمولاً از رؤسای کشورهای مختلف تشکیل می‌شد و موضوعات مهمی چون جنگ و نزاع‌های بین‌المللی را مورد بحث قرار می‌داد. در حال حاضر، از دیدگاه حقوق بین‌الملل بین کنگره و کنفرانس فرقی نیست و از آغاز قرن بیستم نشست‌های بین‌المللی بسیار مهمی با عنوان کنفرانس صورت گرفته است.

خصوصیات کنفرانس‌های بین‌المللی:

عمده‌ترین خصوصیات کنفرانس‌های بین‌المللی به قرار زیر است:

- هر کنفرانس بین‌المللی معمولاً به منظور بررسی موضوعات خاصی تشکیل می‌شود که این مشخصه باعث تمایز این کنفرانس از سایر کنفرانس‌های قبلی و بعدی می‌شود.

- دستور کار هر کنفرانس بین‌المللی معمولاً پیش از تشکیل آن توسط کارشناس کشورهای شرکت‌کننده خصوصاً کشور میزبان تهیه و تنظیم می‌شود.

- کنفرانس‌های بین‌المللی می‌تواند مرجع قانون‌گذاری باشند اگرچه این مراجع قابل قیاس با مراجع قانونگذاری داخلی نیستند زیرا کشورهای شرکت‌کننده در پیوستن به قواعد مصوب این کنفرانس‌ها مختارند و عضویت آن‌ها اصولاً تابع منافع و مصالح ملی آنها است.

- هر کنفرانس بین‌المللی با حضور نمایندگان (تام‌الاختیار و یا با اختیار محدود) کشورها تشکیل می‌شود.

مهم‌ترین کنفرانس‌های بین‌المللی:

- کنگره وستفالی ۱۶۴۸ که منجر به پایان دادن جنگ‌های سی‌ساله در اروپا و کشمکش کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها شد.

- کنگره اوترخت ۱۷۱۲ هدف این کنگره خاتمه دادن به منازعات بر سر وراثت سلطنت اسپانیا و توافق در مورد عدم تعلق سلطنت اسپانیا و فرانسه یک پادشاه بود.

- کنگره وین ۱۸۱۵ این کنگره مقرراتی راجع به آزادی کشتیرانی در رودهای اروپا، منع خرید و فروش سیاه‌پوستان، طبقه‌بندی نمایندگان سیاسی و دیپلماتیک کشورها و حقوق و تکالیف آنها و تغییراتی در حدود اراضی برخی از کشورهای اروپایی به تصویب رساند.

- کنگره پاریس ۱۸۵۶ به منظور پایان دادن به جنگ بین فرانسه، انگلیس و ترکیه از یک سو و دولت روسیه از سوی دیگر تشکیل شد.

- کنگره برلین ۱۸۸۵ در پی تشکیل این کنگره و توافقات حاصله از قدرت روسیه و ترکیه در بالکن کاسته می‌شود.

- کنفرانس‌های لاهه ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷ این کنفرانس‌ها در تدوین قواعد حقوق جنگ گام مهمی برداشتند.

- کنفرانس صلح پاریس ۱۹۱۹ این کنفرانس پس از خاتمه جنگ جهانی اول در وزارت امور خارجه فرانسه در پاریس به ریاست کلمانسو نخست‌وزیر آن کشور تشکیل شد. هدف این کنفرانس تدوین اساسنامه یک سازمان بین‌المللی (جامعه ملل) بود.

- کنفرانس سانفرانسیسکو ۱۹۴۵ به منظور تأسیس سازمان ملل متحد تشکیل شد.

* مساعی جمیله

مساعی جمیله یا پایمردی، تلاش دوستانه دولت یا شخص ثالثی است که قصد دارد با فراهم کردن زمینه‌های گفتگو و تبادل نظر، کشورهای در حال اختلاف را به توافق برساند.

در مساعی جمیله دولت یا شخص ثالث دخالتی در حلّ ماهوی اختلاف ندارد و تنها شرایط انجام ملاقات و گفتگو را پیشنهاد می‌دهد. به هر حال، پس از ملاقات و مذاکره طرفین اختلاف، مساعی جمیله خاتمه یافته تلقی می‌شود.

• میانجیگری

تعریف و خصوصیات میانجیگری

تعریف: میانجیگری عبارت از اقدامات داوطلبانه و فعال یکی از تابعین حقوق بین‌الملل (دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی و افراد) جهت دستیابی به زمینه‌های توافق و رفع اختلافات موجود است. میانجیگری به درخواست طرفین اختلاف و یا به پیشنهاد یک دولت یا شخص ثالث با در نظر گرفتن همه شرایط و عناصر اختلاف صورت می‌گیرد.

عناصر تعریف:

۱. میانجیگری اقدامی داوطلبانه است.
۲. میانجیگری اقدام و دخالتی فعال است.
۳. میانجیگری توسط یکی از تابعین حقوق بین‌الملل صورت می‌گیرد.
۴. میانجیگری اقدامی در جهت دستیابی به زمینه‌های توافق و رفع اختلافات موجود است.
۵. میانجیگری به درخواست طرفین اختلاف و یا به پیشنهاد یک دولت یا شخص ثالث صورت می‌گیرد.

• انواع میانجیگری:

میانجیگری را می‌توان از جهات مختلف تقسیم‌بندی کرد. در اینجا از دو جهت می‌توان تقسیم‌بندی کرد:

۱. از لحاظ کاربردی که در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی می‌تواند داشته باشد.

۲. از لحاظ وظایفی که میانجی به عهده می‌گیرد.

۱. انواع میانجیگری از لحاظ کاربردی که در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی دارد:

اقدام میانجی‌گرانه به منظور تأمین صلح و امنیت بین‌المللی در دو زمان مختلف یعنی پیش از وقوع جنگ و پس از وقوع آن می‌تواند صورت گیرد که در هر موقع تکنیک‌های میانجیگری متفاوت خواهند بود.

الف) میانجیگری به منظور حلّ اختلافاتی که هنوز منجر به جنگ نشده است:

حلّ اختلافات در نقطه آغازین خود یعنی پیش از بحرانی شدن روابط طرفین اختلاف آسان‌تر و سریع‌تر صورت می‌گیرد؛ در این مرحله میانجیگری، روشی کارآمد و مؤثر شناخته می‌شود.

ب) میانجیگری به منظور حلّ اختلافاتی که باعث ایجاد جنگ بین طرفین اختلاف شده است:

میانجیگری در مرحله‌ای که نیروهای نظامی طرفین، درگیر هستند، کار مشکل‌تری به نظر می‌رسد و احتمال موفقیت را تا حدود زیادی کاهش می‌دهد.

۲. انواع میانجیگری از لحاظ وظایفی که میانجی به عهده می‌گیرد:

شکل میانجیگری تا حدود زیادی به وظایفی بستگی دارد که میانجی به عهده می‌گیرد.

بر این اساس، میانجیگری به سه نوع تقسیم می‌شود:

الف) میانجیگری ارتباطی (میانجی، ارتباط‌دهنده طرفین اختلاف است)

یکی از آثار طبیعی بروز اختلاف بین کشورها تیرگی و قطع روابط بین آنهاست. در چنین وضعیتی که انجام گفتگوهای مستقیم مشکل می‌شود، وظیفه میانجی، تبادل اطلاعات و برقراری تماس و ارتباط بین طرفین و ورود به ماهیت دعوا و حلّ اختلاف نیست بلکه وظیفه میانجی، رفع جوّ تشنج، سوء تفاهم زدایی، بیان اهمیت منافع مشترک طرفین و بالاخره تسهیل ارتباطات است.

ب) میانجیگری پیشنهاددهنده (میانجی، به عنوان پیشنهاددهنده راه حلّ اختلاف)

در صورت شکست اقدامات میانجی که ارتباط‌دهنده طرفین اختلاف است، میانجی می‌تواند نقش فعال‌تری به اقدامات خود دهد. اگر میانجی نتواند ارتباطی بین طرفین درگیر برقرار کند می‌تواند با ارائه طرحی که متضمن منافع مشترک است، انگیزه‌های مذاکره را تقویت کرده و راه‌حلی برای خاتمه اختلاف بیابد. در این حالت، گفتگو و چانه‌زنی‌های سیاسی به طور سه‌جانبه صورت می‌گیرد و میانجی می‌تواند اقدامات متعدد زیر را انجام دهد:

۱. ترغیب: ترغیب متضمن تلاش برای حفظ تداوم مذاکرات و تشویق طرف‌های متخاصم به پیشرفت در مذاکرات است.

۲. اعلام نظر: این وظیفه متضمن روشن ساختن مسائلی است که اختلاف را احاطه کرده است. به نظر یانگ میانجی‌ها درک خود از مسائل مطرح را اعلام می‌دارند و اصول اساسی، روش‌ها و فنون معمول در چانه‌زنی رسمی را پیشنهاد می‌کنند. آنان همچنین دو طرف را برای دستیابی به توافقی مشترک دست‌کم در مورد مسائل حساس آماده می‌سازند.

۳. تنظیم و ابتکار: در اینجا میانجی با کمک به تنظیم منافع مشترک یا متداخل و ارائه پیشنهادها اساسی و ابتکاری برای حلّ اختلاف عملاً وارد روند چانه‌زنی می‌شود.

اگر از قبل، موضوع یا زمینه‌ای برای جلب توجه وجود داشته باشد میانجی‌ها می‌توانند با ارائه پیشنهادی چشمگیر آن را به اختیار خود ایجاد کنند. اگر آنان در ارائه یک پیشنهاد به عنوان مبنای بحث موفق شوند، در این صورت باید ادامه مذاکرات را حول پیشنهادهای مزبور متمرکز سازند و به طرف‌های متخاصم اجازه ندهند بر تقاضاهای یک‌جانبه خود اصرار ورزند.

۴. مشارکت: گاه میانجی‌ها عملاً به صورت یکی از طرف‌های عمده چانه‌زنی در می‌آیند. آنان نه تنها زمینه‌های منافع متداخل را مشخص می‌سازند، کلیشه‌ها و تصورات مبتنی بر اطلاعات نادرست را از میان می‌برند و طرح‌ها و پیشنهادهایی را ارائه می‌دهند تا مباحثات حول آن انجام گیرد، بلکه همچنین برای جلب موافقت طرف‌ها با پیشنهاد مزبور تلاش می‌کنند. در این مرحله چانه‌زنی به صورت سه طرفه در می‌آید و در موارد معدودی نیز میانجی بر جریان مذاکرات مسلط می‌شود.

ج- میانجیگری تضمین‌دهنده (میانجی به عنوان ضامن اجرای تصمیمات)

هرگاه کشور میانجی کشوری، قدرتمند باشد می‌تواند به دلیل نفوذ سیاسی و قدرت نظامی خود اجرای تصمیمات را تضمین کند. طرفین اختلاف نیز از بیم تهدید کشور میانجی قدرتمند نسبت به منافع آتی آنها، تصمیم میانجی را اجرا می‌کنند.

• وجوه افتراق میانجیگری با مساعی جمیله:

عمده‌ترین تفاوت‌های میانجیگری و مساعی جمیله را می‌توان به قرار زیر برشمرد:

۱. در مساعی جمیله جلب رضایت خاطر طرفین اختلاف برای اقدام شخص ثالث لازم نیست در حالی که در میانجیگری، شخص میانجی، باید مورد قبول و تأیید طرفین اختلاف باشد.
۲. در مساعی جمیله نقش شخص ثالث چیزی جز ایجاد کانال ارتباطی بین اطراف اختلاف نیست در حالی که شخص میانجی نقشی فعال داشته، در مذاکرات فعالانه شرکت و نیز عمل می‌کند؛ به عبارت دیگر در مساعی جمیله، دامنه دخالت شخص ثالث محدود است ولی در میانجیگری، شخص ثالث دخالت وسیعی در موضوع اختلاف دارد.
۳. در مساعی جمیله شخص ثالث در ماهیت دعوا وارد نمی‌شود. در اینجا فقط هدف شخص ثالث ایجاد زمینه‌های لازم به منظور به وجود آوردن جوّی مساعد برای حلّ اختلاف است؛ در حالی که از طریق میانجیگری، شخص میانجی، ارائه طریق کرده و با دادن پیشنهاد لازم در ماهیت در دعوا وارد می‌شود.

• تحقیق

روش تحقیق، در معاهدات بین‌المللی مختلفی چون میثاق جامعه ملل، منشور ملل متحد، اساسنامه برخی از سازمان‌های تخصصی و سازمان‌های منطقه‌ای پیش‌بینی شده است. روش تحقیق به عنوان یک روش مسالمت‌آمیز باعث کشف حقایق و کاهش تنش و بحران بین کشورها است و به کرات مورد توصیه قطعنامه‌های مجمع عمومی سازمان ملل واقع شده است. همچنین مجمع عمومی ضمن تصویب قطعنامه دیگری از دبیرکل سازمان ملل خواسته است که فهرستی از متخصصان حقوق و دیگر رشته‌ها را که ممکن است با استفاده از روش تحقیق در مورد یک اختلاف در خدمت طرفین دعوا قرار گیرند تهیه کند.

به منظور تشویق کشورها در توسل به روش تحقیق، کمیته ویژه سازمان ملل برای تقویت منشور و نقش سازمان ملل متحد، پیش‌نویس اعلامیه‌ای را نیز راجع به شیوه تحقیق تهیه و جهت تصویب به مجمع عمومی تسلیم کرده است.

بر اساس اسناد بین‌المللی خصوصاً مقررات کنوانسیون ۱۹۰۷ لاهه، خصوصیات آیین تحقیق عبارتند از:

۱. موضوع آیین تحقیق چگونگی وقوع امر است.
۲. اعمال آیین تحقیق اختیاری است.
۳. کمیسیون تحقیق با انعقاد موافقت‌نامه خاص تأسیس می‌شود.
۴. گزارش کمیسیون تحقیق، الزامی را به وجود نمی‌آورد و اصحاب دعوا مختارند آن‌طور که می‌دانند به گزارش مذکور ترتیب اثر دهند.

آیین کار:

تحقیق می‌تواند بر اساس یک موافقت‌نامه دوجانبه برای حلّ اختلاف دو کشور توصیه و یا در معاهدات چندجانبه و همه‌جانبه پیش‌بینی شده باشد. نحوه تشکیل کمیسیون تحقیق می‌تواند بر حسب معاهده متفاوت باشد. در برخی از معاهدات، نحوه تشکیل کمیسیون تحقیق و صلاحیت‌های آن توسط کشورهای عضو مشخص شده است. رجوع به این کمیسیون‌ها می‌تواند متعاقباً با انعقاد موافقت‌نامه

ویژه‌ای بین طرفین درگیر و یا بدون چنین موافقت‌نامه‌ای صورت گیرد. در مواردی نیز، طبق مقررات یک معاهده، رجوع یک‌جانبه به یکی از اصحاب دعوا توصیه شده است که پروتکلی حاوی موضوعاتی را که مایلند در کمیسیون رسیدگی شود، تهیه کنند.

در معاهدات دیگر نیز امکان دارد کمیسیون تحقیق، خود مسؤلیت کشف حقایق را که باید روشن شود به عهده داشته باشد.

- کارایی کمیسیون‌های تحقیق:

نخستین اختلافی که با موفقیت از طریق آیین تحقیق حل و فصل شد به قضیه داکربانک مربوط می‌شود. این قضیه که در سال ۱۹۰۴ اتفاق افتاد به حمله کشتی‌های نیروی دریایی روسیه به قایق‌های ماهیگیری انگلستان مربوط می‌شد که این قایق‌ها اشتباهاً به جای اژدرافکن‌های دشمن ژاپنی تصور شده بودند. در این حادثه یک کشتی ماهیگیری غرق و دو کشتی دیگر آسیب دیدن و ۲ تن کشته و شش تن نیز مجروح شدند. در پی این حادثه، دولت انگلستان خواهان پوزش و جبران خسارت وارده و همچنین مجازات فرمانده خاطی ناو روسی شد. دولت روسیه در پاسخ ادعا کرد که این واقعه به دلیل وجود کشتی‌های جنگی ژاپنی در نزدیکی محل حادثه صورت گرفته است با میانجیگری دولت فرانسه، کمیسیون تحقیقی بر اساس اعلامیه ۱۲ نوامبر ۱۹۰۴ سن پترزبورگ تشکیل شد. در پی تحقیقاتی که کمیسیون مذکور انجام داد، مشخص شد که هیچ کشتی جنگی ژاپنی در محل حادثه حضور نداشته است به همین دلیل مسؤلیت دولت روسیه محرز و مجبور به پرداخت غرامت به دولت انگلستان شد.

در دوران جنگ سرد، به دلیل مخالفت شوروی با تشکیل کمیسیون تحقیق و وتوی آمریکا با تشکیل چنین کمیسیون‌هایی این روش به طور جدی مورد استفاده قرار نگرفت.

اما در خلال جنگ ایران و عراق سه بار به کوشش سازمان ملل متحد و موافقت کشورهای درگیر، کمیسیون تحقیق تشکیل شد. اعضای این کمیسیون‌ها از سوی دبیرکل سازمان ملل از بین کارشناسان و حقوقدانان بی‌طرف انتخاب شده بودند. این کمیسیون‌ها در سه زمینه تحقیق کردند: بمباران شهرها و مناطق مسکونی هر دو کشور / استفاده از سلاح‌های شیمیایی / رفتار متخاصمین با اسرای جنگی طرفین.

• سازش و آشتی

مفهوم سازش

از لحاظ تاریخی سازش یکی از روش‌های نسبتاً جدید در زمینه حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلاف بین‌المللی به شمار می‌آید به طوری که حتی کنوانسیون ۱۹۰۷ لاهه و یا میثاق جامعه ملل نیز به آن اشاره نکرده است.

آیین سازش:

از آنجا که سازش و آشتی از طریق کمیسیون‌هایی صورت می‌گیرد که معمولاً از ۳ یا ۵ شخص مورد اعتماد طرفین تشکیل می‌شود، باید آن را نوعی میانجیگری دسته‌جمعی تلقی کرد. یک یا دو عضو کمیسیون به عنوان کمیسر ملی و نفر سوم یا پنجم (در صورتی که کمیسیون پنج نفر عضو داشته باشد) با توافق طرفین اختلاف تعیین می‌شوند.

تعیین اشخاص ثالث در اینگونه کمیسیون‌ها **الزاماً** با توافق طرفین اختلاف یا کمیسرهای ملی صورت می‌گیرد. تفاوت قابل ذکر در ترکیب کمیسیون سازش و کمیسیون تحقیق این است که اشخاص ثالث در مورد اول الزاماً با توافق طرفین اختلاف تعیین می‌شوند ولی اشخاص ثالث در مورد دوم **لزوماً** توسط طرفین اختلاف **تعیین نمی‌شوند**. به عنوان مثال اعضای کمیسیون تحقیق سازمان ملل متحد هرچند شناخته‌شده و بی‌طرف باشند لزوماً توسط طرفین درگیر انتخاب نمی‌شود.

کمیسیون سازش می‌تواند پیش از وقوع اختلاف و یا پس از آن تشکیل شود. هرگاه کشورها، پیش از وقوع اختلاف، زمان انعقاد موافقت‌نامه، رضایت خود را مبنی بر رجوع کمیسیون سازش پذیرفته باشند، به این امر **سازش اجباری** گویند؛ ولی چنانچه پس از وقوع اختلاف، کشورها، برای حل اختلاف خود به آیین سازش متوسل شوند، به این حالت، **سازش اختیاری** گویند. کمیسیون سازش همچنین می‌تواند به طور موقت و در خصوص حل یک مسئله خاص تشکیل شود (کمیسیون موقت) و یا به شکل دائمی برای حل هرگونه اختلاف فی‌مابین تشکیل شود (کمیسیون دائمی).

فعالیت کمیسیون سازش با گزارش مشتمل بر شرح وقایع و نظارت و دلایل کمیسیون خاتمه می‌یابد.

در مقایسه با کمیسیون‌های تحقیق، کمیسیون سازش از مقبولیت و کارایی بیشتری برخوردار است. تشکیل کمیسیون سازش منحصر به کشورها نیست بلکه سازمان‌های بین‌المللی نیز به آن رجوع می‌کنند.

- وجوه افتراق میانجیگری با سازش

عمده‌ترین وجوه افتراق میانجیگری با آیین سازش عبارت است از:

۱. میانجیگری نهادی غیرسازمان‌یافته است در حالی که، آیین سازش نهادی سازمان‌یافته (در قالب کمیسیون‌ها) است و به‌طورکلی مستلزم تشریفات رسمی‌تری نسبت به میانجیگری است.

۲. معمولاً برای تشکیل کمیسیون‌های سازش بین طرفین اختلاف، قراردادی به نام قرارداد سازش منعقد می‌شود، لیکن لازمه میانجیگری وجود چنین قراردادهایی نیست.

۳. در میانجیگری، تابعین حقوق بین‌الملل (دولت‌ها، افراد و سازمان‌های بین‌المللی) شخص ثالث را تشکیل می‌دهند در حالی که در آیین سازش کمیسیون‌ها جایگزین آنها می‌شوند.

• روش‌های حقوقی حل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی

این روش‌ها عبارتند از:

۱. قضاوت بین‌المللی

۲. داوری بین‌المللی

• قضاوت بین‌المللی

قضاوت بین‌المللی از طریق مراجع قضایی صورت می‌گیرد. عمده‌ترین مراجع قضایی بین‌المللی، دیوان دائمی بین‌المللی دادگستری و دیوان بین‌المللی دادگستری هستند.

- دیوان دائمی بین‌المللی دادگستری

منشأ ایجاد یک سازمان قضایی بین‌المللی را باید در کنفرانس دوم صلح لاهه در سال ۱۹۰۷ جستجو کرد. این کنفرانس تأسیس دو نهاد قضایی را پیش‌بینی می‌کرد: دیوان غنائم جنگی و دیوان دادگستری حکمیتی یا داوری. گرچه هر دو دیوان به وجود نیامدن ولی صرفاً پیش‌بینی تأسیس آن‌ها نمودار جهتی است که در فکر سازمان‌دهندگان بین‌المللی وجود داشت و نهایتاً به تأسیس دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی منتهی شد.

با توجه به ضرورت انکارناپذیر تشکیل یک مرجع قضایی بین‌المللی، کشورهای مؤسس جامعه ملل در صدد ایجاد یک دیوان بین‌المللی برآمدند. به موجب اساسنامه، دیوان دائمی دارای ۱۵ قاضی (۱۱ قاضی اصلی و چهار قاضی علی‌البدل) بود که توسط دو ارگان بزرگ جامعه ملل یعنی شورا و مجمع عمومی با اکثریت آرا برای مدت ۹ سال انتخاب می‌شدند.

دیوان دارای دو نوع صلاحیت ترافعی و مشورتی بود که در حالت اول «حکم» صادر می‌کرد و در حالت دوم «رأی مشورتی». اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری کلاً همان اساسنامه دیوان دائمی بین‌المللی دادگستری است. علاوه بر این، دیوان اولین نشست خود، آیین‌نامه دیوان دائمی را نیز پذیرفت.

• مقایسه دیوان دائمی با دیوان بین‌المللی دادگستری:

الف) وجوه اشتراک:

۱. هر دو دیوان پس از جنگ جهانی و به منظور حلّ مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی به وجود آمدند.
۲. ماهیت کار هر دو دیوان قضایی است و هر دو با داوری فرق دارند.
۳. وظیفه عمده هر دو دیوان یکسان و عبارت از حل و فصل اختلافات میان دولت‌ها و دادن رأی مشورتی است.
۴. مراعات فقط بر روی دولت‌ها باز و منابع صلاحیت ترافعی آن‌ها تراضی اطراف اختلاف است.
۵. آرای قطعی به تقاضای سازمان‌های بین‌المللی می‌دهند و دولت‌ها چنین حقی را ندارند.
۶. فقط به اختلاف حقوقی دولت‌ها رسیدگی می‌کنند و فقط در مورد مسائل حقوقی رأی مشورتی می‌دهند.
۷. هر دو دیوان در صورت اختلاف نسبت به صلاحیت آن‌ها تصمیم قاطع می‌گیرند.

ب) وجوه اختلاف:

۱. دیوان بین‌المللی دادگستری رکن اصلی قضایی سازمان ملل متحد محسوب می‌شود و اساسنامه‌اش ضمیمه منشور و جزء لاینفک آن است، درحال که دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی از ارکان جامعه ملل محسوب نمی‌شد، بلکه مؤسسه وابسته به جامعه ملل بود و اساسنامه‌اش جزء لاینفک میثاق نبود بلکه به موجب یک قطعنامه مجمع عمومی جامعه ملل به تصویب رسید.
۲. عضویت در سازمان ملل متحد مترادف با عضویت در دیوان جدید است. در حالی که دولت‌های عضو جامعه ملل به خودی خود عضو دیوان دائمی محسوب نمی‌شدند.
۳. عضویت در دیوان دائمی فقط برای دولت‌های عضو جامعه ملل و دولت‌های در ضمیمه میثاق مفتوح بود در حالی که عضویت در دیوان جدید برای تمام دولت‌ها (اعم از عضو و غیر عضو) با شرایط مزبور در منشور میسر است.
۴. تقاضای رأی مشورتی از دیوان دائمی فقط برای مجمع عمومی و شورای جامعه ملل میسر بود ولی دیوان جدید علاوه بر مجمع عمومی و شورای امنیت به تقاضای سایر ارکان ملل متحد و سازمان‌های تخصصی که از طرف مجمع عمومی مجاز شده‌اند نیز رأی مشورتی می‌دهند.
۵. اجرای احکام دیوان دائمی به حسن نیت دولت محکوم‌علیه یا زور و قدرت دولت محکوم‌له بستگی داشت، در حالی که اجرای احکام دیوان جدید در صورت امتناع و سرپیچی دولت محکوم‌علیه به عهده شورای امنیت است.
۶. طرز اصلاح مواد اساسنامه دیوان دائمی پیش‌بینی نشده بود ولی در دیوان جدید طبق مواد ۶۹ و ۷۰ اصلاح اساسنامه میسر است.

۷. گرچه اساسنامه دیوان دائمی مبنای اساسنامه جدید است، اساسنامه جدید با اساسنامه قدیم فرقی‌هایی دارد.

- تأسیس دیوان بین‌المللی دادگستری:

دیوان بین‌المللی دادگستری رکن قضایی اصلی سازمان ملل متحد است و اساسنامه آن نیز که بر مبنای اساسنامه دیوان دائمی بین‌المللی دادگستری تنظیم شده است جزء لاینفک منشور به شمار می‌آید.

۱. ساختار و تشکیلات

دیوان مذکور عبارت است از یک هیأت قاضی مرکب از ۱۵ قاضی و یا حقوقدان مستقل است که بدون توجه به ملیت آنها از میان کسانی که عالی‌ترین مقام اخلاقی را دارا و هر یک واجد شرایط لازم برای احراز مشاغل عالی قضایی در کشور متبوع خود باشند و یا از جمله متبحرترین افراد در علم حقوق و دارای شهرت بسزا در زمینه حقوق بین‌الملل باشند، انتخاب می‌شوند. این قضات از طرف سازمان ملل متحد (شورای امنیت و مجمع عمومی) انتخاب می‌شوند و از جانب دولت‌های متبوع خود منصوب نمی‌شوند.

قضات دیوان مأمورین دولتی نیستند تا تابع مقررات و دستورات کشورهای خود باشند و از این رو برای تضمین استقلال آنها، مصونیت‌هایی مانند مأموران سیاسی قائل شده‌اند.

قضات دیوان برای مدت ۹ سال انتخاب می‌شوند و پس از سپری‌شدن دوره مجدداً قابل انتخاب هستند.

در مورد شیوه انتخاب قضات دیوان بین‌المللی دادگستری دو نکته حائز اهمیت است:

نکته اول: در رأی شورای امنیت برای انتخاب قضات، بین اعضای دائم و غیر دائم شورای امنیت هیچ فرقی نیست و اعضای دائم شورای امنیت، نمی‌توانند در انتخاب قضات از حقّ وتو استفاده کنند.

نکته دوم: اینکه در گزینش قضات، انتخاب‌کنندگان باید در نظر داشته باشند اشخاصی که برای عضویت دیوان معین می‌شوند، نه تنها باید دارای شرایط مقرر باشند بلکه مجموعاً بتوانند نماینده نظام‌های حقوقی بزرگ دنیا به شمار آیند. در انتخاب قضات دولت‌های عضو حقّ دخالت ندارند.

انتخاب قضات در دو مرحله صورت می‌گیرد:

مرحله نخست: معرفی کاندیدها توسط گروه‌های ملی است که در دیوان داوری عضویت دارند که آن هم بعد از مشورت با مراجع ملی، مثل مراجع قضایی داخلی، دانشکده‌های حقوق و غیره است. هر گروه ملی می‌تواند چهار نماینده را معرفی نماید.

مرحله دوم: انتخاب قضات با مجمع عمومی و شورای امنیت است.

• استفاده از قاضی اختصاصی (ad hoc):

در دو حالت امکان استفاده از قاضی اختصاصی وجود دارد:

۱. زمانی که یکی از قضات دیوان تابعیت یکی از دولت‌های طرف دعوا را داشته باشد به طرف دیگر حق داده می‌شود که یکی از اتباع خود یا از افراد خارجی که حائز شرایط لازم باشد، به عنوان قاضی به دیوان معرفی کند.

۲. هرگاه در میان قضات دیوان هیچ یک از طرفین دعوا در دادگاه قاضی نداشته باشند، هر یک از آنها می‌توانند یک نفر قاضی به طریق فوق انتخاب و معرفی کنند.

در تأیید نهاد قاضی اختصاصی، موافقین این نهاد دلایل زیر را اقامه می‌کنند.

۱. اصل شرکت قضاتی که دارای ملیت اصحاب دعوا هستند در رسیدگی به دعوا اصلی کهن است که در کلیه محکمه‌های داوری که پیشروان دادگاه‌های بین‌المللی قرن معاصر هستند، از دیرباز مراعات می‌شده است.

۲. اگرچه قضات خاص متمایل به دادن رأی به نفع دولت متبوع خود هستند، اما استماع نظر آنها برای دادگاه مفید بوده و به اجرای رأی از طرف دولت متبوع آنها کمک می‌کند.

۳. قضات خاص پس از انتخاب به صورت هیأت مستقلی وظایف خود را انجام می‌دهند و نمایندگان دول نمی‌باشند و از این رو نباید از حق رسیدگی به دعوای مزبور محروم شوند.

۴. شرکت قضات خاص هنگامی زیان‌بخش است که شرکت آنان در ترکیب دادگاه و نظر آنان در رأی دادگاه مؤثر باشد.

۵. لزوماً قضات خاص دارای ملیت کشور طرف نیستند. در پاره‌ای موارد، قاضی یا قضات خاص از حقوق‌دانانی با ملیت کشور بی‌طرف انتخاب می‌شوند.

- صلاحیت دیوان بین‌المللی دادگستری

صلاحیت دیوان بین‌المللی دادگستری به اختلافات بین کشورها بستگی به رضایت کشورهای طرف دعوا دارد زیرا اعمال حق دادرسی و قضاوت در امور بین‌الملل جز بر مبنای میل و اراده دولت‌ها میسر نیست و توافق دولت‌ها شرط اصلی و قبلی اجرای روش قضاوت در حل و فصل اختلافات آنهاست.

صلاحیت دیوان بر دو نوع است: صلاحیت مشورتی و صلاحیت ترافیعی

الف) صلاحیت ترافیعی:

صلاحیت دیوان شامل کلیه اختلافاتی است که اصحاب دعوا به آن رجوع می‌کنند و همچنین شامل کلیه مواردی است که در منشور ملل متحد و یا در قراردادهای و مقاوله‌نامه‌های جاری پیش‌بینی شده است.

- محدودیت‌های صلاحیت دیوان بین‌المللی دادگستری

۱. از حیث اصحاب دعوا

الف) کشورها: به موجب بند یک ماده ۳۴ اساسنامه، فقط دولت‌ها برای مراجعه به دیوان صلاحیت دارند. دولت‌ها بر سه دسته تقسیم می‌شوند:

کشورهای عضو سازمان ملل متحد:

به موجب بند یک ماده ۹۳ منشور سازمان ملل متحد کلیه اعضای ملل متحد به خودی خود جزو قبول‌کنندگان اساسنامه دیوان هستند.

کشورهای غیر عضو سازمان ملل متحد که اساسنامه را پذیرفته‌اند:

به موجب بند ۲ ماده ۹۳ منشور هر کشوری که غیر عضو ملل متحد است می‌تواند با قبول شرایطی که در هر مورد بر حسب توصیه شورای امنیت توسط مجمع عمومی معین می‌شود اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری را قبول کند. این شرایط شامل:

۱. پذیرش مقررات اساسنامه دیوان؛

۲. پذیرش تعهدات مندرج در ماده ۹۴ منشور؛

۳. تعهد برای پرداخت حق عضویت در دیوان.

در حال حاضر کشور سوئیس، کشور غیرعضوی است که اساسنامه دیوان را در تاریخ ۲۸ ژوئیه ۱۹۴۸ پذیرفته است. کشورهای غیر عضو سازمان ملل متحد که اساسنامه دیوان را نیز پذیرفته‌اند:

این‌گونه کشورها در صورتی حق مراجعه به دیوان را دارند که شرایط تعیین‌شده از سوی شورای امنیت را قبول کنند.

شرایط شورای امنیت برای کشورهای غیرعضو و غیرقبول‌کننده اساسنامه:

۱. کشور غیر عضو سازمان و غیر قبول‌کننده اساسنامه باید قبلاً اعلامیه‌ای مبنی بر پذیرش صلاحیت دیوان و تعهد به اجرای صادقانه و رأی یا آرای دیوان را نزد دفتر دیوان تودیع کرده باشد.

۲. اعلامیه مذکور می‌تواند خاص یا عام باشد. در اعلامیه خاص، کشور صادرکننده اعلامیه صرفاً صلاحیت دیوان را در یک یا چند اختلاف می‌پذیرند درحالی‌که در اعلامیه‌ها صلاحیت دیوان به طور کلی و در مورد کلیه اختلافات یا یک یا چند نوع مخصوص از اختلافات پذیرفته می‌شود.

۳. اصل اعلامیه‌ها در بایگانی دبیرخانه دیوان مضبوط خواهد ماند؛ و نسخه‌های مصدق آن‌ها از طرف دفتر دیوان به کلیه کشورهای قبول‌کننده اساسنامه دیوان و دیگر کشورها ارسال می‌شود.

۴. شورای امنیت حق القا یا اصلاح این قطعنامه را به وسیله یک قطعنامه دیگر که به موقع خود برای دیوان ارسال خواهد شد دارد.

۵. کلیه مسائل مربوط به تشخیص اعتبار یا اثر هر اعلامیه‌ای که طبق این قطعنامه صادر شد تابع تصمیم دیوان خواهد بود.

(ب) افراد

قبول اصل مندرج در بند یک ماده ۳۴ بدان معنی نیست که اختلافات ارجاعی به دیوان، هرگز به افراد مربوط نمی‌شود، بلکه آنها نیز می‌توانند با توسل به اصل حمایت سیاسی، از کشورهای متبوع خود بخواهند که به نفع آنها از دیوان تقاضای رسیدگی کنند.

(ج) سازمان‌های بین‌المللی

هر چند بند یک ماده ۳۴ اساسنامه دیوان صراحتاً صلاحیت دیوان مزبور را به رسیدگی به اختلافات کشورها محدود می‌کند، بندهای ۲ و ۳ همان ماده شرایط همکاری بین دیوان و سازمان‌های بین‌المللی را تعیین می‌کنند. سازمان‌های بین‌المللی فقط می‌توانند از دیوان رأی مشورتی تقاضا کنند.

۲. از حیث موضوع دعوا

از آنجا که دیوان یک دادگاه حقوقی است قبل از هرگونه اقدامی باید قابل‌پذیرش بودن دعوا از نظر حقوقی و نیز صلاحیت خود را احراز کند. به موجب بند ۲ ماده ۳۶ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری موضوعات زیر در صلاحیت دیوان است:

الف. تفسیر یک معاهده؛

ب. هر موضوعی که مربوط به حقوق بین‌الملل باشد؛

ج. واقعیت هر عملی که در صورت ثبوت، نقض یک تعهد بین‌المللی محسوب می‌شود؛

د. نوع و میزان غرامتی که باید برای نقض یک تعهد بین‌المللی معین می‌شود.

دیوان تنها در صورت رضایت کامل کلیه اصحاب دعوا می‌تواند به اختلافات حقوقی رسیدگی کند و به صرف مراجعه یکی از اصحاب دیوان و تسلیم شکایت نمی‌تواند طرف دیگر را به پای میز محاکمه کشاند مگر آنکه طرف دعوا قبلاً رضایت خود مبنی بر رسیدگی به اختلافات را اعلام داشته باشد و یا پس از بروز اختلاف صلاحیت دیوان را جهت رسیدگی به آن اختلاف بپذیرد.

- پذیرش صلاحیت اجباری

پذیرش صلاحیت اجباری دیوان را از دو طریق می‌توان پذیرفت:

۱. از طریق عهدنامه‌ها و موافقت‌نامه‌های بین‌المللی

۲. از طریق صدور اعلامیه‌های یک‌جانبه

• پذیرش صلاحیت اجباری دیوان از طریق عهدنامه‌ها و موافقت‌نامه‌های بین‌المللی:

اغلب موافقت‌نامه‌های بین‌المللی حاوی موادی راجع به پذیرش صلاحیت اجباری دیوان هستند به نحوی که طرف‌های قرارداد موافقت می‌کنند در صورت بروز اختلاف موضوع را جهت رسیدگی به دیوان ارجاع کنند. در چنین مواردی، قضیه مورد اختلاف به وسیله یک درخواست کتبی نزد دیوان مطرح و کشور مدعی‌علیه ملزم به حضور در مقابل دیوان است. این الزام ناشی از رضایتی است که دولت مدعی‌علیه ضمن قرارداد یا عهدنامه مورد استناد کشور مدعی به دیوان ابراز کرده است. علاوه بر معاهدات دوجانبه، اغلب معاهدات چندجانبه حاوی موادی راجع به پذیرش اجباری صلاحیت دیوان بین‌المللی دادگستری هستند.

• پذیرش صلاحیت اجباری دیوان از طریق صدور اعلامیه‌های یک‌جانبه

بر اساس بند ۲ ماده ۳۶ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری کشورهای امضاکننده این اساسنامه می‌تواند صلاحیت اجباری دیوان را ضمن یک اعلامیه یک‌جانبه در مقابل هر دولت دیگری که همین تعهد را پذیرفته باشد در مورد تمام اختلافات حقوقی در موارد زیر را قبول کند:

- تفسیر یک معاهده

- هر مسئله‌ای که موضوع حقوق بین‌الملل باشد

- حقیقت هر امری که در صورت ثبوت، نقض یک تعهد بین‌المللی محسوب می‌شود.

- نوع و میزان غرامتی که باید برای نقض یک تعهد بین‌المللی داده شود.

لازم به ذکر است که اعلامیه‌های پذیرش صلاحیت اجباری دیوان می‌تواند بدون قید شرط و یا مشروط صادر شوند. این شروط در این زمینه‌ها خواهد بود:

- شرط مربوط به محدودیت از نظر مدت اعتبار اعلامیه

- شرط معامله متقابل

- شرط صلاحیت محاکم داخلی

- شرط سایر روش‌های حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات

- شرط معاهدات چندجانبه

- شرط عدم شناسایی

- شرط جنگ

- شرط اختلاف بین دولت‌های مشترک‌المنافع

- شرایط ویژه

- شرط عطف به ماسبق نشدن

ب) صلاحیت مشورتی دیوان

صلاحیت دیوان بین‌المللی دادگستری در این خصوص عبارت است از اظهارنظر حقوقی و قضایی دیوان درباره مسائل حقوقی که سازمان‌های بین‌المللی به دیوان ارجاع می‌کنند. طبق ماده ۶۵ اساسنامه، دیوان می‌تواند به تقاضای ارکان سازمان ملل متحد یا سازمان‌های تخصصی در هر مسئله حقوقی که از طرف مؤسسات مزبور به دیوان ارجاع شود رأی مشورتی بدهد. مجمع عمومی و شورای امنیت نیز حق درخواست رأی مشورتی از دیوان را دارند و طبق مقررات منشور، مجمع عمومی به شورای اقتصادی و اجتماعی و شورای قیمومت اجازه استفاده از این حق را داده است.

از نظر حقوقی، رأی مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری الزام‌آور نیستند مگر در مواردی که به موجب موافقت‌نامه‌های بین‌المللی رأی مشورتی دیوان به طور کلی یا در مورد مسائل معینی الزام‌آور شناخته شده باشند.

داوری بین‌المللی

بررسی سوابق داوری، تحول تاریخی آن را به صورت زیر نشان می‌دهد:

۱. داوری فردی یا داوری توسط رئیس یک کشور؛

۲. داوری توسط کمیسیون مختلط؛

۳. داوری توسط دادگاه. اوج تحول داوری در قضیه آلاباما مطرح شد.

قضیه آلاباما: آلاباما یک کشتی شخصی و مسلح به ادوات جنگی بود که به وسیله شورشیان ایالات جنوبی آمریکا در جنگ علیه ایالات شمالی به کار گرفته شد. دولت آمریکا مدعی بود که این کشتی در یکی از بنادر متعلق به دولت انگلیس ساخته شده و تجهیزات خود نیز در بنادر و با کمک آن دولت دریافت کرده است. دولت آمریکا این عمل را مغایر بی‌طرفی می‌دانست از دولت انگلیس خواست تا خسارت وارده را جبران کند. دولت انگلیس این ادعا را رد کرد. سرانجام پس از مذاکرات مفصل به موجب قرارداد واشنگتن طرفین موافقت کردند که موضوع به داوری ارجاع شود. یک کمیسیون پنج نفره متشکل از یک نماینده از هر یک از طرفین اختلاف و ۳ نماینده از دیگر کشورها در شهر ژنو رسیدگی به آن اختلاف را آغاز کردند و نهایتاً دولت انگلیس ملزم به پرداخت خسارت وارده به آمریکا شد.

اعلام توافق برای وجوب داوری به طرق مختلف زیر صورت می‌گیرد:

۱. قرار رجوع به داوری: دولت‌ها می‌توانند پس از بروز اختلاف موافقت‌نامه‌ای منعقد و اختلاف خود را به داوری ارجاع کنند.

۲. شرط رجوع به داوری: دولت‌ها پیش از بروز اختلاف در قالب موافقت‌نامه‌های دو یا چندجانبه خود قید رجوع به داوری را گنجاندند. شرط داوری به دو صورت خاص و عام مطرح است.

۳. قرارداد داوری دائمی: این قرارداد به قراردادی اطلاق می‌شود که دو یا چند کشور توافق کنند که کلیه اختلافات یا برخی از آنها را از طریق داوری حل و فصل کنند مانند پیمان عمومی ۱۹۲۸.

- آیین داوری به این عوامل بستگی دارد: موضوع اختلاف / کیفیت انتخاب داوران / حدود و صلاحیت و اختیارات داوران / قواعدی که داور مبنای حکم داوری خود قرار می‌دهد.

- خصوصیات حکم داوری:

۱. حکم داوری الزامی است.

۲. حکم داوری قطعی است.

۳. حکم داوری دارای ضمانت اجرا نیست.

حقوق مخاصمات مسلحانه بین‌المللی

تجاوز:

مسئولیت متجاوز:

جنگ تجاوزکارانه جنایتی علیه صلح بین‌المللی است، در نتیجه موجب مسئولیت بین‌المللی می‌شود و هرگونه تصرف ارضی یا امتیاز ویژه ناشی از آن قانونی نیست (بندهای ۲ و ۳ ماده ۵). البته تعیین مسئول یا متجاوز بر اساس ماده ۳۹ منشور ملل متحد و شورای امنیت است. در این خصوص، شورا می‌تواند کمیته یا هیأت خاصی را مأمور بررسی موضوع تجاوز کند. برای نمونه، شورای امنیت قطعنامه شماره ۵۹۸ مورخ ۲۱ ژوئیه ۱۹۸۷ در مورد نحوه پایان جنگ ایران و عراق به دبیرکل اختیار داد تا ضمن مشورت با طرفین مناقشه، مسئله تفویض کار تحقیق در باب مسئولیت آغازگر جنگ و ادامه‌دهنده آن را به هیئتی بی‌طرف مورد بررسی قرار داده و در حداقل ممکن گزارش امر را به شورای امنیت تسلیم کند (بند ۶).

اعتبار حقوقی قطعنامه تعریف تجاوز:

اولاً قطعنامه طبق ماده ۸ از یک پیوستگی و ارتباط حقوقی و منطقی برخوردار است؛ به این نحو که هیچ‌یک از مواد آن نباید به گونه‌ای مستقل و جدا از دیگر مواد آن مورد اجرا و تفسیر قرار گیرد.

ثانیاً هیچ‌کدام از مقررات قطعنامه نباید چنان تفسیر شود که شمول منشور ملل متحد را به نحوی از آنحاء گسترش داده یا محدود کند، از جمله مقررات مربوط به مواردی که طبق منشور کاربرد زور مشروع است (ماده ۶).

ثالثاً این قطعنامه همچون سایر قطعنامه‌های اعلامی مجمع عمومی در حد یکی از اعمال موجد سابقه عرفی بین‌المللی و اعتبار حقوقی آن نیز در همین حد است. در نتیجه مسلماً ارزش و اعتباری چون معاهدات بین‌المللی ندارد.

مفهوم دفاع مشروع

دفاع مشروع جزء لاینفک هر نظام حقوقی است. مفهوم دفاع مشروع در حقوق بین الملل تفاوتی با مفهوم دفاع مشروع در حقوق داخلی ندارد. تنها فرق آن در این است که در حقوق داخلی، دفاع مشروع استثنایی بر قاعده است، در حالی که در حقوق بین الملل به دلیل فقدان یک قدرت فرا ملی و یک نیروی اجراییِ ما فوق دولتی، دفاع مشروع یک قاعده است، اما قاعده‌ای که خود استثنایی بر قاعده منع توسل به زور و تحریم و جنگ است.

امروزه دفاع مشروع به منزله یک اصل کلی حقوقی به رسمیت شناخته شده ملت‌های متمدن است که اِعمال آنها خارج از هرگونه صلاحیت قراردادی قابل پذیرش است.

دفاع مشروع به وضعیتی اطلاق می‌شود که بر اساس آن، به کشور مورد تجاوز مسلحانه، حق می‌دهد تا به فوریت در مقام تهاجم مسلحانه کشور یا کشورهای دیگر با هر وسیله ممکن، متوسل به زور شده و با دفاع از خود، دشمن تجاوزگر را سرکوب کند.

دفاع مشروع ممکن است جنبه دسته جمعی داشته باشد به این ترتیب که تعدادی از کشورها مخصوصاً کشورهای هم‌جوار با انعقاد پیمانِ تدافعی خاص تعهد کنند در صورتی که هر یک از آنها مورد تعدی و تجاوز کشور یا کشورهای دیگر قرار گیرد، سایرین به یاری او شتافته و متجاوز را قلع و قمع کنند. این پیمان تدافعی حتی ممکن است پس از وقوع تجاوز منعقد شود.

شرایط اساسی دفاع مشروع

احراز تجاوز مسلحانه

شرط اولیه دفاع مشروع، محرز و مسلم بودن عمل تجاوز مسلحانه است؛ به این معنی که در وهله اول باید تجاوز مسلحانه و زورمدارانه‌ای صورت گرفته باشد و عملیات تجاوزکارانه تجلّی خارجی و عینیت پیدا کرده باشد، فرضاً عبور نیروهای نظامی یک کشور از مرزهای شناخته شده بین‌المللی و وارد شدن زورمدارانه آنها به سرزمین کشور دیگر. البته مسلماً درگیری‌های مسلحانه‌ی جزئی مرزی میان قوای نظامی دو کشور که احیاناً منجر به عبور موقت از مرزهای بین‌المللی می‌گردد، عمل تجاوز محسوب نمی‌شود.

رعایت شروط ضرورت و تناسب

شرط دیگر دفاع مشروع آن است که اولاً اوضاع و احوال به گونه‌ای باشد که وجود خطر واقعاً و در عمل احساس شود که در چنین وضعیتی، حق دفاع ضرورت پیدا می‌کند. ثانیاً میان عمل تجاوز به اقداماتی که در جهت دفاع از خود صورت می‌گیرد، تناسبی وجود داشته باشد. به بیان دیگر دفاع باید الزاماً متناسب با حدود و دامنه حمله یا خطرات احتمالی ناشی از آن باشد. فرضاً اگر کشوری مورد تجاوز حمله مسلحانه توسط سلاح‌های کلاسیک قرار گرفته، مجاز نیست که در مقام دفاع، از سلاح‌های انهدام جمعی (شیمیایی، میکروبی و هسته‌ای) استفاده کند.

فرض خارج از چهارچوب دفاع مشروع

(۱) پیش‌دستی در حمله به انگیزه وقوع تجاوز احتمالی آینده:

این تجاوز احتمالی ممکن است به صورت تهدید به تجاوز، اعلان جنگ، بسیج همگانی نیروها و تجمع نیروهای مسلح در مرز باشد. در این حالت، کشوری که احتمال می‌دهد مورد تجاوز قرار خواهد گرفت تنها می‌تواند شرح واقعه را به شورای امنیت گزارش کند و شکایت لازم را مطرح سازند، لیکن تا زمانی که حمله مسلحانه‌ای واقع نشده و تجاوزی صورت نگرفته به هیچ وجه حق مبادرت به عملیات

جنگی به عنوان دفاع مشروع را ندارد. در این فرض، مثلاً ادعای عراق پس از حمله به ایران در سال ۱۹۸۰ مشعر بر اینکه حکومت عراق ناگزیر است در مقام «دفاع از خود» برای حفظ حکومت و تمامیت ارضی خود به زور متوسل شود.

(سخنان سعدون حمادی، وزیر امور خارجه وقت عراق در ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰) صد درصد مردود است.

(۲) تجاوز متقابل کشور در مورد تجاوز به کشور متجاوز:

کشور مورد تجاوز تنها می‌تواند تجاوز را سرکوب کند و نیروهای تجاوزگر را پشت مرزهای بین‌المللی عقب راند، لیکن خود نمی‌تواند در تعقیب آن نیروها، وارد قلمرو کشور متجاوز شود و احیاناً مناطقی از آن کشور را - هر چند به طور موقت - اشغال کند که در این صورت، کشور مورد تجاوز خود متجاوز محسوب می‌شود.

مقررات بین‌المللی حاکم بر دفاع مشروع

سابقه تاریخی

تا سال ۱۹۱۹، مانع از این جهت پذیرش حق دفاع مشروع به عنوان یک حق بین‌المللی، وجود صلاحیت بی قید و شرط و نامحدوده کشورها در توسل به جنگ بود، اما پس از آن سال نیز میثاق جامعه ملل ذکری از دفاع مشروع به میان نیاورد. شاید تدوین‌کنندگان میثاق چنین تصور می‌کردند که دفاع مشروع حق بنیادی و جهانی شناخته شده است، بنابراین نیازی به پیش‌بینی آن نیست؛ اما میثاق برابان - کلگ (در مقدمه) تلویحاً و معاهدات لوکارنو، منشور ملل متحد و پیمان‌های دسته‌جمعی تدافعی و برخی آرای قضایی بین‌المللی به صراحت این مسئله را بازگو کرده‌اند.

منشور ملل متحد

طبق ماده ۵۱ منشور ملل متحد (در صورت وقوع حمله مسلحانه علیه یک عضو ملل متحد تا زمانی که شورای امنیت اقدامات لازم را برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی به عمل آورد، هیچ یک از مقررات این منشور به حق ذاتی و طبیعی دفاع مشروع یا دفاع از خود - انفرادی یا دسته‌جمعی - لطمه‌ای وارد نخواهد ساخت. اعضا باید اقداماتی را که در اعمال حق دفاع مشروع از خود به عمل می‌آورند، واقعاً به شورای امنیت گزارش دهند. این اقدامات به هیچ‌وجه به اختیارات وظایفی که شورای امنیت طبق منشور دارد و به موجب آن برای حفظ و اعاده صلح و امنیت بین‌المللی در هر زمانی که ضروری تشخیص دهد، اقدام لازم به عمل خواهد آورد، تأثیری نخواهد داشت.)

تفسیر این ماده: تفسیر این ماده نکات اساسی چندی را به دست می‌دهد:

۱: منشور سخن از «حمله مسلحانه علیه یک عضو ملل متحد» به میان می‌آورد، اما اقداماتی که می‌توانند به مثابه «حمله مسلحانه» تلقی شود را مشخص نمی‌سازد؛ بنابراین بدون شک اثر سلاح‌های شیمیایی، میکروبی و هسته‌ای و موشک‌های قاره‌پیما تا حدود زیادی مفهوم این ماده از منشور را در مورد موقع و زمان «حمله مسلحانه» دگرگون ساخته است و این امر مسلماً با توجه به ممنوعیت کاربرد سلاح‌های یادشده و تفاوت بارز آنها با انواع سلاح‌های کلاسیک یا متعارف و نحوه کاربرد آنها، تجدیدنظر در منشور را ایجاب می‌کند.

(۲) منشور، دفاع مشروع در اجرا و به عنوان یک عمل ثانوی، موقتی و تحت کنترل محدود می‌کند؛ به این ترتیب که دفاع تنها زمانی مجاز است که شورا تدابیر لازم را به منظور حفظ صلح و امنیت بین‌المللی اتخاذ نکرده باشد. عمل شورا، کشور مورد تهاجم را از حق دفاع مشروع باز می‌دارد و آیین مجازات‌های بین‌المللی به معنی دقیق کلمه، جانشین دفاع مشروع می‌شود.

۳) منشور هرچند به دفاع مشروع دسته‌جمعی اشاره می‌کند، اما در مورد این اصطلاح کمترین توضیحی نمی‌دهد و شرایط اعمال آن را مشخص نمی‌سازد. این امر موجب گردید تا از سال ۱۹۴۵ به بعد کشورها خود با انعقاد پیمان‌های منطقه‌ای دسته‌جمعی تدافعی این خلاء را از میان بردارند. در هر حال در اعمال این حق باید اصول کلی مندرج در ماده ۵۱ منشور رعایت شود.

۴) اعضای سازمان باید اقداماتی را که در دفاع از خود به عمل می‌آورند به شورا گزارش دهند. این مقررات هر چند عالی است، لیکن انسداد فعالیت شورای امنیت با به کارگیری حق وتو به او اجازه نمی‌دهد تا کلیه نتایج ثمربخش را به بار آورد.

پیمان‌های تدافعی دسته‌جمعی

خلاء موجود در منشور ملل متحد در مورد برقراری یک سیستم امنیت دسته‌جمعی و یک ضمانت اجرای واقعی موجب شد تا از سال ۱۹۴۵ به بعد پیمان‌های تدافعی دسته‌جمعی میان کشورها، مخصوصاً به صورت منطقه‌ای انعقاد یافته و در آنها به مسئله «دفاع مشروع دسته‌جمعی» توجه شود. «دفاع مشروع دسته‌جمعی» به دفاعیات مختلف در میثاق‌های متعدد، دوجانبه و چندجانبه، منطقه یا غیر منطقه‌ای، که مستقیماً بر ماده ۵۱ منشور مبتنی است، تکرار شده است؛ از جمله مهم‌ترین آنها می‌توان از پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) (ماده ۵) نام برد.

رویه قضایی بین‌المللی

در میان آرای متعدد قضایی بین‌المللی که در آنها حق دفاع مشروع به رسمیت شناخته شده است می‌توان به رأی دیوان بین‌المللی دادگستری مورخ ۲۷ ژوئن ۱۹۸۶ در قضیه اختلاف ایالات متحده آمریکا و نیکاراگوئه اشاره نمود.

در این پرونده، نظر ایالات متحده این بود که ایالات متحده با دادن کمک متناسب و ضروری به کشورهای ثالثی که در آن کشور تقاضا کرده بودند و این دادرسی شرکت نداشتند، از حق دفاع مشروع استفاده کرده و این حق به موجب ماده ۵۱ منشور ملل متحد به عنوان «حق دفاع مشروع دسته‌جمعی» برای همه کشورها شناخته شده است (منظور از کشورهای ثالث، کشورهای السالوادر، کاستاریکا و هندوراس هستند) و به این ترتیب مسئله سیاسی و در صلاحیت ارگان‌های سازمان ملل متحد است.

دیوان در رأی خود اولاً رسیدگی به مسئله دفاع مشروع را بر خلاف نظر آمریکا در صلاحیت خود دانست و ثانیاً در مورد شناسایی حق دفاع مشروع اعلام داشت: بنا بر ماده ۵۱ منشور، حق طبیعی هر دولت این است که وقتی هدف حمله متجاوز قرار می‌گیرد از خود دفاع کند. به این ترتیب، منشور ملل متحد حق دفاع دسته‌جمعی را به رسمیت شناخته است.

عملیات نظامی برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی

امروزه با توجه به اصل عدم توسل به زور به عنوان یک قاعده آمره حقوق بین‌الملل عام، تنها در دو مورد استفاده از زور مجاز و مشروع است: یکی در مقام دفاع مشروع و دیگری در چارچوب عملیات نظامی سازمان ملل متحد برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی.

عملیات نظامی یادشده، به دو شکل متفاوت متجلی است: عملیات نظامی بین‌المللی و عملیات حفظ صلح.

عملیات نظامی بین‌المللی

الف: تغییر عملیات نظامی بین‌المللی

عملیات نظامی بین‌المللی، دسته‌ای از تدابیر قهری مسلحانه است که به عنوان نوعی ضمانت اجرای مؤثر و واقعی در برابر تهدید علیه صلح نقض صلح یا عمل تجاوزکارانه، در منشور ملل متحد پیش‌بینی شده است.

طبق ماده ۴۲ منشور، چنانچه شورای امنیت تشخیص دهد که اقدامات پیش‌بینی‌شده در ماده ۴۱ منشور (مجازات‌های دیپلماتیک و اقتصادی) کافی نبوده یا ثابت شود که کافی نیست، می‌تواند وارد مرحله اقدامات قهری یا استفاده از زور شود و به وسیله نیروهای هوایی، دریایی و زمینی، عملیاتی را که برای حفظ یا اعاده صلح و امنیت بین‌المللی لازم می‌داند، انجام دهد. این اقدامات ممکن است مشتمل بر تظاهرات و محاصره و سایر عملیات هوایی، دریایی یا زمینی اعضای ملل متحد باشد. در این مورد نقش اختصاصی که منشور به شورای امنیت اعطا نموده، نام او را به عنوان مسئول اساسی حفظ صلح و امنیت بین‌المللی توجیه می‌کند (ماده ۲۴). در این خصوص، اصل عدم مداخله در امور داخلی کشور کارایی ندارد (بند ۷ ماده ۲ منشور) و کلیه اعضا مکلف به اجرای تصمیمات شورای امنیت هستند (ماده ۲۵ منشور).

سازماندهی عملیات نظامی بین‌المللی

اقدامات قهری مسلحانه یا نظامی شورای امنیت، مستلزم وجود یک سازمان بین‌المللی یا یک نیروی متشکل و خاص نظامی بین‌المللی است که در زمان صلح ایجاد شده باشد.

منشور به این مهم توجه کرده و تأسیس آن سازمان یا نیرویی خاص را پیش‌بینی کرده است (مواد ۴۳، ۴۴ و ۴۵)؛ به این صورت که کلیه اعضای ملل متحد باید به منظور حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، بخشی از نیروهای مسلح خود را در اختیار شورای امنیت قرار دهند. همچنین بایستی تسهیلاتی از عبور برای نیروی نظامی بین‌المللی فراهم سازند. تشکیل چنین نیروی نظامی منوط به درخواست شورای امنیت و انعقاد موافقت‌نامه‌های خاص است. نیروی نظامی بین‌المللی را نمی‌توان یک ارتش واقعی بین‌المللی قلمداد کرد، بلکه مجمعی از ارتش‌های ملی هماهنگ است، اما همین مجموعه ارتش‌های ملی هماهنگ نیز به دلیل عدم انعقاد موافقت‌نامه‌های خاص (مقرر در بند ۳ ماده ۴۳ منشور) تشکیل نشد. این عدم موفقیت، به دلیل اختلافات میان قدرت‌های بزرگ بوده است.

کمیته ستاد نظامی

کمیته ستاد نظامی از ارکان فرعی شورای امنیت است که از روسای ستاد ارتش‌های کشورهای عضو دائمی شورای امنیت یا نمایندگان آن ترکیب یافته است (بند ۱ ماده ۴۷ منشور).

اهم وظایف کمیته ستاد نظامی عبارت است از:

- (۱) کمک به شورای امنیت در تهیه طرح‌هایی در زمینه استفاده از نیروهای مسلح (ماده ۴۶ منشور)؛
- (۲) ارائه مشورت شورای امنیت در امور نظامی (بند ۱ ماده ۴۷ منشور)
- (۳) فرماندهی نیروهای مسلحی که در اختیار شورا قرار داده می‌شود (بند یک ماده ۴۷ منشور)؛
- (۴) تنظیم تسلیحات و خلع سلاح احتمالی (بند ۱ ماده ۴۷ منشور)
- (۵) تأسیس کمیته‌های فرعی منطقه‌ای؛ این کار منوط به اجازه شورای امنیت و مشورت با سازمان‌های منطقه‌ای است (بند ۴ ماده ۴۷ منشور)

این کمیته تشکیل شده است، اما به دلیل اختلاف نظر میان قدرت‌های بزرگ نتوانسته نقش خود را به خوبی ایفا کند.

عملیات حفظ صلح

تعریف عملیات حفظ صلح: «عملیات حفظ صلح» به مجموعه عملیات سازمان‌یافته نظامی و یا غیرنظامی سازمان ملل متحد اطلاق می‌شود که به منظور پیشگیری از مخاصمات و یا محدود کردن مخاصمات، کاهش مخاصمات و یا پایان بخشیدن به مخاصمات - اعم از مخاصمات میان کشورها با یکدیگر یا مخاصمات غیر بین‌المللی - و به طور کلی، حفظ صلح و امنیت بین‌المللی انجام می‌گیرد. این عملیات را نیروهای نظامی و غیرنظامی کشورهای داوطلب عضو سازمان ملل متحد و با مجوز و تحت نظارت شورای امنیت سازمان ملل متحد بر عهده می‌گیرند. نیروهای نظامی را «نیروهای پاسدار صلح» و نیروهای غیرنظامی را با عناوین مختلف، از جمله «گروه ناظر»، «هیأت نظارت» و امثال آن‌ها می‌نامند. نیروهایی که به نوعی در عملیات حفظ صلح مشارکت دارند در طول عملیات از مصونیت‌ها و مزایای مقرر در موارد ۱۰۴ و ۱۰۵ منشور ملل متحد و مقررات عهدنامه مصونیت‌ها و مزایای ملل متحد مورخ ۱۹۴۶ برخوردارند.

مبنای حقوقی عملیات حفظ صلح

در مورد عملیات حفظ صلح، مقررات صریحی در منشور ملل متحد وجود ندارد، اما طبق رویه سازمان ملل متحد که ناشی از قطعنامه‌های متعدد شورای امنیت و مجمع عمومی است و خود به قاعده عرفی تبدیل شده است از یک سو و با تفسیر مترقیانه از مجموعه مقررات منشور (مخصوصاً فصل اول، مواد ۱ و ۲؛ فصل ششم، بالاخص مواد ۳۶، ۳۵، ۳۴ و ۳۷؛ فصل هفتم، بالاخص ماده ۴۰) از سوی دیگر، مبنای حقوقی عملیات حفظ صلح مشخص می‌گردد.

در این خصوص به ویژه توجه به ماده ۴۰ منشور ضروری است، چرا که اکثر صاحب‌نظران حقوق بین‌الملل این ماده را برای توجیه برپایی عملیات حفظ صلح کافی می‌دانند. طبق ماده ۴۰، «شورای امنیت به منظور جلوگیری از وخامت اوضاع و پیش از آنکه وفق ماده ۳۹ توصیه‌هایی نماید یا درباره اقداماتی که باید معمول گردد، تصمیمی اتخاذ کند، می‌تواند از طرف‌های ذینفع بخواهد اقدامات موقتی را که شورا ضروری یا مطلوب تشخیص می‌دهد، انجام دهند.» از جمله این اقدامات موقتی می‌توان از عملیات حفظ صلح نام برد.

در مجموع چنین به نظر می‌رسد که مبنای حقوقی عملیات حفظ صلح، مواد ۳۹ و ۴۰ منشور توأمان باشد، مخصوصاً اینکه در برخی از قطعنامه‌های مربوط به تجویز عملیات، صریحاً به آن مواد و یا به طور کلی به فصل هفتم منشور استناد شده است.

مثال مورد اول در عملیات گروه ناظر ملل متحد در ایران و عراق (یونیمگ) و مثال مورد دوم، هیأت نظارت ملل متحد در عراق و کویت (یونیکوم) است.

ویژگی‌های عملیات حفظ صلح:

غیر قاهرانه و غیر آمرانه بودن عملیات

عملیات حفظ صلح در اساس دارای ماهیت غیر قاهرانه، غیرآمرانه و مسالمت‌آمیز است. در نتیجه، نیروهای نظامی و غیرنظامی حافظ صلح مجاز به استفاده از زور توسل به سلاح نیستند، مگر به صورت محدود، آن هم در مقام دفاع مشروع یا در راستای ضرورت حتمی برای پیشبرد مأموریت‌های خود و بر همین اساس است که نیروهای پاسدار صلح باید منحصرأً به سلاح‌های سبک مجهز باشند. این استثنای توسل به زور و معمولاً تنها نیروهای نظامی پاسدار صلح قادر به انجام آن هستند.

توافقی بودن عملیات

شورای امنیت یا مجمع عمومی می‌تواند به کشورهای داوطلب عضو سازمان ملل متحد توصیه نماید تا بخشی از نیروهای نظامی و غیرنظامی خود را به طور موقت جهت انجام عملیات حفظ صلح در اختیار سازمان قرار دهند. به علاوه، کشور یا کشورهای محل انجام عملیات نیز باید با اجرای عملیات در قلمرو خود موافقت نمایند. مسلماً تمدید عملیات منوط به رضایت کشور شرکت‌کننده در عملیات و کشور محل انجام عملیات است.

بی‌طرفی در عملیات

عملیات حفظ صلح باید به صورت بی‌طرفانه اجرا شود و نیروهای نظامی و غیرنظامی حافظ صلح نباید در قلمروی کشور یا کشورهای محل مأموریت، از این یا آن طرف اختلاف یا درگیری، جانبداری نمایند؛ در غیر این صورت، خود به یک‌طرفه اختلاف یا درگیری تبدیل خواهند شد.

بی‌طرفان بودن عملیات، یکی از اصول بنیادین عملیات حفظ صلح است که نباید تحت هیچ شرایطی بدان خدشه وارد گردد. خدشه به این اصل، کل عملیات را تحت شعاع قرار می‌دهد و به طور کلی عملیات وصف حفظ صلح یا پاسداری از صلح را از دست خواهد داد. یکی از پیام‌های مستقیم بی‌طرفی در عملیات، رعایت اصول عدم مداخله در امور داخلی کشورها مقرر در بند ۷ ماده ۲ منشور ملل متحد است، زیرا استثنای مقرر در بند یادشده صرفاً محدود به اقدامات قاهرانه پیش‌بینی شده در فصل هفتم منشور است، نه عملیات غیر قاهرانه حفظ صلح، هرچند این عملیات ممکن است طبق فصل هفتم منشور برقرار شده باشد. نمونه بارز خدشه بر اصل بی‌طرفی در عملیات حفظ صلح را می‌توان در عملیات حفظ صلح در کنگو در سال ۱۹۶۰ ملاحظه نمود که تا مدت‌ها بی‌اعتمادی جامعه بین‌المللی را به این‌گونه عملیات به همراه داشت.

وظایف و مأموریت‌ها در عملیات حفظ صلح

مهم‌ترین وظایف و مأموریت‌هایی که تاکنون تحت عنوان «عملیات حفظ صلح» انجام پذیرفته عبارتند از:

(۱) نظارت بر آتش بس، متارکه جنگ و ترک مخاصمه؛

(۲) کنترل مرزها

(۳) عملیات پیشگیرانه

(۴) جداسازی نیروهای نظامی و حائل شدن میان آنها

(۵) توزیع کمک‌های انسان‌دوستانه و نظارت بر آنها

(۶) نظارت بر حسن اجرای موازین حقوق بشر و حقوق بشردوستانه

(۷) حفظ نظم و امنیت و اجرای قانون داخلی

ضمناً نیروهای نظامی و غیرنظامی حافظ صلح باید همواره در حین انجام وظایف و مأموریت‌ها، موازین حقوق بین‌الملل، مخصوصاً در موازین حقوق بشر و حقوق بشردوستانه را رعایت نمایند و به اقدامات متخلفانه و مجرمانه - حتی طبق قانون داخلی کشور محل مأموریت - مبادرت ننمایند، در غیر این صورت، دبیر کل یا شورای امنیت سازمان ملل متحد می‌تواند مصونیت‌ها و مزایای آنها را لغو کرده و آنان را به دست عدالت بسپارد.

مفهوم حقوقی جنگ و حقوق جنگ

در مورد جنگ دو نظریه افراطی وجود دارد: عده‌ای آن را محکوم می‌کنند و عده‌ای دیگر نیز بدون هیچ‌گونه قید و شرطی، از آن تجلیل به عمل می‌آورند. البته نظریه بینابینی نیز مطرح است که به موجب آن، جنگ در برخی حالات مضر، اما لازم و ضروری است.

به رغم نظریات ضد و نقیض مطرح‌شده، امروز جنگ به عنوان یک واقعیت دارای مفهوم حقوقی است.

شناخت مفهوم حقوقی جنگ و حقوق جنگ، مستلزم بررسی این موضوعات است: تعریف جنگ و عناصر سازنده آن؛ مفهوم اقدامات مقابله به مثل مسلحانه؛ و بالاخره حقوق جنگ.

تعریف جنگ و عناصر سازنده آن

در حقوق بین‌الملل، جنگ شیوه اجبار همراه با اعمال قدرت و زور است که می‌توان آن را از نظر حقوقی چنین تعریف کرد: جنگ به عنوان «ابزار سیاست ملی» مجموعه عملیات و اقدامات قهرآمیز و مسلحانه‌ای است که در چارچوب مناسبات کشورها (دو یا چند کشور) روی می‌دهد و موجب اجرای قواعد خاصی در کل مناسبات آنها با یکدیگر و همچنین با کشورهای ثالث می‌شود (حقوق جنگ یا حقوق مخاصمات مسلحانه). در این جهت، حداقل یکی از طرفین مخاصمه در صدد تحمیل دیدگاه‌های سیاسی خود بر دیگری است به این ترتیب، عملیات قهرآمیز، مسلحانه وسیله است و هدف آن تحمیل اراده مهاجم است. از تعریف ارائه‌شده بالا می‌توان چنین نتیجه گرفت که مفهوم حقوقی جنگ شامل چهار عنصر یا رکن اساسی است: عنصر تشکیلاتی و سازمانی که همان کشورها هستند؛ عنصر مادی که همان اعمال قدرت نظامی است؛ عنصر معنوی یا روانشناختی که همان قصد و نیت مبادرت به جنگ است؛ و بالاخره هدف‌دار بودن جنگ همان منافع و مصالح ملی کشورهای طرف متخاصم است.

بنابراین مخاصمه مسلحانه‌ای که فاقد یکی از ارکان مذکور باشد، از دید حقوقی، جنگ محسوب نمی‌شود. در نتیجه دفاع مشروع یا عملیات نظامی برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را نمی‌توان جنگ نامید.

مفهوم اقدامات مقابله به مثل مسلحانه

اقدامات مقابله به مثل مسلحانه، اقدامات جابرانه و زور مدارانه است که ناقض مقررات حقوق بین‌الملل است. این اقدامات که از جانب یک کشور اتخاذ می‌شود پیامد اعمال نامشروع‌ای است که از سوی کشور دیگری علیه وی صورت گرفته است. هدف از این اقدامات، مجبور کردن کشور متخلف به قطع اعمال نامشروع، رعایت حق و جبران خسارات احتمالی است.

اقدامات مقابله به مثل مسلحانه - برخلاف اقدامات مقابله به مثل غیرمسلحانه - ذاتاً اعمال نامشروع هستند، منتها توجیه استثنایی آنها مبنی بر عملی است که پاسخگوی عمل نامشروع پیشین است.

اقدامات مذکور به عنوان نوعی ضمانت اجرای مستقیم یا مجازات در حقوق بین‌الملل کلاسیک است که امروزه نمی‌تواند موردپذیرش باشد. از جمله این اقدامات می‌توان از محاصره دریایی و بمباران دریایی نام برد.

در اقدامات مقابله به مثل مسلحانه - همچون غیرمسلحانه - باید اصل تناسب (نه تشابه) رعایت شود؛ اصلی که به موجب آن باید میان خسارت وارده و عکس‌العمل مربوط تناسبی وجود داشته باشد.

شناسایی مقابله به مثل مسلحانه و اقدامات مبنی بر آن، در واقع معمول ساختن من غیر حق اقدامات زورمدارانه در حقوق بین‌الملل است؛ حقوق بین‌المللی که توسل به زور را ممنوع ساخته است.

متأسفانه امروزه نیز به رغم نامشروع شناختن اقدامات مقابله به مثل مسلحانه و صراحت آن مخصوصاً در اسناد حقوق بشردوستانه، این گون این گونه اقدامات کمابیش معمول است، از جمله بمباران ویتنام شمالی توسط نیروهای آمریکایی در سال ۱۹۶۸، به تلافی حملات کشتی‌ها در خلیج تونکن.

در مجموع به رغم اعتراض‌ها و محکومیت‌های اقدامات مقابله به مثل مسلحانه در حقوق بین‌الملل، نمی‌توان پذیرفت که رویه بین‌المللی کشورها به این ممنوعیت تن داده باشد، زیرا هیچ کشوری حاضر نیست در مواجهه با نابودی عناصر حیاتی‌اش از سوی کشور دیگر (از جمله بمباران شهرها)، صرفاً به قواعد حقوقی فاقد ضمانت اجرایی مؤثر و فوری بسنده کند و یا با مراجعه و اعلام شکایت به نهادهایی مانند شورای امنیت در انتظار اتخاذ تصمیم لازم‌الاجرای آن‌ها بماند.

حقوق جنگ

الف: تعریف جنگ: جنگ یک وضعیت خاص و استثنایی در برابر وضعیت صلح است و در نتیجه، قواعد مربوط به آن نیز به نام «حقوق جنگ» قواعدی خاص و استثنایی است.

حقوق جنگ شامل مجموعه قواعد حقوق بین‌الملل حاکم بر مناسبات متقابل کشورهای متخاصم در یک مخاصمه مسلحانه بین‌المللی و یا میان کشورهای متخاصم و کشورهای بی‌طرف است. به علاوه حقوق جنگ ناظر بر مخاصمات مسلحانه غیر بین‌المللی - اعم از داخلی و غیره - نیز هست.

ب: ضرورت وجودی حقوق جنگ: برخی دانشمندان و اندیشمندان بین‌المللی معاصر، حقوق جنگ را «حقوق» نمی‌دانند و ضرورت وجود آن را مورد انکار قرار می‌دهند. عمده دلایل آنها مبتنی بر این است که اولاً جنگ یک جنایت و ضد ارزش است، در حالی که حقوق یک ارزش است و در نتیجه، یک ارزش نمی‌تواند و نباید یک مقوله ضد ارزشی مانند جنگ را تحت قاعده درآورد؛ ثانیاً با توجه به ممنوعیت توسل به زور و تحریم جنگ به عنوان یک قاعده آمره، دیگر نباید سخن از قواعدی به میان آورد که توسل به زور را مشروع جلوه دهد.

به رغم مخالفت‌های یادشده، توجه به ضرورت حقوق جنگ اهمیت ویژه‌ای دارد، زیرا واقعیت‌ها خود پاسخگوی مخالفت‌هاست. متأسفانه جنگ به طور قطعی و کامل از صحنه زندگی بین‌المللی رخت بر نبسته است. به راحتی می‌توان پذیرفت که امکان وقوع جنگ در هر لحظه باقی است؛ بنابراین، لازم است حداقل جریان جنگ را تابع مقررات حقوقی نمود و تا آنجا که بتوان خطرات و خسارات ناشی از آن را محدود ساخت. البته با تمام این اوصاف، تضاد موجود میان ممنوعیت جنگ از منظر حقوق بین‌الملل و به عنوان یک اصل را با اجرای مقررات حقوق جنگ نمی‌توان نادیده گرفت.

ج: منابع حقوق جنگ: مهم‌ترین منابع حقوق جنگ یا حقوق مخاصمات مسلحانه عبارتند از: قواعد عرفی حاکم بر مخاصمات مسلحانه؛ عهدنامه‌های چهارگانه ژنو مورخ ۱۲ اوت ۱۹۴۹، شامل عهدنامه ژنو راجع به بهبود وضعیت مجروحان و بیماران نیروهای مسلح به هنگام لشکرکشی؛ عهدنامه ژنو راجع به بهبود وضعیت مجرمان و بیماران و غریقان نیروهای مسلح در دریا؛ عهدنامه ژنو راجع به رفتار با اسیران جنگی؛ عهدنامه ژنو واجب حمایت از افراد غیرنظامی در زمان جنگ؛ عهدنامه لاهه در زمینه حفظ میراث فرهنگی در زمان جنگ مورخ ۱۴ مه ۱۹۵۴؛ پروتکل‌های ژنو مورخ ۱۰ ژوئن ۱۹۷۷ به ترتیب مربوط به مخاصمات بین‌المللی و مخاصمات غیر بین‌المللی، الحاقی به عهدنامه‌های چهارگانه ژنو؛ و عهدنامه راجع به منع هرگونه استفاده خصمانه نظامی از فنون و تغییر محیط زیست مورخ ۱۸ مه ۱۹۷۷.

د: حقوق جنگ و حقوق بشردوستانه: برخی حقوقدانان بین‌المللی که مخالف اصطلاح حقوق جنگ هستند، اصلاح حقوق بشردوستانه را به عنوان جایگزین پیشنهاد می‌نمایند و معتقدند که امروزه دیگر نمی‌توان سخن از حقوق جنگ به میان آورد، بلکه باید حقوق بشردوستانه را مطرح نمود.

در پاسخ باید ابتدا مفهوم حقوق بشردوستانه روشن گردد تا آنگاه تفاوت آن با حقوق جنگ مشخص شود.

حقوق بشردوستانه یا حقوق بین‌الملل بشردوستانه، در واقع بخشی از حقوق جنگ به شمار می‌رود و آن مجموعه قواعد حقوقی بین‌المللی حاکم بر زمان جنگ است که عمدتاً جنبه حمایتی دارند؛ حمایت از افراد - اعم نظامی و غیرنظامی - و اموال و اهداف غیرنظامی و الزاماتی که افراد و کشورهای متخاصم در حین نبرد به رعایت حمایت‌های مذکور دارند؛ حال آنکه بخش دیگری از حقوق جنگ به تبیین قواعد مربوط به این موضوعات می‌پردازد: مفهوم جنگ، مفهوم حقوقی اقدامات مقابله به مثل مسلحانه، آغاز و پایان جنگ، تعیین عرصه مخاصمات، موارد مجاز به استفاده از وسایل و شیوه‌ها و سلاح‌ها در جنگ‌ها، اشغال نظامی (به استثنای قواعد مربوط به حقوق بشردوستانه) و بالاخره بی‌طرفی

بنابراین محدود کردن حقوق جنگ به حقوق بشردوستانه صحیح به نظر نمی‌رسد.

حقوق بین‌الملل محیط زیست

بحث محیط زیست و حقوق محیط زیست اگر چه فی‌نفسه شاخه‌ای از حقوق داخلی است، اما در عصر حاضر به سبب پیشرفت صنعت و تکنولوژی که باعث به وجود آمدن مسائل زیست محیطی و آلودگی‌های فراوان شده، به مسأله فراملی، فرامرزی و بین‌المللی تبدیل شده است؛ بدین سبب امروزه محیط زیست و حفاظت از محیط زیست، حوزه نسبتاً نوینی برای مقررات بین‌المللی به شمار می‌آید.

حقوق بین‌الملل محیط زیست مجموعه قواعد حقوقی بین‌المللی است که هدف از آن حفاظت از محیط زیست است. مسائل و مشکلات زیست محیطی باعث شد که ضرورت تدوین مقررات زیست محیطی در سطح بین‌المللی، بیشتر احساس شود.

اگر بخواهیم تاریخی برای اولین قواعد و مقررات مربوط به محیط زیست در سطح بین‌المللی پیدا کنیم، باید بگوییم، اگر اولین کنوانسیون‌های مربوط به حفاظت از محیط زیست به اوایل قرن بیستم بر می‌گردد، اما ریشه‌های واقعی حقوق بین‌الملل محیط زیست را باید در اواخر دهه ۱۹۶۰ و به طور مشخص‌تر، سال ۱۹۶۸ جستجو نمود. در این سال سازمان ملل متحد و دو سازمان منطقه‌ای یعنی شورای اروپا و سازمان وحدت آفریقا اسناد مهمی را به تصویب رساندند که اعلامیه مبارزه با آلودگی هوا مصوب ۱۹۶۸ و منشور اروپایی آب در سال ۱۹۶۸ مصوب شورای اروپا اولین متون مصوب یک سازمان بین‌المللی در خصوص حفاظت از محیط زیست بودند و در سال ۱۹۶۸ کنوانسیون آفریقایی حفاظت از طبیعت و منابع طبیعی تصویب و جانشین کنوانسیون ۱۹۳۳ لندن شد.

اسناد مرتبط با محیط زیست

از جمله اسناد مرتبط با محیط زیست می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

الف. اعلامیه کنفرانس ملل متحد در مورد محیط زیست انسانی (اعلامیه استکهلم)

مجمع عمومی سازمان ملل متحد، در سال ۱۹۶۸ پیشنهاد تشکیل کنفرانس جهانی در مورد محیط زیست انسانی را تصویب نمود. در این کنفرانس چند سند مهم به تصویب رسید که از جمله آن می‌توان به اعلامیه کنفرانس ملل متحد در مورد محیط زیست در ۲۶ اصل در جهت حفاظت از محیط زیست و برنامه عمل مشتمل بر ۱۰۹ توصیه در خصوص اقدامات هماهنگ برای مقابله با مشکلات زیست محیطی اشاره کرد. اعلامیه مذکور به اعلامیه استکهلم در مورد محیط زیست هم معروف است.

ب. منشور جهانی طبیعت

گسترش آلودگی‌ها و معضلات زیست محیطی به ویژه در مورد منابع طبیعی باعث شد تدابیری جهت حفظ آن اندیشیده شود. لذا ۱۰ سال بعد از کنفرانس استکهلم، دومین سند مهم بین‌المللی تحت عنوان منشور جهانی طبیعت در زمینه حمایت از محیط زیست در یک مقدمه و ۲۴ ماده در سال ۱۹۸۲ به تصویب مجمع عمومی رسید. منشور جهانی طبیعت، اصل لازم و ضروری بهبود و تقسیم سیستم حیات را برای رفع نیازهای زیستی و تنوع ارگانیسم حیاتی بیان می‌کند؛ در نتیجه، اصولی از منشور اظهار می‌کند که از طبیعت باید حفاظت شود و توسعه اقتصادی، اجتماعی باید متضمن حفاظت از طبیعت بوده و با اتلاف منابع طبیعی مبارزه شود و نیز مقررات اجرایی باید در راستای این مفاهیم، به طور کامل جهت حفاظت از طبیعت به کار گرفته شود.

ج. اعلامیه کنفرانس ملل متحد در مورد محیط زیست و توسعه (اعلامیه ریو)

بیست سال بعد از کنفرانس استکهلم، سازمان ملل در راستای رفع نارسایی‌ها و کمبودهای موجود و با توجه به مشکلات و شرایط جدید، کنفرانسی را تحت عنوان کنفرانس ملل متحد درباره محیط زیست و توسعه در سال ۱۹۹۲ برگزار نمود.

کارهای مقدماتی این کنفرانس توسط کمیسیون جهانی برای محیط زیست و توسعه انجام گرفت. این کمیسیون در گزارشی تحت عنوان گزارش برانتلند که در سال ۱۹۷۸ به مجمع عمومی تقدیم شد به تشریح وضعیت محیط زیست پرداخت.

در مجموع مسائل عمده مطرح‌شده در این کنفرانس عبارت بود از محافظت از اتمسفر، کنترل آلودگی هوا، حفاظت از تنوع گونه‌ها، دفع صحیح مواد زائد، بهبود کیفیت زندگی، سلامت انسان‌ها، حفاظت از جنگل‌ها و اقیانوس‌ها و بالاخره مسائل مالی جهت مبارزه با آلودگی محیط زیست. اعلامیه ریو مشتمل بر ۲۷ اصل کلی برای تعیین وظایف دولت‌ها در قبال توسعه و محیط زیست است. این اصول به مسائلی چون وظایف کشورها و همکاری‌های بین‌المللی برای حفاظت از محیط زیست، نقش حقوق شهروندان، زنان و ساکنان بومی در این رابطه می‌پردازد.

کنفرانس‌های متعدد دیگری نیز در زمینه محیط زیست برگزار شده که از مهم‌ترین آنها می‌توان به کنفرانس‌های نیویورک و کیوتو اشاره کرد.

نهادهای مرتبط با محیط زیست

امروزه هزاران نهاد، اعم از جهانی و منطقه‌ای، وابسته به سازمان ملل و غیروابسته به سازمان ملل، دولتی و غیردولتی در زمینه محیط زیست فعالیت دارند که با نهادینه‌شدن موضوع حمایت و حفاظت از محیط زیست، تدوین و توسعه مقررات زیست محیطی و مکانیزم‌های حفظ محیط زیست از طریق این نهادها صورت می‌گیرد. نهادهای مرتبط با محیط زیست همانگونه که اشاره گردید دارای تقسیم‌بندی‌های فراوانی است و از جهات مختلف می‌توان آنها را دسته‌بندی نمود. از جمله این نهادها می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

الف. برنامه محیط زیست ملل متحد

برنامه محیط زیست ملل متحد که به اختصار یونپ نامیده می‌شود توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۷۲ به وجود آمد. تاسیس این نهاد به این دلیل بود که فعالیت‌های دیگر نهادهای سازمان ملل را که به نوعی با محیط زیست در ارتباط بودند، هماهنگ سازد و توجه به امور زیست محیطی را نیز در سرلوحه فعالیت‌های خود قرار دهد. عمده فعالیت‌های یونپ در این زمینه می‌باشد:

- رشد آگاهی سیاسی از معضلات زیست محیطی
- کمک به جمع آوری آرای علمی در زمینه معضلات زیست محیطی و نحوه مقابله با آن و برقراری نوعی اجماع بین‌المللی میان این آرا.
- تسهیل برگزاری مذاکرات به خصوص در زمینه محافظت از محیط زیست دریاها و لایه اُزن.
- افزایش توانمندی کشورها برای اداره بهتر محیط زیست.
- ب. کمیسیون توسعه پایدار